

سفر تنویر

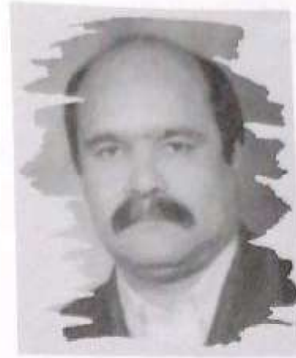


بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴

- روشنفکران افغانستان در گذر زمان
- دربار، نخستین آشیانه تجدد
- نقش سید جمال الدین در جنبش اصلاحی افغانستان
- محمود طرزی و سراج الاخبار
- امان الله مدافع بدفراجام آزادی
- مدرنیته و تحول نظام قضایی در افغانستان
- دیروز و امروز احزاب افغانی
- روزی زن افغانستانی فکر کرد





□ میر محمد یعقوب مشعوف

روشنفکر واژه‌ای است که به مفاهیم، معانی و تعبیر مختلف مورد استعمال قرار می‌گیرد. گروهی روشن فکر را به مفهوم قشر چیرفهم و باسواد جامعه در نظر دارند. عده‌ای طبقه‌منور جامعه را روشن فکر گویند که با روشنگری و توانایی فنی و تخصص، مسائل علمی و اجتماعی جامعه را مورد تحلیل و ارزیابی قرار می‌دهد. کلمه روشن فکر به قشر و طبقه‌ای از جامعه گفته می‌شود که خواهان ترقی، تعالی، رفاه، پیشرفت، انکشاف و تحول جامعه خود بر اساس مناسبات اجتماعی، مرادفات سنتی و کلتوری حاکم بر آن به موازات گروه پیش برنده نهاده گردد و به یک مجموعه تشکیلاتی و هدف مند بر اساس ایدئولوژی واحد انسجام یابد. این روشن فکر انقلابی تحول طلب خواهد بود که خواهان تغییرات بنیادی و اساسی و در ساختار سیاسی و اجتماعی جامعه خود است.

ساختار سیاسی افغانستان در قرن ۱۸ میلادی (۱۷۴۷) وقتی به پایه‌تکوین رسید که جهان غرب راه رشد سرمایه‌داری را پیموده و به سری انقلاب صنعتی گام بر می‌داشت و رقابتی سخت و قاتلانه در ساحت سیاست تسخیر زمین بین ممالک استعمارگر اروپایی در جریان بود. دولت استعمارگر انگلیس با تأسیس کمپانی هند شرقی در قرن ۱۷ با اهداف پیشبرد امور تجاری و اقتصادی، پایه استعمار خود را در شبه قاره استوار ساخت. احمدخان ابدالی به موازات مقتضیات سیاست سلطه زمین، قدرت نظامی خود را به نمایش گذاشت و نواحی‌ای از شبه قاره را زیر سیطره خود درآورد؛ اما خود را به اداره آن موظف نگردانید، که در نتیجه توسعه جویبی انگلیس

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴



خط سوم، شماره سه و چهار / ۵۳

افغانستان در گذر زمان

روشنفکران

روشنفکران افغانستان در گذر زمان

در این ساحه مساعد شد. ساطعه غاصبان و سیاست مداخله گرانه انگلیس ی توأم بادفاع و پایداری مردم افغانستان بود، تادعه دوم قرن ۲۰ ادامه یافت، که طی این مدت امیران بی مسئولیت بدون استقلال سیاسی و اعتبار مردمی بر اساس مناسبات خان خانی و قبیله‌ای زیر قیمومیت و حمایت دولت هند بر تائیدی بدون دستیابی به کارهای اصلاحی و خدماتی در افغانستان به امارت رسیدند.

اولین اندیشه گر با ارائه و طرح اصلاحات و روئایی ریفرمی در دوره امارت شیرعلی خان در افغانستان، سید جمال الدین اسدآبادی افغانی بود که در قریه اسدآباد ولایت کنر در سال ۱۸۳۸ میلادی زاده شد. وی در سال ۱۸۵۷ میلادی به دربار دوست محمد خان راه یافت و خواهان اجرای برنامه‌های اصلاحی خویش در افغانستان شد. اما چون دوست محمد خان توانایی اجرای برنامه‌های اصلاحی و خدماتی را در افغانستان نداشت، طرحهای سید جمال الدین به مزاج وی موافق نیفتاد. امیر شیرعلی خان با اندک ذوق و شوق، خود را مجری طرحهای اصلاحی سید جمال الدین دانست که منازعه با برادران و مخاصمه با یگانگان مجال تطبیق آنها را از او سلب کرد. سید جمال الدین برای تطبیق طرحهای اصلاحی خود متوسل به مقامهای بالای دولتی و مملکتی می شد که دور از ساطعه فعالیت و مقتدران آن دوره بود. او امیر، شیخ، خلیف، سلطان و پاشا را در ممالک اسلامی جست و جو می کرد تا نظیف کننده طرحهای اصلاحی وی باشند، بدین لحاظ به سیر و سیاحت به بلاد اسلامی پرداخت و در هر شهری که سکونت اختیار کرد، بیانیه‌های پندارگنده و جلسه‌های سیاسی دایر نمود. او در سال ۱۸۹۶ در ترکیه وفات کرد و پیش از سال ۱۹۴۴ به کابل انتقال یافت.

شیوه استعماری دولت انگلیس در افغانستان و شبه قاره با روحیه آزادی خواهی و استقلال طلبی روشنفکران افغانی و هندی در تقابل بود. معلمان و معلمین لیسه حبیبیه کابل کانون بزرگی از افراد روشن بیان، آزادیخواه و استقلال طلب به وجود آوردند که ترقی، پیشرفت و انکشاف جامعه خود را در پناه استرداد سیاسی کشور از انگلیس جست و جو می کردند.

از این مقطع به بعد، نقش روشنگر روشنفکران، تحصیل کردگان و نخبگان سیاسی افغانی در تاریخ سیاسی افغانستان ملموس و محسوس بوده که در تعارض و تعاند با استبداد حکام داخلی و مبارزه با سلطه بیگانگان به سر بردند. روشنفکران افغانستان را از نظر به سیر مبارزاتی آن اندیشمندان تأسیس ۱۳۹۴

۱. روشنفکران آزادیخواه و مشروطه طلب
۲. روشنفکران ملی گرا و اصلاح طلب
۳. روشنفکران منتقد و قانون طلب
۴. روشنفکران ایدئولوژی گرا و قدرت طلب

۱. روشنفکران آزادیخواه و مشروطه طلب

روشنفکر آزادیخواه و مشروطه طلب، رفع نیاز و کاستیهای جامعه خود را در قید زمان و مکان خواستار است. نیاز و خواست این گروه از

روشنفکران در آن برهه از زمان آزادی و استقلال سیاسی کشور از انگلیس و تطبیق پلانهای اصلاحی توسط دولت و حکومت مشروطه که مرحله‌ای از تکامل و پیشرفت سیاسی آن دوره به شمار می رفت - بوده است. این گروه از روشنفکران افغانی با روحیه آزادیخواهی و استقلال طلبی با عقیده توحیدی و دین محوری در اولین سالهای قرن بیست وارد صحنه سیاسی افغانستان شدند و ندای ترقی، تعالی و حکومت مشروطه را سر دادند. آنها انجمن سراج الاخبار را تأسیس کردند و دومین نشریه افغانی را به نام سراج الاخبار به مدیریت مولوی عبدالرئوف خان خاکی قندهاری و معاونت مولوی محمد سرور واصف با گرایش استقلال طلبی و ضدانگلیسی در سال ۱۹۰۴ میلادی در کابل منتشر کردند.

مولوی خاکی فرزند عبدالرحیم خان کاکر اولین روزنامه نگار و وقایع نویس افغانی است که در سال ۱۲۶۷ ق در یک خانواده روحانی و با فضیلت در قندهار متولد شد. پدرش در سال ۱۲۹۸ ق توسط امیر عبدالرحمان خان به قتل رسید و خاکی تبعید دیار خود شد. او در سال ۱۳۰۰ ق سمت ملای خصوصی دربار و مدرس مدرسه علوم شاهی را کسب نموده و در ۱۱ جنوری ۱۹۰۴ م اولین شماره جریده سراج الاخبار را انتشار داد و هدف از نشر آن را چنین بیان کرد:

«این کمترینان عبادالله و کترینان سکته بلاد اغفا انجمن سراج الاخبار امر انشای جدید این امر سدید را معروض پایه سیر سلطنت داشتیم که هرگاه از دول بپیه خارجه اخبارات و وقایع و سوانح ایشان به نکات مختلفه و زبان متعدده از بلاد متفرقه می رسد مناسب است که کلیات اخبارات لایقه نقل افغانستان نیز گوشزد عقلای عالم و دانایان جمهور هم گردد و فرزنانگان داخله علاقه مملکت... اولاً از زبده وقایع و عمده سوانح وطن خود موقوف حفیض و اطلاع یابند و ثانیاً از اطوار و ادوار اهل عالم و بلندی ایشان از ضعف و پستی و وحشت و زیردستی به اوج مرتبه ناز و نعمت و اقتدار سلطنت و وسعت تدبیری منافع و ممالک و وقعت روزافزون مداخل و مسالک در بحر و بر کوه خاکی آگاهی یابند و عزم تکمیل قواعد تمدن بشری و تحسین قوانین معیشت و تربین مصاحبت و معاشرت ایشان جزم گردد. حضرت پادشاه اسلام پناه، ممانعت نفرمودند و راه اختیار دادن را برای اعضای انجمن گشودند.»

مولوی خاکی در سال ۱۳۳۳ ق دار فانی را وداع گفت، علامه طریزی مدیر مسئول دوره بعدی سراج الاخبار وفات او را خساره تأسف آور که از تحریر آن قلم می لرزد و پنجه مسترضی می شود و دل می طبد و حواس پریشان می شود یعنی زندگی علم و عرفان، حیات ادبیات به یک صدمه چنانکه و یک تزلزل تهلکه همراه بر خورد. روح عمل و دانش، روان و عرفان جناب فضایل دستگاه و کمالات همراه مولوی مکرم محترم مولوی عبدالرئوف خان خاکی دنیای بی وفا را ترک گفت و عازم دار باقی گردید.»

انجمن سراج الاخبار که به همت و حمیت مولوی خاکی به حیث یک کانون فرهنگی ضدفرنگی و ضداستعماری اساس گذاشته شده بود، توسط هموطن و معاون او به یک نهضت روشنفکری و آزادیخواهی ضداستبدادی علیه رژیم مطلق العنان شاهی مبدل گشت.



گروه دیگر از تیپ و طیف روشنفکران
ایدولوژی گرا و قدرت طلب در
افغانستان با شعار فیندامیتالیزم
اسلامی با طرح نمودن اصول و موازین
سیاسی، بیرق خدمت به جامعه و مردم
را به دوش گذاشتند و با تاعسی از
جنبش اخوان المسلمین و متاثر از
مفکوره سیاسی و اجتماعی حسن
البناء، سید قطب، محمد قطب و...
حلقه ای سیاسی را به نام نهضت
جوانان مسلمان اساس نهادند. آنان در
ساحات مکاتب، پوهنتون و مراکز
تعلیمی و تدبیری فعالیت سیاسی را
شروع نمودند



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴



خط سوم، شماره سه و چهار / ۵۶

مولوی محمد سرور واصف قندهاری فرزند مولوی احمد حیات
«ناجر» اولین اساس گذار نهضت روشنفکری به صورت یک نهاد سیاسی
مخفی و سری در افغانستان است. این حلقه روشنفکری
مشروطه خواهان اول با شعار مشروطه خواهی و استقلال ملی هم افکار
احیای حکومت مشروطه، رهایی به آزادیهای اجتماعی و دستیابی به
اصول و موازین قانونی در افغانستان شدند و مرام خود را پیروی از احکام
دین و مقدس اسلام، استقرار مشروطیت، تشویق مردم به کارهای
دوستانه ملی و میهنی، تقویت دوستی و تفاهم بین اقوام و قبایل مختلف
افغانستان، انجام اصلاحات اجتماعی به شیوه مسالمت آمیز، بنای
زندگی نوین، اقتصاد و فرهنگ پیشرفته عمومی و استرداد استقلال و آزادی
افغانستان از زیر یوغ استعمار انگلیس اعلام کردند. اشخاص دیگری
چون گل احمد آخوندزاده، احمدزی، مولوی عبدالرئوف آخوندزاده،
مولوی احمدجان توخی، ملا لاله گل، سید غلام محمد چهارباغی،
مولوی عبدالرزاق آخوندزاده اندری از اعضای رهبری این گروه
روشنفکران بودند. آنان در اولین جلسه خرد تامة ای به مضمون زیر به امیر
حبیب الله خان نوشتند و خواستار اصلاحات نظام مشروطه در افغنستان
شدند:

در بعضی از کشورها مردم به جبر و قوت قاهره حکومت را مجبور
می نمایند تا نظام اداری را تابع آرزوهای ملت نموده شکل مشروط
قانونی بدهد. در برخی ممالک پادشاه روشنفکر با ابتکار خود و بابت
خیر قوانین و اصول مشروطیت را در مملکت نافذ می سازد. سراج السلاطین
والدین، پادشاه عالم و ترقی خواه است چنانچه تأسیس مکتب حبیب
کتب حریبه و نشر سراج الاخبار، طبع کتب و آوردن مطابع عصری و
احداث شوارع و معمارات و غیره از مظاهر لطف و توجه شاهانه به
جهت مجدد اعتلای وطن است. لذا توقع دارد که مجاری از امور
حکومت را بر اساس قوانین مشروطه استوار سازد تا از احکام خود سرانه
و خلاف مقررات اسلامی جلوگیری به عمل آمده و مردم در تحت سابقه
قانون و نظام مشروطیت به حیات مرفه قرین گردند.

این نامه پرمحتوا و بلندبالا توسط غلام محمد خان مینگلی به دربار
امیر برده شد که خشم و وحشت امیر را برانگیخت به دستگیری و
نابود کردن اولین حلقه آزادی دست یازید. مولوی محمد سرور واصف
رئیس این حلقه در حالی که به دم توپ بسته می شد، نوشت: در حالی که
به امنت بالله و ملائکه ایمان دارم، به حکم امیر کشته شدم.

روزی که شود اذا السماء انفطرت
وندر پی آن اذا النجوم انکثرت
من دامن تو بگیرم اندر عرصات
گویم صنما! بای ذنب قتل

شخصیت انقلابی، عقیده توحیدی، روحیه آزادیخواهی و عشق
علاقه مولوی واصف قندهاری را به اعتلاء، ترقی و پیشرفت وطن
می توان از رو نوشت نامه ای که قبل از دستگیری به مادرش ارسال نمود
بود دریافت: «آزادی، مشروطیت و حاکمیت ملی حق فطری ماست. ما
در راه آزادی جهاد ملی و اسلامی مبارزه کردیم، در حالی که مؤمنان
خدا و مسلمان هستیم و کلمه طیبه را می خوانیم به امر پادشاه در راه وطن»

مجله
رایه
خان
خان
مجلس
معلم
آزادی
شماره
افغان
شماره
سرفا
وجه
خان
میلاد
نمود
فرانسه
علوم
امیر
دو شا
سیاه
روح
آن
بی
نوشت
اولا
شد
بنده
اثر
بلور
می
نقده
یوه
حکا
وطن
نیس
اس
فر
سم

رفته می شویم. ما رفتیم و یقین داریم که ملت افغان آزادی و مشروطیت
ابه دست می آورد.»

هم چنین سایر همقطاران وی چون لعل محمد خان، محمد عثمان
خان، محمدایوب خان، ملا سرور خان، سعدالدین خان، عبدالقیوم
خان، اعضای طراز اول این حلقه به اعدام سوق داده شدند. غلام محمد
مینگلی، تاج محمد خان پغمانی، حسن راقم، انور بسمل و میر قاسم
معلم به جبهه‌های طولی‌المدت محکوم شدند.

بدین ترتیب اولین حلقه روشنفکری در افغانستان که شعار
آزادی خواهی و مشروطه طلبی و اصلاح گری سر داده بود با بیرحمی و
قتل و سرکوب و نابود شد.

محمود طرزی پیشگام حرکت ترقی جویان و جلودار زور نالیزم در
افغانستان، روشنفکر اصلاح طلبی است که بعد از سرکوب روشنفکران
مشروطه طلب وارد صحنه سیاسی و حلقه روشنفکری افغانستان شد.
سردار غلام محمد خان پدر محمود طرزی با داشتن روحیه ضد انگلیسی
و حمایت از سردار ایوب خان فاتح جنگ میوند از دست امیر عبدالرحمان
خان مجبور به ترک وطن شد. محمود طرزی متولد شهر غزنه ۱۸۸۵
میلادی دوران صباوت و شبابت را در دیار غربت و هجرت با پدر سپری
نمود. در بغداد زبان ترکی و در سوریه لسان عربی را فرا گرفت و به زبان
فرانسوی آشنایی پیدا نمود. ادبیات، شعر و شاعری، دروس سیاسی و
علوم اجتماعی را آموخت و در سال ۱۹۰۲ بعد از مرگ پدر به خواست
امیر حبیب الله خان راهی وطن شد. او به دیار شاهی راه یافت و با گرفتن
دو شهزاده امان الله خان و عنایت الله خان به دامادی، ایشان را زیر تربیه
سیاسی قرار داد. در سال ۱۹۱۱ دومین دوره نشریه سراج الاخبار را با
روحیه روشنگری و اصلاح خواهی شروع کرد و تا سال ۱۹۱۸ م در نشر
آن سعی و اهتمام مبذول داشت. طرزی یک روشنفکر تحول طلب و
بی تعصب بود به تربیه زنان و آزادی نسوان توجه زیادی معطوف داشت و
نوشت: «زنان از قواعد اساسی دین خود، از تربیه و آداب معیشت خود و
اولاد خود علماً باخبر گردند و از اعتقادات پر خرافات که به آن گرویده
شده اند باز گردند. اگر زنان در نادانی بمانند روشن است که هم چنان در
بند افسانه و باورهای پوچ باقی خواهند ماند و در آن صورت نه از ناموس
اثری می ماند و نه عصمت و عفت را کسی می شناسد.»

طرزی ملت، دولت و وطن را سه پایه استوار دین می داند و دین بنیاد آنست
بدون این سه مقوله اجتماعی و سیاسی نابکار و ناقص می شمارد. وی
می نویسد: «چون این سه چیز یعنی دولت، وطن و ملت نباشد، دین هم
ناقص و بیکار است. بگوئید چرا؟ می گویم از این سبب که تاریخ واقعیات
بومیه ما عیاناً نشان می دهد که آن وطنها و دولتهای اسلامی که در زیر
حکام و قوانین و فرمانروایی غیر دینی شان در آمده، آزادی ملتی و
وطنی شان به اسارت منقلب گردیده بر احکام دینی خود آزادانه مالک
نیستند.»

طرزی روشنفکری دین دار، آزادخواه، وطن دوست و عقیده مند
است و اعتقاد دارد که: «ولادت ما نشو و نمای ما، اولاد ما، سعادت ما
در سرزمین افغانستان بوده و دین ما، عرض ما، ناموس ما، عشق ما،
سردای ما، عزت ما، محبت ما و الحاصل انسانیت ما از همین خاک

است. با از دست دادن میهن و دخالت دادن بیگانگان استعمارگر در
سرنوشت آن، همه چیزها از ما سلب می شود و شرف آزادی ملتی ما به
خطر می افتد. بر ما لازم است که وطن خود را دوست داشته باشیم و برای
محافظه، استقلال، حاکمیت دولتی، شرف و آزادی ملتی خود به مذاق
و جان سپاری با سر و مال و جان و عیال در مقابل دشمن دین و وطن خود
که هر وقت چون فرصت یافته خنجر جانشکاف غدر و ستم خود را بر
جگر گاه این وطن مقدس حواله نموده حاضر و آماده باشیم. دشمن دین
و وطن استقلال و آزادی ما بسیار غدار و نابکار است.

طرزی طغیان و قیام ملت را علیه استعمارگران - خصوصاً استعمار
انگلیس - پیش بینی می کند و دو حی علی الفلاح هشدار می دهد که روز
فروری استعمارگران و پیروزی ملت های در بند فرا خواهد رسید و
کاخ های ظلم و ستم فرو خواهد ریخت. آتش افروخته می شود و جهان
را آتش فرامی گیرد و انفجارهای عظیمی به عمل می آید. از این کوه های
آتش فشان سیلاب های مواد مذاب شده از هر طرف سیلان می نمایند و از
این رهگذر خوب و بد خشک و تر و هر آنچه در پیش رویش تصادف
می کند، پاک سوخته و محو کرده می رود.

البته محمود طرزی در انتشار سراج الاخبار تنها نبود، دویار هم قلم
و هم فکر وی نیز با او همراه بودند. عبدالرحمان خان لودین «کبریت» و
عبدالهادی داوی «پیشان» تحت رهنمودهای خردمندانه و توانمند
طرزی و نوک خامه آزاده خود با مقالات و اشعار انتقادی و استقلال طلبی
در نشر سراج الاخبار، طرزی را همراهی می نمودند. منظومه «بد نبود»
و «بلبل گرفتار» هادی داوی به نام مستعار پیشان روحیه بیداری،
آزادی خواهی و استقلال طلبی را بر روح و جان آزاده ملت افغانستان زنده
کرده بود.

در وطن گر معرفت بسیار می شد، بد نبود
حجرات این ملت بیمار می شد، بد نبود
این شب غفلت اگر تاو مار می شد بد نبود
چشم پر خوابت اگر بیدار می شد بد نبود
کله مست اگر هشیار می شد بد نبود
غیر مادر و دشت در دیوار دارد برگ و بار
تا به کی بر حال ما خندد گل و باغ و بهار

باری بر ماهم بار ابر رحمت بار بار

بار ما اندر گل افتاد و دل ما زیر بار

بارالها بار ما گر بار می شد بد نبود

این غزل در صفحه جیل المنین مکتوب بود

گرچه نام شاعرش از چشمها محجوب بود

این خطاب او به خود بسیار تر مرغوب بود

چند گویی شاعر این کار می شد بد نبود

چند گویی ماهر اکتکار می شد بد نبود

عبدالهادی داوی پیشان در سال ۱۹۱۸ با همکاری به عبدالرحمان

خان لودین ضارب ناموفق ترور امیر حبیب الله به زندان افتاد و به غل و

زنجیر کشیده شد.

عبدالرحمان خان لودین یکی دیگر از روشنفکران مشروطه خواه این



دوره است. لودین در سال ۱۸۹۱ میلادی در کابل زاده شد. تا درجهٔ ژنرالیه تحصیل نمود به زبانهای دری، پشتو، عربی و ترکی آشنا بود. کبریت، کبریت و از غم و درد مردم خورد که در پسمانی محض و زیر سلطهٔ استبداد احکام ظالم به سر می برد مشتعل می گشت و می سوخت.

بر نقد و جنس مالی ما خائنن امین
در مجلس میبایستی ما جاهلان مکین
نه فکر و هوش و قلب و نه وجدان و عقل و دین
تا بهر اقتضای صدایی کشند چنین

هفده سال حکومت استبدادی
سردار هاشم خان لطمهٔ بس
بزرگی بود که بر پیکر جوان
جنبش روشنفکری وارد آمد.
بسیاری از روشنفکران دورهٔ
امانی اعدام، زندانی و تبعید
شدند. کبریت، تاج محمد
خان بلوچ و شیون اعدام
شدند. داوی، غبار، بسمل،
صفا و سرور جویا زندانی
شدند.

کی عاقلان ز خواب تنعم بیدر شوید

لودین با غیرت و شهادت در سال ۱۹۱۸ در کوچهٔ شور بازار کابل دست به ترور امیر حبیب الله خان زد که موفق نشد و فردای آن راهی مجلس گشت.

ب: روشنفکران ملی گرا و اصلاح طلب

منورین متجدد و شهزادگان مرفعی دربار با الهام از اندیشهٔ آزادیخواهی نهضت مشروطه خواهان اول خواستار اصلاحات ترقی خواهانه و تغییرات بنیادی در جامعهٔ خود شدند این گروه روشنفکران در محوریت امان الله خان پسر خوشمند امیر جمع شده و خواهان تغییر حکومت مطلق العنانی شاهي و تحولات اساسی زیربنایی

و حصول استقلال سیاسی بودند. ترور امیر حبیب الله، نشستن امان الله خان رهبر روشنفکران به تخت سلطنت و حصول استقلال سیاسی، باعث تحقق مرام و خواست روشنفکران مشروطه خواه شد. دولت جدید جایگاه و پایگاه گردید برای تحقق آرمان روشنفکران آزادی خواه و اصلاح طلب. امان الله خان که خواهان سهم گیری مردم خود در ترقی و تعالی کشور بود، در اعلامیهٔ ۲۱ فبروری ۱۹۱۹ آزادی و ترقی را برای مردم افغانستان سعادت خواند و استقلال و حاکمیت آزادانه را بر مردم افغانستان بشارت داد. «بر شما رعایای صادقه و ملت نجیهٔ خود این را اعلان می دارم که من تاج سلطنت اسلامی را به نام استقلال و حاکمیت آزادانهٔ داخلی و خارجی افغانستان به سر نهادم.»

روحیهٔ آزادی خواهی، اصلاحگری و ملی گرایی امان الله خان مورد تمجید آزادیخواهان داخلی و نویسندگان خارجی قرار گرفت. محمدمسور و بسمل هروی امان الله خان را باده نوش شراب حریت از جام استقلال خواند.

نمودی جلوه چون شمس فلک از بام استقلال
به عالم شهره شد از ضرب تیغت نام استقلال
بنوشیدی شراب حریت از جام استقلال
ز حق خواهم که باشی تا بید خوشکام استقلال

علامه اقبال لاهوری پیام مشرق خود را به شاه جوان افغانستان تقدیم کرد و او را امیر کامکار نوجوان مثل پیران پخته کار خواند و شاه امان الله را مقید و مکلف بر اتحاد و یکجا بودن امت مسلمانان دانست. در حین دیدارهای او از هند بر تانیوی به تعریف و توصیفش چنین نگاشت.

رایت اقبال تو را بر جبین
انا فتحنا لک فتحا مبینا
ثبت لوائت ز قریب مجیب
نصر من الله و فتح قریب
اشهب ایام به کام تو باد
خطبهٔ اسلام به نام تو باد
دل که به تو بسته چه امیدها
می پند از رفعت جاویدها
دین نبی از تو همه زنده باد
دولت تو دایم و پاینده باد

بنیاد اندیشه

در زمینهٔ اتفاق دو ملت هم کیش و هم زبان ایران و افغانستان، اسناد و حید دستگردی در سال ۱۹۲۰ چکامه اتفاق اسلامی را به نگارش کشید و امان الله خان را سلطان غازی، قهرمان ملت افغانی و نیروی یزدانی گفت و در ستایش او گفت:

برنده تیغ او بر ذوالفقار حیدری نایب
علا فکین خدنگ او به پیکان قضا نایب
علم تا برزد از کوی شجاعت تیغ خورشیدی
ز کوه صیحه سر زد صبح امید مسلمانی
بلند آوازه در روشندلی همچون کف موسی
قوی شیرازه در گفتار چون آیات فرقانی
در این دورهٔ حساس وطن، سایر روشنفکران ملی گرا و اصلاح طلب



در پیشبرد امور سیاسی و فعالیتهای دولتی جهت پیشرفت و ترقی کشور با شاه جوان و مترقی همگام و همکار شدند و با همدیگر تعهد ملی و پیمان اجتماعی بستند. فضای مکرر سیاسی و جو خفقان اجتماعی دوره حبیب الله خان به محیط باز و روشن اجتماعی مبدل گشت. هادی داوی و کبریت از زندان آزاد شدند و در بهسازی و نوسازی کشور خود کوشیدند. داوی اولین شماره نشریه «امان افغان» را در اپریل ۱۹۱۹ منتشر ساخت. کبریت عضویت مجلس قانون گذاری افغانستان را کسب کرد. طرزی به وزارت خارجه برگزیده شد. میر غلام محمد غبار جریده «ستاره افغان» را انتشار داد. غلام احمد خان اعتمادی، کریم نژیی جلوه، سید قاسم معلم، شجاع الدوله، محمد ولی خان دروازی و... روشنفکرانی بودند که در ترقی و شکوفایی وطن خویش همدست گشتند. محی الدین انیس، نوروزعلی خان نوروز، پاینده محمد خان فرحت، جراید ملی و غیردولتی را به نام «انیس»، «نوروز» و «افغان» نشر نمودند که روحیه اصلاح گری و نواندیشی را تبلیغ و ترویج می کردند. جراید «طلوع افغان» در قندهار به همت عبدالحمی خان حبیبی، «اتفاق اسلام» در هرات به کوشش سرور خان جويا در ساحة فرهنگ و اندیشه اصلاح طلبی خدمات پس ازنده ای انجام دادند.

بالاخره دهه انقلاب اجتماعی ۲۹ - ۱۹۱۹ که ثمر و نتیجه کار و فعالیت روشنفکران ملی گرا و اصلاح طلب بود و جای خود را به حکومت واپسگرای امیری سواد کلکانی بخشید. در این دوره نه ماهه روشنفکران تبعید و منزوی شدند، طرزی جلای وطن شد. کبریت و داوی از صحنه سیاسی دور گذاشته شدند، سایرین هم با درک وظایف اجتماعی، اصالت سیاسی و رسالت تاریخی شروع به فعالیت فرهنگی و سیاسی علیه حاکمان بی قانون و واپسگرای دوره سقاوی کردند و خواهان برگشت دوره ترقی و تعالی امانی بودند. حبیب الله معلم لیسه حبیبیه، محمد سرور حاکم، قاری دوست محمد و عبدالرسول از شخصیت های سیاسی این دوره اند که تشکیلاتی سری را به نام جمهوریت یا حزب آزادیخواه اساس گذاشتند و هدف خود را براندازی حکومت سقاوی اعلام کردند.

سید غلام حیدر پادشاه تحصیل کرده ترکیه و سید حسن فرقه مشر «شیون» حلقه ای سیاسی را به نام جمهوریت بنیاد نهادند و مبارزه علیه استبداد فرهنگی و حکومت بدون قانون کلکانی را شعار دادند. کریم نژیی جلوه روشنفکر اصلاح طلب و شاعر ترقی خواه مردم و جوانان را به قیام علیه حکومت سقاوی ترغیب و تشویق نمود.

ناکی از جور و ستم شکوه و فریاد کنید

سعی برهم زدن نشئه بیداد کنید

دست ما، دامن تان باد جوانان وطن!

که از این ذلت و خواری همه آزاد کنید

خانه مان کرده تباه تا شود آباد خودش

خانه ظلم و ستم یکسره بر باد کنید

ای جوانان ستم مرتجعین چند کشید

تا به کی رحم بر این دسته شید کنید

هفته سال حکومت استبدادی سردار هاشم خان لطمه پس بزرگی بود که بر پیکر جوان جنبش روشنفکری وارد آمد. بسیاری از روشنفکران

دوره امانی اعلام، زندانی و تبعید شدند. کبریت، تاج محمد خان بلوچ و شیون اعلام شدند. داوی، غبار، بسمل، صفا و سرور جويا زندانی گشتند.

در سال ۱۹۲۶ با روی کار آمدن دموکراسی دولتی شاه محمود خان بار دیگر فضای نیم بند سیاسی و آزادی در افغانستان مسئولی شد. روشنفکران زندانی رها شدند و تبعیدیان عودت نمودند.

بار دیگر قشر روشنفکر وارد صحنه سیاسی و اجتماعی افغانستان شد که در نتیجه آن مطبوعات آزاد، جراید ملی با روحیه اصلاحگری، انتقادی و افشاگری پا به عرصه مطبوعات نهادند.

جراید ملی و آزاد، ندای خلق، وطن، انگار، ولس، انوم، نیلاب، کتنه و وسیع و بزرگی از روشنفکران را در محور خود جمع کردند که از این میان می توان از داکتر عبدالرحمان محمودی، عبدالحمید مبارز، خال محمد خسته، نعیم شایان، ولی محمد عطایی، رحیم محمودی، مولوی فضل ربی، عبدالله خان واحدی، محمد یوسف آینه، نورعلم خان، مظلوم یار، محمد یونس مینوی زاده، میر غلام محمد غبار، میر محمد صدیق فرهنگ، براتعلی خان تاج، عبدالحی خان عزیز، محمد اکبر پامیر، علی احمد نعیمی، میر علی احمد شامل، علی محمد خروش، عبدالرئوف بینوا، گل پادشاه الفت، فیض محمد انگار، غلام حسین صحافی، نور محمد تره کی، محمدرسول پشتون، عبدالشکور رشاد، هادی توخی، ناصر خان لعل پوری، نور محمد قاضی خیل، محمد موسی شفیق، غلام محمد پوپل، قیام الدین خادم و صدیق الله رشتین نام برد. در این دوره در اثر مسئولی شدن فضای اعتماد بین مردم و دولت، و کلای انتخابی مردم متشکل از روشنفکران به دوره هفتم مجلس شورای ملی راه یافتند.

داکتر محمودی و غبار از کابل، حبیبی از قندهار، گل پادشاه الفت از جلال آباد، سید محمد دهقان از بدخشان، کریم جلوه از اندخوی و خال محمد خسته از مزار و کلای انتخابی مردم در شورای ملی بودند. روحانی معمم و روشنفکر مبارزی که در این دوره شعار ترقی وطن و مبارزه با ظلم و ستم را بدون عصبیت قومی و تعصب مذهبی سر داد، مرحوم سید اسماعیل بلخی بود.

عزم من در قالب مذهب نگنجد ای رفیق

مسلك پاكان صراط المستقيم آيين من

سید اسماعیل بلخی در تدویر افکار مردم و تبلیغ تعالیم اسلامی همت بنیاد گذاشت. حلقه ای مبارزاتی را به نام مجمع اسلامی اساس گذاشت تا سواد کلکانی بعد با کمک متورین دیگر، این حلقه را به نام از شاد توسعه بخشید و جمعی دیگری از متورین جامعه را با خود همصدا و همروا ساخت. بیم و هراس مقتدران دولت و نظام از بیداری مردم و همکاری شان با حلقه روشنفکری و رقابت سیاسی و منازعه قاملی بین صنادعظم شاه محمود خان و وزیر دفاع سردار داود خان مانع بزرگی شد در سر راه روشنفکران که اولین گام را جهت ترقی، و انکشاف جامعه خود برمی داشتند. بدین ترتیب جو تفاهم و اعتماد مقطعی و زودگذر مردم و دولت که به وساطت روشنفکران برقرار شده بود، مخدوش و مغشوش شد.



یک دهه صدارت داوود خان ۱۹۵۳-۱۹۶۳ میلادی ده سال خمود، جمود، سکوت و رکود برای روشنفکران و دگراندیشان افغانی بود که خواهان پیشرفت و انکشاف جامعه خویش در ساحة قانون به موازات حرکت ترقی خواهانه زمان خود بودند.

نشنن دکتر محمد يوسف به صدارت افغانستان نقطه عطف و چرخشی سیاسی بود که در ساحة سیاست داخلی و خارجی افغانستان رقم خورد و زمینه را برای فعالیت دوباره روشنفکران و سهم گیری شان در امور سیاسی و اجتماعی افغانستان مساعد ساخت، در سال ۱۹۶۴ تغییرات و تعدیلاتی در قانون سیاسی افغانستان وارد آمد، تشکل احزاب سیاسی و قانون مطبوعات مورد بحث قانون اساسی جدید واقع شد.

ج: روشنفکران منتقد و قانون طلب:

قشری از روشنفکران خواستار تطبیق و اجرای قانون اساسی در ساحة حکومت مشروطه شدند، مطبوعات آزاد و ملی در این دوره افشاگر بی عملانی ها و ناپسمانی های جامعه خویش بودند. نویسندگان آزاداندیش، شاعران تحول خواه و روشنفکران قانون طلب که خواهان اجرا و تطبیق قانون اساسی در جامعه ناپسمان خود بودند، با جراید ملی همگام و همصد شدند، خال محمد خسته روشنفکر منتقد و قانون طلب با انتشار جریده ملی و آزاد وحدت در جایگاه روشنفکر تحول طلب پایه صحنه مطبوعات آزاد و ملی کشور نهاد. او جامعه افغانستان را یک جامعه خسته، راکده، در حال ایست و توقف که نشانه ای از ترقی و تحول در آن نیست دانست و چنین نواها سر داد:

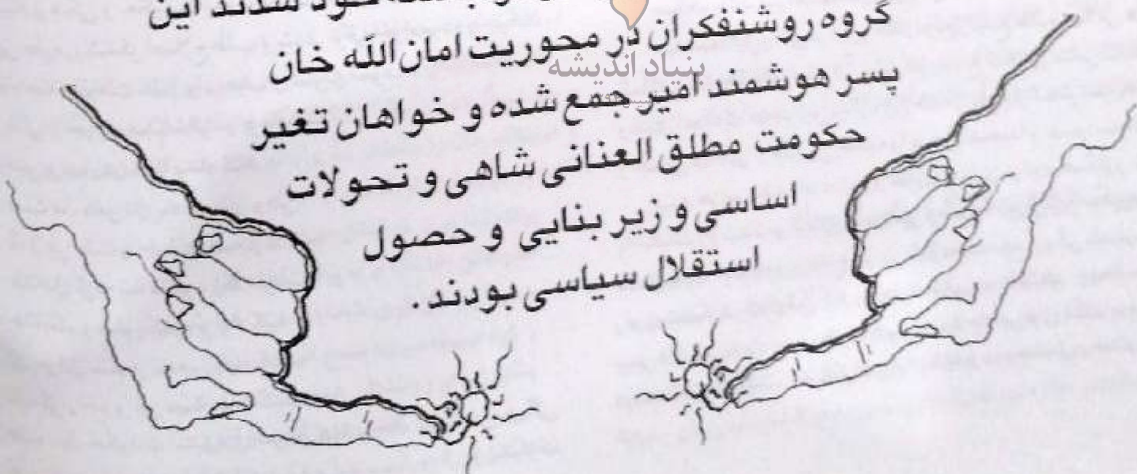
ما همتایم و سیه بختی دیونه همان
روز یک شنبه همان شنبه و آینه همان
نیست در محفل مارنگ ز آثار خلوت

قدح شیشه و شمع و می پارینه همان
وضع امروز که دیدیم در آینه حال
راستی راست خبر می دهد از دینه همان
مترل ماست به تجذید معین که در او
در و دیوار همان، بام همان، زینه همان
منقل تازه و خمبازه ندانیم که چیست
مفرش پوست همان، مجمره سینه همان

استاد علی اصغر بشیر هروی در خاستگاه یک روشنفکر منتقد و ژورنالیست ماهر در قالب طنز و فکاهی و کاریکاتور، پریشانیها و فقر و فاقه مسئولی بر جامعه را در جریده «ترجمان» منعکس می ساخت و خواستار تطبیق قانون اساسی در امورات اداری جامعه بود. او با کنایه و تلویح سران حکومتی و مامورین بلندپایه دولتی را متوجه عدول از قانون و قانون شکنی می کرد. او درد دل یک شاعر را در جریده مورخ ۹/۲۵/۱۳۵۰ ترجمان چنین به نشر رساند.

ندانم چاره احوال مردم می شود یا نه
نشان جور و بیداد از وطن گم می شود یا نه
متاع و دسترنج نوده ز حمنکش کشور
به جان سودخواران مار و گزدم می شود یا نه
هزاران تن مواد ارتزاقی گر شود وارد
نصیب ما از آن یک دانه گندم می شود یا نه
اگر عالی جناب از اختلاس و رشوه پرهیزد
معاشش مصرف یک روزه خاتم می شود یا نه
بسی شرم است در عصر فضا با فقر جان دادن
بگو آخر به حال ما ترحم می شود یا نه
الم انگیز تر از حال ما حال که خواهد بود

منورین متجدد و شهزادگان مترقی دربار با الهام از اندیشه
آزادیخواهی نهضت مشروطه خواهان اول خواستار اصلاحات
ترقی خواهانه و تغییرات بنیادی در جامعه خود شدند این
گروه روشنفکران در محوریت امان الله خان
پسر هوشمند امیر جمع شده و خواهان تغییر
حکومت مطلق العنانی شاهی و تحولات
اساسی و زیر بنایی و حصول
استقلال سیاسی بودند.



کسی در فکر این حال نالم می شود یا نه
محمد حسن و لسمیل یکی دیگر از چهره های ورزیده مطبوعاتی این
دوره است که با نشر جریده ملی «افغان» نقشی شفاف و برجسته در افشای
منااسبات ناهمگون جامعه خویش بازی کرد. میر محمد امین مشعوف
شاعر منتقد و تحول طلب این برهه از زمان در شماره ۲۱ (۱۰/۲۷/۱۳۵۰ ش)
همین جریده او ضاع بحرانی و وعده های اجرانشدنی سران
مملکت را چنین بیان می دارد:

گفتم که در جریده افغان فغان کنم
افغان به حال مردم افغان ستان کنم
بنویسم این که مردم ما خاک بر سرند
آن پس شکایت و گله از این و آن کنم
هر کس به ملک ما که به چو کی نشست گفت
من مرد این چنینم و بنگر چنان کنم
بر خاک خویش خدمت بر خلق راسنی
در هر کجا مقابله با خائنان کنم
بازی اگر وزیر شوم یا وکیل قوم
تقیح فعل مفسد و رشوت ستان کنم
والی اگر شوم به ولایات دور دست
تربیک و دور راه همه امن و امان کنم
گر شاروال شهر شوم یا که سرپرست
نرخ متاع را به مثل رایگان کنم

غلام نبی خاطر روزنامه نگار منتقد دیگر این دوره است که با انتشار
نشریه پیام امروز و روزنامه «صبا» به افشای مظالم و ستمهای سران دولتی
و اوضاع نابسامان مملکت دست یازید و استاد عبدالکریم تمنا هروی
شاعر منتقد دوره دموکراسی وضع بیرو کراتیک اداری و اوضاع فلاکتبار
اجتماعی را به تاریخ ۱۳۵۰/۹/۲۵ در این روزنامه چنین نوشت:

رشته خواری گر فراوان است، مارا کار نیست
خلق اگر خوار و پریشان است، مارا کار نیست
گر گنه کار از خطر ایمن بود مارا چه غم
بی گناهی گر به زندان است مارا کار نیست

عبدالحمید مژده با نشر جریده آزاد و ملی «اتحاد ملی» خواهان اجرا
و تطبیق قانون اساسی در کشور بود و با انتقاد از وضع آشفته اجتماعی بیان
اقتصاد ورشکسته مسلط بر جامعه فعالیت مطبوعاتی داشت. اسماعیل
گلپای شاعر آزاداندیش این دوره، وضع نابسامان اجتماعی را در جریده
اتحاد ملی چنین نگاشت:

جمله خاموشیم، کس را جرأت گفتار نیست
خانان را بیشتر زین گرمی بازار نیست
چاپلوسی کن اگر داری خیال عز و جاه
علم و فضل و راستکاری حالیا در کار نیست
صد خیانت در دل شب می توانی بی هراس
مست در خواب است افسر، پاسبان بیدار نیست
راست گو گلپای، مبتدیش از ستمهای زمان
راست گوین را به دوران خصلت انکار نیست

از دیگر قانون طلبان و روشنفکران این دوره می توان از سید مقبس
نگاه با جریده «مردم»، یعقوب کمک با جریده «کمک»، محبت الرحمان
هوسا با جریده «خبر»، یوسف قوند با جریده «روزگار»، نورالله نورزاد
با جریده «افکار نو»، غلام محمد الماسک با نشریه «بیکار»، امان الله
پروانه با جریده «پروانه»، عبدالرب اخلاق با جریده «جهه ملی»، عزیز
مختار با مجله «شوخی»، صیاح الدین کشککی، عبدالحق واله با
روزنامه «کاروان»، صفر علی امینی، امین تراسی، ظاهر مشا، رحمت الله
اشکبار، بابیز خنفي، اسماعیل بلغ، یوسف بیش، سیداسدالله قلیس،
عالمشاهی نکته، آصف فکرت، ملزم کندوزی، غلام محمد اورمل،
صابر هروی، میر بهادر واصفی، عدیم شعلانی، باقی بیوا و دکتر
عبدالرسول آرزو نام برد که در ساحة قانون، خواهان ترقی و تعالی و
پیشرفت و تکامل کشور خویش بر اساس حرکات ترقی جویانه زمان
خویش بودند.

از کناره گیری سردار داوودخان از صدارت تا به دست گرفتن دوباره
قدرت به نام جمهوری یعنی ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳ در افغانستان به نام دهه
دموکراسی یاد می شود که با جرئت می توان گفت که این دهه از
درخشان ترین دوره های حیات سیاسی افغانستان است که بار دیگر برای
رسیدن به چنین مرحله ای مه نسل را باید تولد و بزرگ کرد. این دوره
رشد سیاسی و شعور اجتماعی را برای مردم مان متبلور ساخت. ترویج
سیاسی کشور ما سیر صعودی و مرحله تکاملی خود را پیمود. احزاب و
حلقات متعدد سیاسی با ایدئولوژی و جهان بینی های متفاوت در انطباق با
سیاست بین المللی در افغانستان شروع به فعالیت کردند و در نهایت برخی
به قدرت رسیدند، اما برخلاف گفته های خود عمل کردند. آنها شعور
سیاسی و فهم نافهمی اجتماعی خود را به نمایش گذاشتند و صحنه ای
غمناک و غضبناک بر مردم ما رقم زدند.

د: روشنفکران ایدئولوژی گرا و قدرت طلب

هدف اساسی تشکلات سیاسی در هر جامعه برانمازی قدرت
حاکمه و به دست گرفتن اقتدار سیاسی در جامعه است. تحت این عنوان
از روشنفکرانی بحث خواهیم کرد که خود را در ترقی و تعالی کشور
خویش پیشرو دانسته و خواهان اجرا و تطبیق ایدئولوژیها و مدل های طرح
ان ایدئولوژیهای خود در ساختار سیاسی افغانستان شدند و با مجموعه ای از
تفکرات و جهان بینی های سیاسی و اجتماعی حلقات و تشکلات سیاسی
را اساس گذاشتند، برخی از اینان به برتری قومی و ارجحیت زبانی تاکید
نمودند و در محوریت حزب افغان سوسیال دموکرات جمع شدند. آنها
پشتونیزم دلوی افغانستان را شعار خود ساختند. عده دیگری از ایشان با
تأیید و حمایت از نظام شاهی در ساحة قانون اساسی و مشروعیت
حکومت پارلمانی در نقد و انتقاد از دولت پرداختند که محمد هاشم
میوندوال با تفکر ملی و طرد ایدئولوژیهای وارداتی در رهبری حزب
دموکراتیک ترقی و انتشار جریده مسالوات بخشی از تاریخ سیاسی کشور
را به خود اختصاص داد. اما قشر عظیمی از روشنفکران ایدئولوژی گرا
و قدرت طلب با رد قانون اساسی و طرد نظام سلطنتی بر اساس ایدئولوژی
تابع با سیاست بین المللی خواهان تغییرات اساسی و بنیادی در افغانستان



شدند.

مارکسیزم به حیط ایدئولوژی طبقه کارگر و براساس قرار دادن اصول فلسفی ماتریالیزم دیالکتیک به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی توسط کارل مارکس آلمانی در قرن ۱۹ در اروپا اساس نهاده شد. مارکس با بیان این که مفاد حاصله در اثر کم دادن مزد به کارگران و باری بودن وقت اضافه از آنها باعث اندوختن سرمایه سرمایه داران می شود، ایدئولوژی سیاسی خود را به جهان عرضه کرد.

لنین همفکر روسی و مانو تسمه پیر و چینی مارکس با ازدیاد نظراتی به مکتب سیاسی، فلسفی مارکس جنبه عملی بخشیدند و آن را در ساختار سیاسی روسیه و چین به تجربه گذاشتند. آنها پیروان و هوادارانی در ممالک جهان سوم - که پایه اقتصاد فیودالیه داشتند - در تابعیت از خود جمع نمودند. پیروان روسیه در مرکزیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان (ح د خ) و هواداران چین در محوریت جریان دموکراتیک نوین «شعله جاوید» فعالیتهای سیاسی و اجتماعی خود را در افغانستان شروع نمودند از ویژگیهای اساسی و خصصیتهای ذاتی و فطری سیاسی روشنفکران ایدئولوژی گرا و قدرت طلب خودخواهی سیاسی، انحصار طلبی، روحیه عدم سازش و تحمل ناپذیری سایر اندیشه ها و خواسته های سیاسی و اجتماعی جامعه است. هر یک از گروه ها و طبقات بر اساس طرز سلیقه و مدل سیاسی طرح شده خویش خود را حاکم و بر حق دانسته و بدون رعایت فضای باز سیاسی و در نظر داشت منافع همگانی دیگران را ناحق و محکوم می شمارند.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان در سال ۱۹۶۵ م توسط گروهی از پیروان سیاسی خط ماسکو تأسیس شد و در ۲۸ اپریل ۱۹۷۸ در اثر یک حمله کودتاگران قدرت سیاسی را در افغانستان غصب کرد. این حاکمیت، عظمت طلبی، تکروی، انحصار حزبی و روحیه عدم پذیرش سایر اقشار سیاسی و اجتماعی جامعه افغانستان را اساس سیاست خود قرار داد. مشی این حزب با مستولی نمودن فضای وحشت و دهشت در جامعه، برگی فراموش ناشدنی از تاریخ سیاسی افغانستان را به خود اختصاص داد و برای پیاده کردن ایدئولوژیهای سیاسی و مقابله با سایر اندیشه ها ارتش سرخ را وارد صحنه سیاسی افغانستان کرد.

جریان دموکراتیک نوین «شعله جاوید» با تابعیت از خط مشی سیاسی یکن بعد از حصه گیری در تظاهرات علتی و خیابانی دهه دموکراسی و افشای مناسبات ناهمگون اجتماعی و مفساد اداری دستگاه دولتی و بدولتی ۱۳۹۲ این که بتواند در ساحه عملی مبارزه علیه قدرتهای حاکمه جامعه افغانستان نقش مؤثری داشته باشد با روبهرو شدن و مواجهه گشتن با انشعابات و نظرات مختلف و متعدد درون گروهی از صحنه سیاست افغانستان کنار رفت. اما در دوران جهاد و مقاومت مردم افغانستان علیه اشغالگران روسی جمع کثیری از ایشان با انتقاد از مشی عملی و نظری جریان دموکراتیک نوین بر اساس طرح، موازین و شیوه و تاکتیک مبارزاتی جدید وارد صحنه شدند و با سهم گیری در جنبش مقاومت در قالب نمادها و تشکلات سیاسی چون سرخا (سازمان رهایی بخش خلق افغانستان)، ساما (سازمان آزادیبخش مردم افغانستان)، گروه پیکار، اخگر و ساوا (سازمان وطنپرستان واقعی افغانستان) نقش پررنگی در تاریخ مبارزات

مردم افغانستان از خود به جا گذاشتند.

گروه دیگر از تیپ و طیف مبارزین ایدئولوژی گرا و قدرت طلب در افغانستان با شعار فیند امیتالیزم اسلامی با طرح نمودن اصول و موازین سیاسی، بیرق خدمت به جامعه و مردم را به دوش گذاشتند و باتأسی از جنبش اخوان المسلمین و متأثر از مفکوره سیاسی و اجتماعی حسن البنا، سید قطب، محمد قطب و... حلقه ای سیاسی را به نام نهضت جوانان مسلمان اساس نهادند. آنان در ساحات مکاتب، پوهنتون و مراکز تعلیمی و تدبیری فعالیت سیاسی را شروع نمودند که در تظاهرات و مسابقات سیاسی بین احزاب سیاسی افغانستان در دهه ۶۰ سهمی به سزایی داشته باشند. نهضت جوانان مسلمان نیز چون سایر گروه های ایدئولوژی گرا و قدرت طلب بدون دستیابی به یک کانون تشکیلاتی و اصول مبارزاتی دچار اختلافها و انتصابهای متعدد شدند.

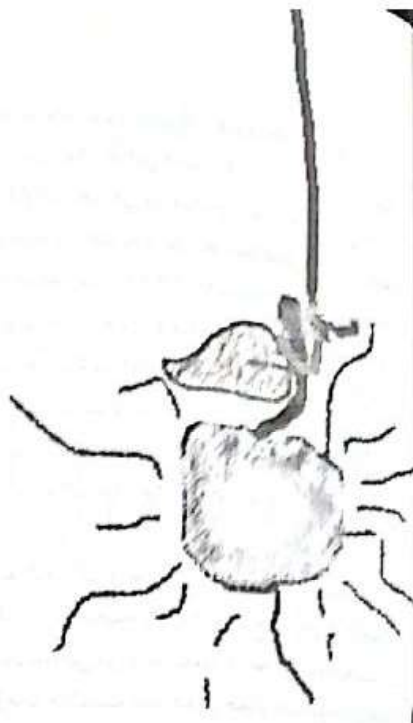
این گروه بعد از کودتای ثور و اشغال کشور عزیز ما توسط نیروهای اشغالگر شوروی، فعالیتهای سیاسی و نظامی خود را با جهاد اسلامی و مقاومت ملی مردم افغانستان همسو نمود. اینان با وجود مهیا بودن شرایط عینی و ذهنی جامعه برای مبارزه شان نتوانستند در رهبریت جامعه نقش درستی ایفا کنند و به یک ساختار مقتدر و بالاستقرار حکومتی ملی و اسلامی که خواست و مرام همه مردم ما بود دست یابند و بعد از پیروزی مردم ما به حاکمیت ح د خ ا جنگهای داخلی را که منجر به فروپاشی نظام اجتماعی و سیستم دواتی و حکومتی در افغانستان شد بر مردم ما تحمیل کردند و این بر خلاف شعار و موازین تعیین شده خودشان بود.

امادو روشنفکر امروز چه می خواهد؟ نیاز و کاستیهای جامعه خود را که همانا احیای دوباره عظمت از دست رفته است. رسیدن به اقتدار ملی، هویت افغانی، ابهت تاریخی و حکومت قانون مند ملی، اقتدار ملی، رسیدن به مواضع اساسی جامعه و حراست از موازین و اصول تاریخی مردم افغانستان که در سیر و تکامل تاریخ جامعه ما از آن ملت ما بوده و جزو افتخارات فرهنگی و ملی ما رقم خورده است. هویت افغانی رسالت و اصالت سیاسی و اجتماعی و تصمیم گیری مردم ما در پهلوی سایر تمدنهای تاریخ ساز، ابهت تاریخی عملکردها و دفاع از ارزشهای فرهنگی مردم مادر سیر و پیشرفت تاریخ سیاسی در ادوار مختلف قانون و حکومت قانون مند ملی که جایگاه و پایگاه همه ملیتهای افغانستان بر اساس اهلیت و شایستگی کاری، لیاقت و کاردانی اداری در آن مشخص شده است و استحکام روابط بین المللی بر اساس ضوابط و روابط برقرار گردد که بدین ترتیب ساختار سیاسی، نظام اجتماعی، مجد و عظمت و ابهت و شخصیت از دست رفته افغانستان دوباره احیا گردد.

منابع:

- تاریخ مشروطیت، عبدالحی حبیبی
- افغانستان در مسیر تاریخ، میر غلام محمد غبار
- افغانستان در پنج قرن اخیر، میر محمد صدیق فرهنگ
- دیوان خطی میر محمد امین مشعوف
- آزادیهای سیاسی و اجتماعی از دیدگاه اندیشه گران، دکتر عبدالهادی جابری
- یادداشت های شخصی





دربار حبيب الله

□ اسدالله ولوالجی

قبل از این که عقاید روشنفکرانه وارد خانواده و دربار امیر عبدالرحمان خان شود، رابطه مردم افغانستان با جهان خارج کاملاً محدود بوده و راه ورود اندیشه های مرفعی به جامعه افغانی مسدود به نظر می رسید. اصول تدریس در دوران حاکمیت امیر موصوف در کشور، بر مبنای آموزشهای مدرسه ای استوار بود و از فعالیت سیستم تعلیمی جدید و معارف معاصر اثری سراغ نمی شد. این وضع ناهنجار تعلیمی و فرهنگی در افغانستان، الی ورود خانواده سردار محمدیوسف خان از دیره دوند هند بریتانوی به شهر کابل و ازدواج شهزاده حبیب الله با «علیاجانب» خواهر نادرخان ادامه یافت. راهیابی «علیاجانب» به دربار امیر، سبب شد که در قدم اول شهزاده حبیب الله و بعد از او اعضای دیگر این خانواده با افکار روشنفکرانه ای که در هند بر تانوی رشد کرده بود، آشنایی یابند. «علیاجانب» این مترجم کتاب «الفاروق» اثر شبلی نعمانی که در آستان دیره دوند هندوستان با اندیشه های مرفعی عصر خویش مجیز شده بود، کوشش کرد تا در پیوند به همکاری برادر خود سردار محمد نادر، حرکتی روشنفکری در دربار امیر عبدالرحمان و امیر حبیب الله خان را اساس نهاده و در جهت ترویج آن گام های مؤثری به پیش گذارد.

به همین ترتیب، این حرکت، با وارد شدن محمودبیک طرزی در محیط خانوادگی و دربار امیر حبیب الله در مسیر روشن تری به راه افتاده و به یک اصل پلیرفتنی از جانب اکثر درباریان امیر مبدل شد. همچنان، انتشار نشریه «سراج الاخبار» به مدیریت محمودبیک طرزی موجب رسوخ و ترویج نظریات روشنفکرانه در میان مردم شد و نقشی جدی در تربیه و بسج جوانان متور شهر کابل بازی کرد. این روند سیاسی و فرهنگی که توسط طرزی و معلمین هندی و ترکی مکتب حبیبیه هدایت گردیده و در جهت فرهنگی ساختن فضای زندگی مردم کابل حرکت می کرد، متأثر از طرز عمل و شیوه فعالیت حلقات و سازمانهای سیاسی ای بود که در کشورهای ترکیه عثمانی و هند بر تانوی به مبارزه می پرداختند. بالاخره در اثر فعالیتهایی که فوقاً بر شمرده شد، جریان روشنفکری مذکور در بنویهان کلاتاهی به موفقیت به تاسیس یک تشکیلات ابتدایی سیاسی با عنوان «حزب سری ملی» شد و مبارزه خویش را به شکل مخفیانه و با اعتقاد به ترور امیر جهت رسیدن به هدفی که داشت، ادامه داد. اعضای متشکله این حزب که از تجربه کافی در پیشبرد وظایف تبلیغی و تشکیلاتی خویش بی بهره بوده و با تندی احساسات به پیش می رفتند، اکثراً به دام امیر افتاده و به شکلی بی رحمانه سرکوب شدند.

پس از متلاشی شدن «حزب سری ملی» موج دوم این حرکت، با ورود هیأت مشترک آلمانی و ترکی در روز اول ماه می سال ۱۹۱۵ به شهر کابل آغاز شد که در ترکیب آن نیلر مایر و هنتینگ به نمایندگی از کشور آلمان و مولوی برکت الله و مهارا پراتاب سنگ به نمایندگی از مسلمانان و ناسیونالیستهای هند بر تانوی قرار داشتند، اعضای این هیأت



نهماد دسامبر سال ۱۹۱۵ در یک در بند تعمیر که در باغ باهر موقعیت داشت، زندگی کردند و رابطه خیلی هانزدیک با جوانان نرفی خواه درباری برقرار ساختند. ویشه دار گردیدن روابط سیاسی میان طرفین ملذکور و انرورزی تبلیغات ضد انگلیسی اعضای هیأت بر مشروطه خواهان دربار، سبب شد که مذکور ازادی خواهی در میان ایشان بیشتر از پیش مقبولیت یابد و احساس استقلال طلبی آنها تحریک شود. گروپ سیاسی یاد شده با استفاده از شرایط مساعدی که در اثر مصممی شد رابطه شان با دستگاه اداری امیر فراهم شده بود، در روز اول ماه دسامبر سال ۱۹۱۵ حکومت موقت هند را در تحت رهبری مهارا پرانتاب سنگ، مولوی پرکت الله و مولوی عبیدالله سندی - که پس از ورود هیأت به جمع ایشان پیوسته بود - تأسیس کرد. از آن به بعد، مهارا پرانتاب سنگ به صفت یک دوست نزدیک شهزاده امان الله شناسایی شد و تا آخر در رابطه با او عمل می کرد. پس، با در نظر داشت آنچه که مشروح افتاد، اگر بنویسیم که شهزاده امان الله خان در پهلوی یک سلسله تعهداتی که با مشروطه خواهان اول داشت، تأثیری را نیز از مشوره های تشویقی دوستان خارجی خود پذیرفته و بالآخر، با سازماندهی جریان و ترور پلرش حاصل مبارزه روشنفکران مشروطه خواه را به خود اختصاص داد، به اشتباه نخواهیم رفت.

با استناد به حرفهای مختصری که پیرامون چگونگی شکل گیری حرکت روشنفکری معاصر در افغانستان به

عرض رسید، نتایج حاصله از آن را به شرح ذیل می توان محاسبه کرد:

۱. جریان سیاسی مورد بحث ما، که محصول وضعیت استبدادی و خفقان آور زمان حاکمیت امیر عبدالرحمان خان بود، از همان آغاز با ماهیت انتقامجویانه متبازر گردید و راه قهری و زیرزمینی شدن مبارزه را در پیش گرفت. این خصوصیت مبارزاتی که اساس فعالیت جریانهای سیاسی بعدی را گذاشت، آغاز خوبی برای متحول ساختن جامعه افغانی نبود و زمینه دموکراسی پذیر شدن جامعه را محدود نگه داشته و حاکمیت های بعدی را به انتخاب راه دیکتاتوری اداره در افغانستان تشویق کرد.

۲. در زمان امارت امیر عبدالرحمان خان که رابطه مردم افغانستان با جهان خارج کاملاً محدود مانده بود، افکار دموکراتیکی ای که در جوامع غربی رشد یافته و دستگاه های دولتی آن را هدایت می کردند، به شکل طبیعی با زمینه وسیع و آرام وارد کشور نشده و کاری را که باید در فرهنگی ساختن جامعه افغانی به شیوه دینامیک انجام می داد به دست اجرا میرده نتوانست. از همین بود، که عقاید روشنفکری در افغانستان مراحل آغازین حیات خود را در چارچوب کم پهنای دربار امیر حبیب الله، امیر امان الله و خانواده های منور و کم شمار مردم کابل تجربه کرده و تا به امروز توفیق نیافته است تاراه تأثیر خویش را در صفوف جامعه عقب مانده افغانی باز کند.

۳. دستگاه اداری بسیط ولی حاکم بر همه امور امیر عبدالرحمان بنیاد اندیخان در جهت وارد شدن معارف معاصر در کشور گامی به پیش نهاده بود تا امور تدریسی در افغانستان بر مبنای آموزش مدرسه ای به پیش رفته بود و نسل جوان افغان از آشنایی با انکشافات علمی و اجتماعی در سطح جهانی کاملاً محروم و بی بهره باقی مانده بودند. این، باعث شد که ظرفیت فرهنگ پذیری جامعه در حد خیلی ها نازل چوکات شده و زمینه حساس شدن مردم در برابر عقاید تجدیدطلبی را پی ریزی کند. از همین روی، کار فرهنگی ساختن امیر امان الله خان که از صدور فرامین و اعمال فشارهای اداری بر مردم عادت کرده به آموزش و اندیشه های سنی اسلامی آغاز یافت، به خاطر بی زمینه بودن خویش به شکست مواجه شد.





نقش سید جمال الدین در جنبش اصلاحی



□ محمد جواد برهانی

این مقاله بررسی است از یک تحقیق بلند که ما از بخش اول آن نتوانستیم استفاده کنیم.

خط سوم

مقدمه:

سؤال اصلی که این مقاله در صدد پاسخ به آن است، این است که: سید جمال چه نقشی در جنبش اصلاحی افغانستان خصوصاً در امور سیاسی این سرزمین به طور عموم داشته است. اگر خواننده محترم نیم‌نگاهی به مقالات «عروة الوثقی» سید و کتاب «تتمة البیان فی تاریخ افغانستان» او بیندازد درمی‌یابد که کشور افغانستان بیش از هر جایی دیگر او را به خود مشغول داشته و او درباره آن سخن گفته است. اما جای این سؤال همچنان باقی است که سید چه نقشی در بیداری مردم این سرزمین داشته است. مادر این نوشته ابتدا به ویژگیهای اندیشه اصلاح‌گرایی سید جمال الدین می‌پردازیم؛ آن گاه جستاری بر اندیشه اصلاحی او در کشورهای شرقی خواهیم داشت. این بخش از آن رو با موضوع ما مرتبط است که افغانستان از کشورهای اسلامی و کشورهای شرقی محسوب

می‌شود و طبعاً خطابات و مقالات عام سید، این مرز و بوم را نیز در برمی‌گیرد. بدون شک در افغانستان کسانی بودند که اندیشه‌های اصلاحی سید را دنبال می‌کردند و با او رابطه نزدیک داشتند. در قسمت پایانی، به نقش سید در خصوص افغانستان پرداخته و می‌کشیم تا دامنه نفوذ اصلاح طلبی او در خصوص مشروطیت در افغانستان مورد بررسی قرار گیرد.

سید جمال الدین، دردها و مشکلاتی را که در تمام جوامع اسلامی تشخیص داده بود، یکی در افغانستان می‌دید. او که از جهالت و بی‌خبری توده مسلمانان و عقب‌ماندگی آنها از کاروان علم و تمدن می‌نالید، آن را در سرزمین افغانستان به صورت بسیار گسترده مشاهده می‌کرد و از آن رنج می‌برد. سید اکثر مشکلات و بدبختیهای جهان اسلام را به طور عموم و افغانستان را به طور خصوص در جهل و بی‌خبری مسلمانان می‌دانست. بنیادهای این عجز را استفاده از این بی‌خبری مسلمانان تصمیم داشت جهان اسلام را اگر بتواند یکباره ببلعد و آرام آرام به کام خود فروبرد و یا غیرت و همت را از آنها گرفته و مسلمانان را بیجان نماید تا نتوانند در برابر استعمار بایستند و برای آن مری دماغ شوند.^۱

برنامه اصلاحی سید در بعد فرهنگی

۱. سید چاره جهالت را در بیداری مسلمانان می‌دانست و برای این کار در افغانستان در سال ۱۲۹۰ ق مطابق ۱۸۷۳ م به امیر شیرعلی خان پیشنهاد بنیاد نشریه‌ای داد. امیر شیرعلی خان نیز به این خواسته سید جامه عمل پوشاند و در سال ۱۲۹۰ ق برای نخستین بار نشریه‌ای به نام «شمس النهار» کار خود را آغاز کرد. در این دوران بود که برای اولین بار، مردم افغانستان با خواندن شمس النهار، با دگرگونی و پیشرفتهای سایر



کشورها آشنا شدند، هر چند نام مدیر نشریه در تاریخ اسمش بیان نشده، اما از مقالاتش پیداست که ادیبی میهن دوست بوده و از عقب ماندگی افغانستان و نوع می برده است. انتشار این مجله برای پنج سال (از ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۵ ق) ادامه یافت. اما در ۱۲۹۵ ق جنگ دوم افغانستان و انگلیس شروع شد و شمس النهار از نشر باز ماند.^۲

البته برخی از پژوهشگران، مانند مایل هروی و عبدالرئوف بینوا در آثارشان به نشریه‌ای به نام کابل اشاره کرده‌اند که زیر نظر و مدیریت مستقیم سید جمال‌الدین و به سرپرستی عبدالقادر خان منشی، اندکی پیش از جنگ دوم افغانستان و انگلیستان منتشر می شده است، اما از آنجا که به گفته خود آقایان و از آن جمله آقای بینوا اثری از این مجله در دست نیست، از بحث درباره آن خودداری می شود. خواننده گرامی توجه دارد که چه سید مدیریت آن روزنامه را به عهده داشته باشد یا خیر، این مطلب مورد اتفاق همه پژوهشگران است که او به امیر شیرعلی پیشنهاد کرد تا در افغانستان نیز مجله یا نشریه‌ای راه اندازی شود و امیر نیز پیشنهاد سید را پذیرفت و برای تأسیس آن دستور داد و به آرزوی سید جامه عمل پوشاند. این خود برای ما بسیار مهم است که پیشنهاد سید فتح باب شد تا در افغانستان نیز نشریه‌ای منتشر شود و مردم در جریان تحولات داخلی و خارجی قرار گیرند. چون سید این جرعه فکری را در بین مردم ایجاد کرد، می توان ادعا کرد که او در بخش تأسیس جراید در افغانستان نقش بسیار مهم را ایفا کرد که بعد از آن هیچ گاه این باب مبارک که با دست توانای سید افتتاح شد، مسدود نگردید و روز به روز به تعداد نشریات افزوده شد.

سید جمال‌الدین در زمانی که «شمس النهار» کار خود را آغاز کرد، به تعلیمات خود مبنی بر بعضی اصلاحات در کشور می پردازد. به گفته محمد کاظم آهنگ، «سید جمال‌الدین افغانی به حیث یک عالم و نویسنده بزرگ کشور و به حیث پیش‌آهنگ آزادی‌خواهی مشرق‌زمین مفکوره‌های آزادی‌خواهی و اصلاحی خویش را از راه قلم به هموطنان ابراز می نمود. تعلیمات او آن قدر در روحیه مردم تأثیر می کرد که مداخله گران خارجی حوصله آن را نداشتند و به هر وسیله که بود باعث تبعید او از کشورش شدند. ولی سید به حیث قافله سالار روح آزادمنشی در هر سرزمینی که پا نهاد، در بخش مفکوره خود کوشید. سید با وجود تمام مشکلات، تخم آزادی‌خواهی و انکشاف را در دماغ شرقیان کاشت. گرچه او از افغانستان نفی شد اما افکار و آرزوهای اصلاحی او باقی ماند. گفته می شود که امیر شیرعلی خان برای تطبیق افکار سید جمال‌الدین افغانی به یک سلسله اقدامات دست زد که از آن جمله تأسیس یک اخبار بود.^۳

۲. از دیگر خدمات فرهنگی سید جمال‌الدین جهت بیدارسازی مردم افغانستان، تألیف و نشر کتاب معروف «تتمه البیان فی تاریخ الافغان» می باشد که در آن سید علاوه بر این که آداب و رسوم اقوام ساکن در افغانستان را بیان می کند و شجاعت، مهمان‌نوازی و عزت نفس آنها را متذکر می شود، به برخی از صفات منفی و عادات ناپسند آنها نیز اشاره می کند و از نبود بهداشت و ستم و ظلم حکام و تبعیض و اختلافات مذهبی زبانی و نژادی نیز گلایه دارد. ما آن را از دید این که برادر آینده برادر است که عیبش را بیان می دارد، می پذیریم و امیدواریم

ملت ما با درک کاستیها در صدد جبران آن برآید و چیزی را که بگم از مرده و به ضررش تمام شده، باز باو نیاز ماید.

۳. سید در زمان اقامتش در افغانستان خطابات مفید برای مردم ایر

فرمود که باعث روشنی افکار ملت افغان شد.^۲

۴. از کارهای دیگر سید در افغانستان، می توان نگارش چند رساله درباره عرفان، طب و اصلاحات اوزان نام برد که سید آنها را در مدت اقامت خود در افغانستان تدوین کرد.^۵

۵. «الانگلز و الافغان» مقاله‌ای مبسوطی است که سید در باره افغانستان نوشته است. اخیراً سید هادی خسرو شاهی این مقاله را به ضمیمه کتاب «تتمه البیان فی تاریخ الافغان» تهیه و تنظیم کرده و انتشارات الهادی در قم آن را در سال ۱۳۷۸ چاپ کرده است.

۶. تبادل نظر و بحث با علما و دانشمندان معروف کشور. سید در افغانستان تصمیمات بسیار اساسی و زیربنایی را تعقیب می کرد، مث

تبدیل حکومت استبدادی به مشروطه، لذا برای تحقق آرزمان خود لازم می دید که با علما تبادل نظر کند و ذهن آنها را برای تغییر نظام سیاسی در کشور آماده سازد که اسامی آنها در دفتر خاطرات سید آمده است.^۶

۷. امیر شیرعلی خان دو مکتب به طرز جدید، یکی ملکی و دیگری نظامی، تأسیس کرد و مطبعة لیتوگرافی به اهتمام میرزا عبدالعلی خان در بالا حصار کابل دایر شد. در همین چاپخانه بود که از سال ۱۸۷۵ جریده مشهور و نخستین جریده افغانستان به نام «شمس النهار» در ۱۶ صفحه ماهی دوبار و یا سه بار منتشر می شد.^۷ درباره نشر شمس النهار و چاپخانه‌ای که به دستور امیر شیرعلی خان خریداری و به کابل آورده شد بود تا نشریه مذکور چاپ گردد، هر چند شخص سید نقش مستقیم در آن نداشت، اما بعید نیست که سید به امیر شیرعلی خان خریداری و تهیه مطبعة را پیشنهاد داده باشد. اما ایجاد مکتبهای لشکری و کشوری در طومار اصلاحی سید آمده و جزء برنامه‌های اصلاحی او بود که به امیر شیرعلی خان تسلیم داده بود.

۸. تربیت شاگردان: یکی دیگر از کارهای بنیادی سید جمال‌الدین افغانی در افغانستان تربیت شاگرد بود. او زمانی که به دربار راه یافت، تربیت فرزندان امیر دوست محمد خان را به عهده داشت و شهزادگان چون شیرعلی خان، محمدامین خان، محمداعظم خان و محمدشریف خان که هر یک نقش مهم در افغانستان ایفا کردند و تا حدودی به سید دلبسته بودند، به او وعده دادند که به پلانهای اصلاحی او جامه عمل می پوشانند. همه آن شهزادگان تحت تربیت مستقیم سید قرار داشتند.^۸

همچنین سید زمانی که در شهر کابل در گذر گوری اقامت اختیار نمود در سال ۱۲۷۷ ق در مدرسه مربوط مسجد جامع آن محله که از مدارس مشهور پایتخت بود به تدریس شروع کرد^۹ و علماء و طلاب حلقه درس سید را گرم کرده و از راهنمایی‌ها و بیانات او استفاده می بردند. او گاهی هم به مباحثات علمی با مدرسین و علمای مشهور آن شهر می پرداخت. محمود طرزی که در مشروطیت افغانستان و همچنین در بخش روزنامه‌نگاری نقش مهمی را در کشور ایفا کرده است، مدتی شاگرد سید بوده و در استانبول شش هفت ماه از محضر او استفاده‌ها برده است، تا جایی که او خود اعتراف می کرد که در خلال هفت ماه از سید به اندازه هفتاد سال استفاده کردم و اندیشه‌های او بر من تأثیر عمیق



گذاشت. طرزی می نویسد: «علامه سید جمال الدین بنک معدن عرفان (دانش) بود. این هفت ماه مصاحبت من با او به قدر هفتاد ساله سیاحت بود. مباحث سیاسی، علمی، حکمی، فلسفی، اجتماعی، و غیره که هر روز در محفل بزم حضور آن علامه دهر جریان می یافت، هر جمله و عبارت آن، کتابها و رساله ها تحریر نیز دارد. ۱۰ به قول لوئیس دوری طرزی مجذوب سید شده بود. او در افغانستان تلاش می کرد تا اصلاحی های اصلاحی سید را ترویج نماید، لذا مانند استادش برای آگاهی آلبیش های اصلاحی سید را متشتر کرد و نیز مانند سید از مردم در سال ۱۹۱۱ سراج الاخبار را منتشر کرد و نیز مانند سید از امپریالیسم غربی و رهبران ارتجاعی مذهبی هر دو انتقاد می نمود. او مدعی بود که عقاید رایج مسلمانان مبنی بر این که نباید چیزی از غرب آموخت خطاست. ۱۱»

سید چگونه به دربار راه یافت؟

شخصیت جذاب، فصاحت بیان، وسعت معلومات و مخصوصاً منانت و پختگی اطوار سید در امیر دوست محمد خان تأثیر فراوانی کرد، به طوری که او را با وجود جوانی (۲۴ سالگی ۱۲ یا نوزده سالگی ۱۳) نه تنها در جمله اهل دربار شامل ساخت بلکه به ملاحظه مقام علمی اش، تربیه شهزادگان را (که عادتاً به دانشمندان مسن و معروف اختصاص داشت) به وی تفویض نمود. در همین موقع بود که سید با امیرزاده محمداعظم خان آشنا شد. این آشنایی به مرور زمان مبدل به یک دوستی و علاقه عمیق گردید. البته شیرعلی خان ولیعهد و محمد امین خان و محمد شریف خان برادران کرچکتر نیز تحت تربیه وی قرار داشتند که تأثیر افکار سید در آنها، مخصوصاً شهزاده شیرعلی خان که بعدها جانشین پدر شد، در دوره پادشاهی اش خویتر مشاهده می شود. ۱۴ سید طومار مفصلی که در آن برنامه های اصلاحی خود را نوشته بود تقدیم شیرعلی خان کرد و او نیز وعده تطبیق آن را در کشور داد و برای تحقق آن سعی فراوان نمود. بعداً به تفصیل به این مورد خواهیم پرداخت.

یکی دیگر از کارهای شاگردان سید در افغانستان، تشکیل نهضت روحانیت جوان در افغانستان بود، جهت مقابله با استعمار خارجی و استبداد داخلی بوده است. در کتاب «سیدجمال، جمال حوزه ها» به نقل از سیدجمال الدین در افغانستان در این باره چنین می نویسد: «نهضت روحانیت جوان در افغانستان از قدیمی ترین تشکیلات ضد استعماری و ضد استکباری بوده که به دست دست پروردگان سیدجمال الدین پی افکنده شده است. ۱۵»

سید در زمان اقامتش در افغانستان، نقشه اصلاحی خود را تهیه کرده بود و مترصد بود که موقع مناسبی پیدا کند و آن را به مرحله اجرا در آورد. تاکنون به چند برنامه او که درباره فرهنگ بود آشنا شدیم. حال به یکی دیگر از برنامه های اصلاحی او می پردازیم که درباره تنظیم سپاه است. به گفته غبار، سید در افغانستان که زیر سیستم ملوک الطوائفی کوفته می شده، دولت قوی مرکزی می خواست. ۱۶ و چون یکی از لوازم دستیابی به دولت مرکزی تشکیل یک اردوی مقتدر و منظم است، سید در برنامه اصلاحی خود که آن را به امیرشیرعلی خان تسلیم کرد، تنظیم سپاه منظم را به او پیشنهاد کرده بود. شاید تنظیم سپاه از آن جهت برای سید مهم بوده که اقتدار یک دولت در این است که از قدرت کافی برخوردار



باشد تا هم امنیت داخلی را تأمین کند و هم در برابر بیگانگان و متجاوزین بایستد و از نوامیس اسلام و تمامیت ارضی خود دفاع نماید. با توجه به شرایط استراتژیکی افغانستان و موقعیت ممتاز آن در منطقه که به قول علامه اقبال:

آسیایک پیکر آب و گل است
کشور افغان در آن پیکر دل است
کز خروش او خروش آسیا
از خموش او خموش آسیا

ابر قدرت های جهان هر کدام به نوبه خود بارها بر این سرزمین حمله کردند و برای این که خوابهای آشفته خود را محقق سازند از هیچ گونه تلاش و نیرنگی دریغ نورزیدند، لذا سید تشکیل سپاه مقتدر را برای افغانستان توصیه می کند و برای رشد و بالندگی آن ایجاد مکتبهای لشکری و کشوری نیز در مواد اصلاحی خود گنجانده به امیر تقدیم می کند. چون فرمانهای نظامی قبلاً به زبان بیگانه صورت می گرفت، سید پیشنهاد نمود تا القاب و عناوین صاحب منصبان لشکری و کشوری از زبان بیگانه به زبان افغانی (زبان دری) تبدیل گردد. البته امیر شیرعلی خان به این پیشنهاد توجه نکرد و به جای زبان دری که زبان اکثریت مردم افغانستان است، به زبان پشتو روی آورد و به قول عین الوقایع «حکم سخت امیرشیرعلی خان که باید مشق نظامی در افغانستان به لفظ خاص افغانی (پشتو) به سوار و پیاده فرمان داده شود و تبدیل فرمان لشکری را از زبان انگلیسی به زبان افغانی که فعلاً دایر است. ۱۷» البته ناگفته پیداست که تشکیل سپاه که سید طرح آن را داده بود، هدف نبود، بلکه وسیله بود برای تحقق اهداف والا که بعضی آن در بالا ذکر شد. سید در مورد سرلشکر آن و حاکمان که این سپاه را در تحت امر و فرمان خود دارد، بسیار حساس بود که آنها باید افراد شایسته ای باشند، والا نیرو و توان سپاه هدر خواهد رفت. او در مقاله ای در عروقه الوقی می نویسد: برای یک حاکم در هر گروهی که باشد سهل است که سپاهی را تهیه یابد و لشکریانی را جمع کند و تعناد

بنیان

تاسیس ۱۲۹۴



آن را از هر نوعی باصرف پول و بذل تکالیف و افر بسازد و امار از داران و افسران را باید از مردم، عقلاً و مهربان و نخبه که احتیاجات مملکت را مانند ضرورت های حیاتی خود هم تلقی کنند برگزینند. حکام باید آدم های مهربان و صالح باشند و این مطلب درست است که شهرها و کشورهای با لشکریان جرار و اسلحه خوب و آمادگی های فراوان محفوظ و نگه داری می شود. این ها وسایل و آلاتی است که از عمل به آن در آنچه که شهرها را نگاه می دارد چاره نیست لیکن اینها به تنهایی کاری از پیش نمی برند، بلکه لازم است این امکانات به دست صاحبان خیره و حکمت قرار گیرند تا از آنها به جا استفاده شود و بر کسی ظلم نگردد. ۱۸

به هر صورت تنظیم سپاه از جمله پیشنهادات اصلاحی سید بود که با تمام ارکان و شیوه آن یادآوری شده بود. هم شرایط افسران و هم تأسیس مکتب لشکری برای تربیت افراد مسلکی و هم اهمیت سپاه، حال بینیم که آیا امیر در این قسمت موفق بوده است یا خیر. به قول مورخان، در عهد امیر شیر علی خان از دوی افغانی برای اولین بار تحت نظم و تسبیلین قرار گرفت و صفوف سه گانه (پیاده، سواره و توپچی) در مناطق عمده نظامی موضع گرفته بود. تربیه نظامی در تعلیم گاه ها و تعلیم نامه ها به عمل می آمد. ۱۹ کارخانه های اسلحه سازی نیز در زمان امیر راه اندازی شد و به قول غبار در عقب اردو، کارخانه های توپ ریزی، تفنگ و باروت سازی راه اندازی شد که از کارخانه توپ ریزی کابل ماهانه یک توپ بیرون می آمد. قشله های عسکری تعمیر و معلمین خارجی استخدام شدند. اما این استخدام از هند انگلیسی به عمل آمد که با منافع ملی کشور وفق نمی کرد و طبق آرزوی سید نیز نبود. امیر، در سفری که به هند داشت، چند افسر هندی را به کابل آورد و آنها را در تعلیم و تربیه اردوی افغانی سهیم کرد. ۲۰

تأسیس شفاخانه و بیطارخانه (دامپزشکی) نیز در طومار اصلاحی سید آمده بود که برای بهبود وضعیت بهداشتی کشور به امیر توصیه شده. دامپزشکی نیز از آن جهت که زندگی مردم وابسته به دام بود و چه بسا بیماری های واگیر، حیوانات را که مهمترین راه درآمد مردم بودند از بین می برد و یا بیماری آنها به انسان سرایت می کرد، مهم بود و به گفته غبار امیر شیر علی خان به پرورش حیوانات توجه نمود. توسعه ارتباطات، تأسیس روزنامه که درباره آن مفصلاً بحث شد، و پیشنهاد تأسیس پست خانه در بخش ارتباطات از برنامه های اصلاحی سید بود. به علاوه که احداث مسافر خانه در طول راه های مسافرت و ایجاد کاروانسرا نیز جزء برنامه های اصلاحی سید بود که به امیر تسلیم کرد. امیر نیز در ضمن ادارات جدید حکومت، ادارات پست و مخابرات را در مرکز ولایت پشته تأسیس کرد و یک شعبه از آن در پشاور نیز دایر گردید. ۲۱

تعمیر شهر عصری یا احداث شهر جدید شیرپور نیز در طومار اصلاحی دیده می شود. امیر شیر علی خان چون وعده داده بود به برنامه های اصلاحی سید جامه عمل بپوشاند، در سال ۱۸۷۰ شهر مستحکم شیرپور را در شمال کابل بنیاد نهاد. بیشتر از پنج سال روزانه شش هزار نفر کارگر و تقریباً یک هزار نفر معمار و نجار در تعمیر آن مشغول شدند. این شهر در ساحه دو هزار جریب زمین در دورادور تپه بی بی مهر و اعمار گردید. ۲۲

تشکیل کابینه وزراء که امیر در این بخش نیز تحول ایجاد کرد و شورای

دولتی تشکیل داد که دوازده نفر عضو داشت و اعضای آن از طرف شاه به طور دائمی منصوب می شدند و به قول خاکی این شورا مؤلف بود که در تمام امور مملکت غور کرده و رأی بدهد. ۲۳ امیر در امور دولتی اصلاحات پدید آورد و قوه اجراییه مرکب از وزارتخانه های حربیه، خارجه، مالیه، داخله، خزائن و... در سال ۱۸۷۲ تشکیل گردید. در کنار کابینه وزراء و شورای دولت، مجلس کبیر مشورتی (لویه جرگه) نیز پی ریزی شد. امیر شیر علی خان برای نخستین بار دستور انعقاد «لویه جرگه» را در موارد مهم کشور صادر کرد و اولین لویه جرگه از طرف امیر در سال ۱۸۶۵ به شمول دو هزار نماینده از تمام مناطق و طوایف افغانستان تشکیل شد که ریاست این جرگه بزرگ را شخص شاه به عهده داشت. ۲۴

این بود پاره ای از برنامه اصلاحی که سید آن را تنظیم کرد و به امیر شیر علی خان تسلیم نمود. در اینجا یک بار دیگر این برنامه اصلاحی سید را به همان صورت که در منابع تاریخی آمده است، نقل می کنم. در مجله کابل مقاله غلام جبرانی مواد اصلاحی سید چنین آمده است که این مقاله و نیز کتاب سید قاسم رشیا و مقالات وی در این باب از منابع مهم مؤرخان بوده و همه از آن نقل قول کرده اند. اینک بدون کم و کاست آن را می آورم:

۱. اعلان استقلال سیاسی
 ۲. اصلاح امور دربار
 ۳. تشکیل کابینه وزراء
 ۴. تنظیم سپاه
 ۵. ایجاد مکتب های لشکری و کشوری
 ۶. توجه به سوی زبان ملی پشتو
 ۷. تبدیل القاب و عناوین صاحب منصبان لشکری و کشوری از زبان بیگانه به زبان افغانی
 ۸. تأسیس روزنامه
 ۹. تأسیس شفاخانه، بیطارخانه، پست خانه
 ۱۰. احداث مسافر خانه در طول راه های مسافرت
 ۱۱. احداث شهر جدید شیرپور (رشتیا: تعمیر شهر عصری)
 ۱۲. ایجاد کاروانسرا ۲۵
- امور فوق را نگارنده یکایک توضیح داده است.

سید جمال الدین و مشروطیت افغانستان

سید جمال روشنفکری بود که در فضای اسلامی رشد کرده و با کشورهای غربی نیز از نزدیک آشنا بود. اما او هیچ گاه جهان اسلام را ترک نکرده و به آن از افق و منظر متجددانه می نگریست و در مقام دفاع از دین اسلام و مسلمانان استعمار زده بود و با مثلث شوم که باعث همه بدبختیها و عقب ماندگی های بلاد شرق و امت اسلامی گشته بود. یعنی قطب استعمار، پایگاه آن یعنی قدرت های استبدادی و زمینه های رویش استعمار و استبداد یعنی جهل تزویر و خرافات که دست و پای ملل شرقی و امت اسلامی را پیش از پیش بسته بود. شدیداً مبارزه می کرد. او همه امکاناتی را که در توان داشت، برای از بین بردن این مثلث شوم به کار می گرفت. گاهی با بیان و گاهی با قلم و تربیت شاگردان و پاسیدن بند



آگاهی و استقلال خواهی و تشکیل جلسات مخفی و تربیت کادرهای ورزیده، سرسختانه و با جدیت تمام به جنگ استعمار و استبداد می رفت. او در هر کجا و هر کشور و بین هر ملتی هر گونه کاری که می توانست انجام بدهد انجام می داد. آنچه برای او مهم بود، بیداری جوامع شرقی و اسلامی و زدودن گرد و غبار جهل از این کشورها بود. او از این که می دید در کشورهای اسلامی حاکمان مستبد و ظالم حکومت می کنند و خواست مردم برایشان هیچ اهمیتی ندارد، سخت ناراحت بود و برای نجات ملت از چنگال ستمگران و مستبدان داخلی همیشه تلاش می کرد. به نظر سید یکی از علل عقب ماندگی مسلمانان نظام استبدادی آنها است که مردم در آن هیچ سهم و نقش ندارند، او در عروقه لوثقی در مورد استبداد داخلی چنین می نویسد: «ملتی که حل و فصل امور خود را با خود ندارد و با آنها مشورت نمی شود و در مصالح عامه اراده آن ملت بی تأثیر است و این همه تابع حاکم واحدی است که اراده آن قانون و خواست های وی همان نظام است و طوری که می خواهد فرمان می دهد و آن چه را اراده کند انجام می دهد، آن ملت و وضع ثابت و سیر منظمی ندارد و نیک بختی و بدبختی را پیهم می بیند. اگر حاکم آن عالم و دوراندیش و خیر بود که به مردم راه صلاح و سعادت را نشان می دهد، اما اگر حاکم جاهل و بدبخت و ضعیف الرأی و کج طبع باشد، ملت را به تباهی سوق می دهد و پرده ای از جهل بر چشمهای آنان می کشد و فقر و گرسنگی به بار می آورد و در سلطه خود از جاده عدل خارج می گردد و درهای تازه ای از ستم می گشاید و قوی بر حقوق ضعیف غلبه پیدا می کند و نظام مختل و اخلاق فاسد می گردد و صدای ملت را کسی نمی شنود و ناامیدی بر مردم چیره می گردد. در اینجا اگر در ملت دمقی مانده باشد، افراد خیر جمع می شوند و برای سرنگونی این شجره خبیثه اقدام می کنند و به جای آن عضو فاسد، نهال مبارک (شجره طیبه) غرس می کنند که ریشه آن استوار باشد و شاخه های آن تا آسمان برود. اما اگر ملت تا بدین مرتبه سقوط کند و امور خود را به دست حاکم ابله خونخواری بسپارد که هر طوری که بخواهد در آن تصرف کند، آن ملت را به فرارسیدن دوران بردگی و تحمل ذلت و داغ تنگ و عار، در میان دیگر ملل هشتاد بدهد و این مزه سهل انگاری است که در امور خود روا داشته اند و خلأوند بر بندگانش ظلم نمی کنند.» ۲۶

سید معتقد است که اگر در جامعه ای حاکم مستبد مسلط گردد، بر مردم لازم است تا با اتحاد و همبستگی در برابر استبداد داخلی بایستند و دست از مبارزه و پیکار برندارند تا به زندگی نظام استبدادی پایان داده و نظام معتدل تری را پایه ریزی نمایند تا در سایه آن احساس آرامش نموده استبدادهای فطری خود را شکوفا نمایند. ملت به قول سید «خداوند عزت، سلطنت، رفاه، آسایش و امنیت هیچ قومی را دگرگون نمی سازد مگر این که آن قوم آنچه را که در نفوس خود از نور عقل و صحت فکر و اشراق بصیرت دارند تغییر بدهند.» ۲۷ سید یک روشنفکر آگاه بود که در برابر پدیده های جدید غربی نه بدون دلیل مقاومت می کرد و نه بدون دلیل یکی از متابعت می نمود. او با پرهیز از افراط و تفریط با وجودی که به قول می دانست، «برتری رواج و قنوت علوم جدید و تمدن صنعتی غرب در قرن ۱۹ را احساس می کرد. سید طالب آشنایی اقوام مسلمان با علوم و

سید جمال الدین سه بار نظام
مشروطه را برای پادشاهان
هم عصر خود در افغانستان
پیشنهاد کرده است. اولین
بار به شاگرد و دوست خود
محمد اعظم خان و بعد از آن
به شیر علی خان و سرانجام
به امیر عبدالرحمان، اما تنها
امیر شیر علی خان به پاره ای
از برنامه های اصلاحی سید
جامه عمل پوشاند.

صنایع جدید و قوانین مدنی و اجتماعی غرب بود تا بدین وسیله پیشرفت و آزادی و بازگشت حیثیت سیاسی مسلمانان ممکن گردد. سید برخی اصول دموکراسی را پذیرفته بود و آنها را نافع به حال مسلمین می دید. ۲۸ او می گفت «قانون اساسی و حکومت پارلمانی مفید فایده نخواهد بود، مگر این که از دل ملت جوشیده باشد (یعنی در واقع سید طرفدار دموکراسی واقعی بود که برخاسته از اراده و خواست ملت باشد و تبعیض قومی، نژادی، زبانی و مذهبی در آن لحاظ نگردد. و تنها چیزی که در آن باید لحاظ شود شایستگی باشد) چه بسا مجلس نمایندگی که به فرمان شاه و یا امپری و یا با اراده و حمایت خارجی تشکیل شود اما این مجلس موهوم و خیالی است و کاملاً وابسته است به اراده ای که سبب تشکیل آن شده است.» ۲۹ و چنین مجالس تشریفاتی و دموکراسی فلابی هیچ درد جامعه را نمی تواند دوا کند و در واقع این نوع دموکراسی از گونه های پیشرفته نظام استبدادی است که شخص شاه این بار با تغییر نام، اسم خود را رئیس جمهور گذاشته و همه کاره است، که در افغانستان از این نوع مجالس تشریفاتی و نظام استبدادی زیاد وجود داشته است. به قول احمد امین نویسنده عرب «اصلاح اخلاق و افکار و عقاید در درجه نخست و اصلاح حکومت در درجه دوم. فرض کنید یک مجلس نمایندگی تشکیل شد و حزب چپ در آن هیچ فعالیت و نقشی نداشته باشد، خواهید دید که همه نمایندگان به حزب راستی می پیوندند و همه به مثابه کوران و کران عمل خواهند کرد. درمی یابید که اگر نماینده ای از وطن دفاع کند و یا از



زمانه‌دار بازخواست نماید، به بی ادبی و یا سوء نیت و بدعملی و گستاخی متهم خواهد شد. افکار و اندیشه و اخلاق صالح مقدمه است و حکومت صالح نتیجه طبیعی آن است.^{۳۰}

سید دلیخته دموکراسی نبود، بلکه دنبال نظامی می گشت که مردم در سایه آن احساس آرامش نمایند و امتدادهای جوانان شکوفا شود و فضایل در جامعه حاکم شود و فساد و بدبختی وجود نداشته باشد و به همین خاطر است که او درباره نظام سلطنتی می گوید اگر حاکم آن، عالم و دوراندیش و خیر بود که به مردم راه صلاح و سعادت را نشان می دهد، اما اگر جاهل و...^{۳۱} سید از آن جهت طرفدار نظام مشروطه و دموکراسی بود که فکر می کرد این نظام بهتر می تواند برای مردم خدمت نماید و ملت در پرتو آن رشد نموده به فضایل و سعادت نایل گردد.

سید جمال در حدود یکصد سال پیش در نتیجه مطالعه و مقایسه ای که در طی دوران اقامتهای محدود خود در ایران، عراق، استانبول، افغانستان و هندوستان از مشاهدات اوضاع کشورهای مسیر حرکت خود به دست آورده بود، و نیز مدتی که در غرب بود و با نظامهای سیاسی و حکومتی آشنایی پیدا کرده بود، به وضع ناگوار عالم اسلام متحد امکان آشنایی یافت و برای درمان دردهای سیاسی - که به وجود آن در تن و جان ممالک و ملل اسلامی پی برده بود - به قول مورخان و محققان به سه اصل اعتقاد پیدا کرد:

۱. تبذیل شیوه حکومت از استبداد به مشروطه و برقراری قانون به جای رسوم و اواصر.

۲. از میان بردن آثار تفرقه مذهبی و احیای روح وحدت اسلامی
۳. مبارزه علنی و بی رحمانه با نفوذ استعماری انگلیس که طبق آنچه در آن روز از قول گارادستون نخست وزیر آن کشور نقل شده بود، دشمن شماره یک اسلام و قرآن شناخته می شد.^{۳۲}

سید از آن جهت از نظام سنتی سلطنتی متنفر بود که این نظام، در کشورهای اسلامی بی کفایتی خود را به اثبات رسانده بود و افرادی مانند عبدالرحمان در افغانستان از کله های مردم خرد مناره ها ساخته بودند و سید تبعیض، ظلم و استبداد را به وضوح به چشم خود می دید که چگونگی اسیرانی از هند، افغانستان، عراق و... در زنجیر استبداد داخلی و استعمار خارجی بسته شده و فضایی آزاد و وطن برای آنها تبدیل به یک قفس شده و از شدت ظلم، مردم مظلوم آنجا به ستوه آمده اند و برای پرواز به ناکجا لحظه شماری می کنند. درباره گوشه ای از ظلم مستبدان داخلی در افغانستان یکی از نویسندگان خارجی چنین می نویسد: «بوی

بسیار آلوده ای از پرداخت مالیات جدید و پرداخت باقی مانده مالیات سالهای گذشته، برای مردم هزاره راه دیگری جز فروختن زن و فرزندان خود وجود نداشت که بدان وسیله آنها به غلام و کنیز تبدیل می شدند. تمام این کارها توسط فرمان و اوامر امیر کابل در سال (۱۳۱۱ ق. مارچ ۱۸۹۴ م) قانونی شده بود. قیمت بردگان به حیط مالیات به خزانه دولت فرستاده می شد. برده فروشی در بین هزاره ها چنان اوج گرفته بود که فقط در منطقه قندهار خزانه دولت از خرید و فروش بندگان هزاره شصت الی هفتاد هزار روپیه سالانه درآمد داشت و قیمت یک غلام یا کنیز شصت تا ۱۲۰ روپیه بود.»^{۳۳} تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. البته سید بهتر از هر کسی دیگر عمق این فاجعه و تبعات سوء نظام استبدادی را متوجه



شده بود. او در افغانستان شاهد ظلمهای فراوانی بود که نظام استبدادی بر مردم تحمیل کرده بود. او در خصوص بردگی و به کنیز گرفتن دختران مردم هزاره چنین می نویسد: «و تأخذ منهم - هزاره - الحکومة»^{۳۴} افغانستان حکومت از مردم هزاره به جای پول به حسب حال و توانایی هر شخص چند رأس بز می گیرد. اگر مردم پرداخت مالیاتشان را به ناچار بپردازد، طبعاً چون مالیات انباشته می شود و مردم فقیر توان پرداخت را ندارند، به جای مالیات، حاکم و عامل دختران مردم هزاره را می گیرد و آنها را به عنوان کنیز می فروشند.^{۳۵}

سید وضعیت جوامع اسلامی را مشاهده کرد که مردم از بس زجر چرخ نظام استبدادی کوفته شده اند، دیگر توان برایشان نمانده است و کشورهای اسلامی نیز هر کدام ساز خود را می نوازند و صاحب منصبان مشغول خوشگلرانی خود می باشند و تمام هم و غم حکام این است که خون مردم را مکیده و به بهانه های مختلف قوت شبانه آنها را بگیرند تا برای حکام خوش بگذرند و مردم مظلوم که به نان شب خود درممانده بودند شب گرسنه می خوابیدند، اما حکام مشغول عیش و نوش مسکن خود بودند و خواب آرام را نیز با بیدارگری خود از مردم گرسنه گرفته بودند. با درک این وضعیت که در کشورهای اسلامی و من جمله در افغانستان حاکم بود، سید می خواست قبل از همه نظام فاسده استبدادی و ارباب رعیتی را که به نظرش منشاء فقر و بدبختی مملکت و مردم بود، به گفته رشتی به یک نظام مدرن و عادلانه تبدیل نماید. او آرزو داشت چهل و خرافات را که وسیله بقاء و دوام بهره کشی افراد محدود و معنود از توده های معصوم و بی خبر بود، ریشه کن کند. او در صدد بود عالت اجتماعی را جانشین زورگویی و ضعیف کشی گرداند، او می خواست یک تحول بنیادی را در جامعه افغانی بر روی موازین علمی از برکت انقلاب صنعتی اروپا که به وسیله کتب و جراید تازه به این قسمت دنیا معرفی شده بود، تطبیق نماید. و به همین اساس بود که سید در برنامه های اصلاحی خود که آن را هم به محمد اعظم خان و هم به شیرعلی خان داده بود، موازید چون تأسیس پارلمان و کابینه مسئول و ترتیب قوانین و نظامات لازمه را گنجانده بود.^{۳۵}

سید جمال الدین که از فساد گسترده و ظلم های وحشتناک نهادهای سنتی آگاه بود و هر روز آن را پیش چشم خود می دید لذا به قول یکی از نویسندگان ایرانی علاقه گروهبای دینی در جنبش قانون اساسی نمایندگی را برانگیخت و لیبرالها را به اعمال فشار و بر فرمانروایان خود به خاطر قبول اصول مشروطیت و حکومت انتخابی ترغیب کرد. جمال الدین معتقد بود نهادهای نمایندگی ضروری اند، زیرا توسط دین بر مبنای اصل کلی شورا تعیین شده اند و برای پیشرفت اساسی هستند.^{۳۶} گرچه بحثهای اساسی در این جا وجود دارد که نگارنده در صدد طرح آن نیست، اما آنچه می تواند شاهد مدعای ما باشد، همین ترغیب سید به مشروطیت و از بین بردن حکومت استبدادی است. سید در مقالات مجله عروة الوثقی صراحتاً بیان می کند که امراء و احکام مشیه به خواسته های مردم توجه نمی کنند و خواسته های خود را بر آنها مقدم می دانند و اگر ولی امر کارهایش را آن طور که شایسته است انجام ندهد و منافع خصوصی خود را بر وجایب عمومی مقدم شمارد، در این صورت است که خلل در نظام ملت به وجود می آید و فساد در آن راه

می‌باید. ۳۷ و امراء در کار خود نباید به آدمی اعتماد کنند که صلاحیت آن را ندارد اگر پادشاه چنین کند مملکت وی ضایع می‌گردد و اگر امیری باشد امر وی نافذ نمی‌شود. ۳۸ در حکومت اسلامی باید شایستگی افراد مورد توجه باشد نه وراثت. عقیده سید این بود که «القاب و مناصب باید به زحمت و پاداش خدمت و تحصیل علم باشند نه به وراثت» ۳۹

بنابر نقل برخی از مورخان و بنا به گفته محمود علی پسر مولوی اصغر علی افغانی مترجم اردوی کتاب «تاریخ الافغان» - که نامبرده از شاگردان سید بوده و کتاب مذکور را سید برای ترجمه در کابل با او سپرده بود - مولوی اصغر علی در ترجمه تاریخ افغان ذکر نموده که سید نظریات اصلاحی خود را با امیر عبدالرحمان خان در میان گذاشته بود و خصوصاً در مورد روی کار آمدن نظام مشروطه به جای نظام سلطنتی با او بحث کرده بود، اما امیر مستبد برایش گفته بود افغانستان یک مملکت خرد است و تطبیق این نظام در یک کشور بزرگ اسلامی مناسب تر خواهد بود. ۴۰ و بدین ترتیب امیر عبدالرحمان از قبول نظام مشروطه سرباز زد و افغانستان را با ظلم و تعدی و وحشیانه خود به شهر ارواح تبدیل کرد. به شهادت اوراق تاریخ سید جمال الدین خدافل سه بار نظام مشروطه را برای پادشاهان هم عصر خود در افغانستان پیشنهاد کرده است و شاید اگر فرصت می‌یافت پیش از آن نیز متذکر پایان نظام استبدادی می‌شد. اولین بار به شاگرد و دوست خود محمداعظم خان و بعد از آن به شیرعلی خان و سرانجام به امیر عبدالرحمان، اما با استاد تاریخ تنها امیر شیرعلی خان به پاره‌ای از برنامه‌های اصلاحی سید جامه عمل پوشاند که در این نوشتار مفصلاً بحث شد.

عدل یا استبداد؟

سید آرزو می‌کند که ساعتی در زیر لوی عدل به سر بردن افضل است از این شخصی ممالک تمام روی زمین باشد... از این بدتر زندگی چیست که مستبد ستمکار رعیت را مثل دواب به هر سویی که خواهد بیرد. در مآکل و مشرب آنها را اختیار ندهد، سیر کردن یا گرسنه داشتن به فرمان او باشد، بند نمودن و رها کردن نیز به صواب و صلاح او و پای بند ظلم بر آنها نهاده، بر میخ استبداد بسته بدارد. نه نظامی در زندگی و نه اراده‌ای از خود... آفت استبداد از آفت حریق و حشتناک تر است. بدا به حال ملتی مبتلا به این آفت، و بدبخت خردمندانی که در آن میانه نه دست ستیز دارند و نه پای گریز! این است که شخص عاقل در این ممالک مرگ را بر حیاتی بدین سختی ترجیح می‌دهد! ۴۱

ناگفته پیداست که رهنمودهای سید جمال الدین و مقالات ارزنده و خطابات مفید او به علاوه بر تربیت شاگردان برجسته، همه با هم به سان چراغ راهنمایی گردید که در فضای تاریک استبدادی افغانستان تابید و راه زندگی درست را برای آنها آشوبخت و علما و روشنفکران کشور ما با الهام از نظریات سید به مبارزات پیگیر خود ادامه دادند و برای تحقق آرمان سید که آرمان الهی و اسلامی بود لحظه‌ای آرام نگرفتند و در شرایط دشوار و خفقانی کشور اگر به تغییر نظام استبدادی موفق نشدند، مرگ را بر حیاتی بدین سختی - بنابه توصیه سید - ترجیح دادند و از جان خود مایه گذاشتند تا سرانجام عده‌ای از آنها در دوران مشروطه اول با قیام پیرانده شدند و در دم آخر نیز به بازماندگان خود وصیت کردند که ترک مال و ترک جان و ترک سر در راه مشروطه اول منزل است. در این مورد بعداً در فصل بعد بحث می‌کنیم. ۴۲

در افغانستان مانند سایر کشورهای اسلامی از نیمه دوم قرن نوزدهم زمینه‌ای برای اصلاحات فراهم شد و به گفته مورخان ۴۳ یکی از پیشگامان این نهضت اصلاحی، سید جمال الدین بود که در ۱۸۵۷ به دربار امیر دوست محمد خان پیوست. پس از مرگ امیر، سید در دربار امیر شیرعلی خان باقی ماند. امیر توانایی آن را داشت که از سید به نفع کشور استفاده نماید. سید در نوزده سالگی به دربار آمد و یازده سال در آن جا باقی ماند، در حالی که قبلاً از سال ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۷ تقریباً سه سال در هند، عراق، شام و حجاز سفر کرده و از علوم دینی و فلسفه جدید بهره‌ور گردیده بود.





مشکلات سر راه اصلاحات سید

۱. اقامت سید در افغانستان همزمان با جنگ داخلی این کشور بود و مجال توجه به افکار و نظریات سید کمتر وجود داشت. وقتی امیر دوست محمد خان از دنیا رفت، فرزندان او بر سر تصاحب قدرت با همدیگر رقابت کردند و جنگ داخلی را در کشور به راه انداختند. سید که خواستار یک حکومت مقتدر با مرکزیت واحد بود برای خاموش کردن جنگ داخلی دست به کار شد و در این برهه از تاریخ افغانستان نیز نقش مؤثر ایفا کرد، چون او می دانست که اگر این جنگ ادامه پیدا کند، هیچ گاه فرصت پیدا نخواهد تا پلان اصلاحی خود را با حاکمان دوگیر در میان بگذارد. لذا به قول وشتیا سید طرفدار اتحاد شهزادگان و حفظ استقرار در کشور بود، چنان که محمد اعظم خان را نظر به نفوذی که بر او داشت و آثار ساختن تا با شیرعلی خان بیعت کند. ۲۴

بنیان اندیشه

۲. جنگ دوم انگلیس با افغانستان (۱۸۷۸ - ۱۸۸۰ م) اگرچه از دید سید و شیرعلی خان در دوران پادشاهی دوم خود نظر به همان یادداشتهای قبلی سید و هم با به دست آوردن پلانهای تفصیلی او که در دوره اقامتش در بالاخصار مطرح و در اسناد و دفاتر دولتی به جا مانده بود، یک قسمت از نظریات عالی سید را زوی دست گرفته بود، لیکن آن هم به شهادت اوراق تاریخ در اثر مداخله مستقیم قوای استعمار انگلیس ناقص ماند و چهل سال دیگر افغانستان در حالت انزوا و رکود اجتماعی و فرهنگی باقی ماند. فقط در پایان جنگ جهانی اول بعد از حصول استقلال کامل بود که آن هم به همت یک تن از شاگردان دبستان سید علامه طرزی و به همکاری عده ای از روشنفکران دیگر در عصر امان الله خان پروگرام اصلاحات اساسی افغانستان دوباره روی دست گرفته شد. ۲۵



خط سوم شماره سه و چهار / ۷۲

۳. عدم استقبال پادشاهان از برنامه های اصلاحی سید یکی دیگر از موانعی که فرا روی برنامه های اصلاحی سید در افغانستان وجود داشت، همین عدم استقبال پادشاهان از این برنامه ها بود. از باب نمونه به گفته یکی از شاگردان سید به نام مولوی اصغرعلی افغانی: «محمود علی مترجم کتاب تاریخ الافغان سید جمال به زبان آورد، سید سال ۱۲۹۹ ق از طریق قندهار وارد کابل شد و از طرف عبدالرحمن حاکم و پادشاه وقت به حث مهمان در کابل اقامت داشت. سید با عبدالرحمن جابر نیز برنامه های اصلاحی خود را متذکر شد اما امیر به نظریات اصلاحی سید به طور عموم و خصوصاً با روی کار آوردن نظم مشروطه موافقه ننموده و برایش گفته بود: افغانستان یک مملکت خود است تطبیق این نظام در یک کشور بزرگ اسلامی مناسب تر خواهد بود. ۲۶»

طبق اسناد به دست آمده، سید هم از محمد اعظم خان و هم از شیرعلی خان گلایه داشت و رابطه آنها را با تمام گرمی ای که داشت، سردی گراییده بود. سید توسط غلام محمد خان قندهاری به امیر شیرعلی خان مکتوب فرستاده در آن ذکر کرد که «حالا یک ماه از وعده شما می گذرد، اما برایم تا حال کدام وظیفه و کار تعیین نشده است. معلوم می شود که شما هم مثل اعظم خان و عده خلاف هستید. اگر به من اعتماد ندارید، بگویید، زیرا مهمان نوازی به هفته می باشد نه به ماه. سید دوباره دو نامه به امیر و سردار محمد اسلم خان می نویسد که حاوی نظریات شخصی اش بود. و امیر بعد از مطالعه نامه به این نتیجه رسید که این شخص منظور خاصی دارد و مانند او در کشور خطرناک است بنابراین دوازده تومن (روپیه) سفر خرج به او داده امر اخراج او را از راه قندهار و هرات به ایران صادر کرد. ۲۷» بدون شک سید مخالف استبداد و حکومت مطلق بود، او خواهان حکومت مشروطه در افغانستان بود، لذا این پادشاهان هر چند مدتی شاگرد سید بودند، اما چون تشنه قدرت بودند نه شیفته خدمت، با سید و اندیشه های او سر مخالفت را در پیش گرفتند که سرانجام به تبعید او انجامید. از اینجاست که میتوان چنین ادعا کرد که پادشاهان افغانستان حداقل با برخی از برنامه های اصلاحی سید که با منافع شخصی و قدرت طلبی آنها اصطکاک داشت مخالف بودند. به این خاطر بود که اکثر اندیشه های اصلاحی سید در افغانستان به یار تشست و حکام میشد بر ظلم و تبعیض بیشتر دامن زدند. ۲۸

۴. استعمار خارجی، استعمارگران خارجی که سید را خوب شناخته و از برنامه ها و اهداف او مطلع بودند، همیشه او را زیر نظر داشتند. به قول آهنگ «سید جمال الدین افغانی به حث یک عالم و نویسنده کشور مفکوره های آزادی خواهی خویش را از راه قلم و بیان به هموطنان ابراز نمود. تعلیمات او آن قدر در روحیه مردم تأثیر می کرد که مداخله گران خارجی نتوانستند آن را برداشت نمایند، لذا بهر وسیله که بود باعث نفی پند او از کشورش شدند. ۲۹» و نیز وقتی امیر شیرعلی خان در پی تجاوز دوم انگلیس به افغانستان از کابل خارج شد و به مزار شریف رفت و همه جا با دلیا و داع گفت، سید در بنار جده از کشتی پیاده نشد و به سفر خود جنبان هند ادامه داد و قصدش این بود که سر راست به افغانستان برود، اما به نوری که خودش در یادداشتهای خود نوشته است، همین که به بنار

تاریخ
روایت
و لایحه
مکتوب
انتیست
حساب
اصلاح
روش
افغان
مابین
خاتم
سید

پاور
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲

بگر
جود
خود
پدر
در
مان
با
بر
ظلم
خرد
اهد
م از
به
علی
شما
لوم
نماد
یازه
بات
تص
ازده
رات
خلق
هان
یفتا
نجام
ستان
ی و
د که
شبه
نوب
نظر
شده
ظان
گران
نقی
چاور
همان
بخود
اما
نماد

تراچی رسید اورا تحت استتلاق (بازجویی) و حراست شدید قرار دادند و نه تنها او را از رفتن به افغانستان مانع شدند، بلکه اجازه داخل شدن در ولایتی که نزدیک سرحد افغانستان بود نیز ندادند. ۵۰ از اینجا نیز انسان می تواند به خوبی بفهمد که استعمار تا چه اندازه نسبت به سید و اندیشه های اصلاحی و تحرکات سیاسی او مخصوصاً در قبال افغانستان حساس بوده و همیشه سید را زیر نظر داشته تا موفق به تطبیق برنامه های اصلاحی خود در افغانستان نشود. اما نظریات سید همیشه مد نظر روشنفکران دلسوز وطن بوده و آنها با الهام از آنها، تلاش کردند تا افغانستان را از استبداد داخلی نجات دهند و در این راه از مال و جان خود مایه گذاشتند که در فصلهای آتی بدان می پردازم. و حال به عنوان حسن ختام، بیهایی از یک شعر علامه طرزی از مشروطه خواهان و شاگرد سید را نقل می کنیم که درباره سید جمال سروده است.

جمال الدین نام آور سخن سنج و سخن پرور
خردمند و هنر گستر فلک قدر و ملک سیما
تو نور، افغانستان اخگر؛ تو عود، افغانستان مجمر
تو جان، افغانستان پیکر؛ تو روح، افغانستان اعضا
نه ماه مصر و شام استی، که خورشید تمام استی
تو افغان را نظام استی، ز رأی روشن والا

پاورقی ها:

۱. مرتضی مطهری در این مورد بیان جالب دارد که می فرماید: دشمن از جهل و ناآگاهی مسلمانان استفاده کردند، اما مردم را نمی شود برای همیشه جاهل نگه داشت. روزنه ای پیدا می شود تا مردم آگاه گردند. مثلاً سید جمال پیدا شد و میلیون ها انسان را آگاه کرد. او به فکر آگاه سازی ملل مسلمان بود و در این راه تلاش فراوان نمود. سید بیماری مسلمانان را جدایی دین از سیاست تشخیص داد چون مردم از لحاظ تدبیر بهتر از زمان ما بودند، اما آگاهی نداشتند و استعمار در میان مردم چنین تبلیغ کرده بودند که دین جایش در مساجد است و از سیاست جدا می باشد، اما سید آمد و به تنهایی توانست به مردم آگاهی بدهد. تمام نهضت های اسلامی که در کشور های اسلامی رخ داده است مثل نهضت مشروطیت در ایران و نهضت آزادی بخش در افغانستان و... بقرش را سید جمال در صد سال پیش کاشت.
۲. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به «دانشنامه ادب فارسی» در افغانستان، ص ۵۹ و سیر ژورنالیسم در افغانستان، ص ۲
۳. آهانگ، محمد کاظم، «سیر ژورنالیسم در افغانستان» کابل، انجمن تاریخ و ادب افغانستان آکادمی، ۱۳۴۹، ص ۷۰
۴. «والقی» صدر «سید جمال الدین پایه گذار نهضت های اسلامی» تهران، پیام، ۱۳۳۵، ص ۳۵
۵. سید جمال الدین افغانی و افغانستان
۶. صاحبی، محمد جواد، سید جمال الدین اسد آبادی بنیان گذار نهضت احیا تفکر دینی. تهران، فکر روز، ۱۳۷۵، ص ۲۹ و سید جمال جمال حوزه ها، ص ۲۶۴
۷. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب «سید جمال الدین افغانی و افغانستان» ص ۲۶ و سید جمال جمال حوزه ها، ص ۳۰
۸. قاسم رشتیا، محمد، «افغانستان در مسیر تاریخ»، ج ۲، ص ۹۵۳
۹. همان، ص ۲۰
۱۰. همان، ص ۱۷ و افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۹۵۰
۱۱. «لوتیس دوبری، افغانستان تاریخ و جغرافیا...» ص ۱۲۹ - ۱۲۳
۱۲. محمود طرزی «مقاله»، «زمینه پشین جیش اصلاحی در افغانستان»، ص ۱۶۰، به نقل از ۴۴۳
۱۳. رشتیا، قاسم، «سید جمال الدین افغانی و افغانستان» ص ۱۳ معتقد است که سید در سن ۲۴ سالگی وارد دربار شد

۱۳. اما غبار معتقد است که سید در سن ۱۹ سالگی وارد دربار شد و یازده سال آن جا ماند.
۱۴. قاسم رشتیا «سید جمال الدین افغانی و افغانستان»، ص ۱۳۰
۱۵. سید جمال جمال حوزه ها، ص ۳۱۸
۱۶. غبار، ص ۹۵۰
۱۷. عین الوقایع، ص ۱۰۹
۱۸. عروقه الوتقی ترجمه عبدالله سمندر، ص ۱۱۷
۱۹. غبار، ص ۹۵۴
۲۰. همان، ج ۲، ص ۹۵۴
۲۱. همان، ج ۲، ص ۹۵۴
۲۲. افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۹۵۰
۲۳. همان، ص ۹۵۴
۲۴. همان، ص ۹۵۴
۲۵. این ۱۲ تا مواد اصلاحی سید در منابع مختلف تاریخی بیان شده است، که اکثر از مجله کابل سال اول شماره ۲، ص ۳۵ مقاله غلام جبرانی نقل قول کرده و همچنین از مقاله سید قاسم رشتیا، مجله کابل سال ۹ شماره ۱۰، ص ۱۸
۲۶. عروقه الوتقی، ترجمه عبدالله سمندر، ص ۱۳۸ - ۱۳۷
۲۷. عروقه الوتقی، سید جمال، ص ۱۷۱، این بخش از جملات سید از این آیه گرفته شده است که «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتوبوا ما بانفسهم، ذلك بان الله لم یمیکر غیر النعمه النعمه علی قوم حتی یتوبوا ما بانفسهم»
۲۸. سیر تفکر معاصر در ایران تجدد و اصلاح دین در اندیشه های سید جمال، محمد مددپور، ص ۲۰ و ۱۱۷
۲۹. برای تفصیل بیشتر رجوع شود به «پیشگامان مسلمان تجددگرایی در عصر جدید» ترجمه یوسفی اشکوری، ص ۴۴
۳۰. «پیشگامان مسلمان تجددگرایی در عصر جدید»، ص ۴۴ و ۴۵
۳۱. «عروقه الوتقی»، ص ۱۳۷
۳۲. نقش سید جمال الدین اسد آبادی در بیداری مشرق زمین، ص ۱۶۲
۳۳. تاریخ ملی هزاره، ص ۲۶۵
۳۴. تمهیدالبیان فی تاریخ الافغان، سید جمال الدین، ص ۱۸۲
۳۵. «سید جمال الدین افغانی و افغانستان»، ص ۳۰
۳۶. علل و عوامل ضعف و انحطاط مسلمین در اندیشه سیاسی و آرای اصلاحی سید جمال، ص ۱۷۴ به نقل از کتاب خذوری، معجد، ص ۹ و ۳۸
۳۷. عروقه الوتقی، ص ۱۲۰
۳۸. همان، ص ۱۵۰
۳۹. تاریخ اندیشه های اجتماعی در اسلام، ص ۱۵۵
۴۰. سید جمال الدین افغانی و افغانستان، ص ۵۲
۴۱. به نقل از سید جمال الدین حسینی در پشت کتاب تمهیدالبیان فی تاریخ الافغان
۴۲. افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۱۱۳۵ و جنبش مشروطیت، ص ۳۸
۴۳. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۹۵۰
۴۴. سید جمال الدین افغانی و افغانستان، ص ۲۰
۴۵. سید قاسم رشتیا، سید جمال الدین افغانی و افغانستان، ص ۳۴
۴۶. همان، ص ۵۲ به نقل از ترجمه اردوی تمهیدالبیان فی تاریخ افغان و کتاب به نام «سید جمال الدین» اثر قاضی محمد عبدالغفار طبع هند ۱۹۴۰ م، صص ۱۵۴ و ۱۵۵
۴۷. فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، قم، وفای، ۱۳۷۴، ص ۳۲۸ و ۲۲۹ به نقل از گزارش وکیل حکومت هند مورخ ۳۱ جنوری ۱۳۶۸، البته در مورد اخراج سید مغرضین سیاسی از جمله محمد رفیق خان بوده و غیره نقلی داشته است. غبار، ص ۹۵
۴۸. حسینی یزدانی (حاج کاظم) «سخنه های خونین از تاریخ تشیع در افغانستان»، ص ۱۰۹
۴۹. سیر ژورنالیسم در افغانستان، ص ۷۰
۵۰. سید قاسم رشتیا، ص ۴۴ به نقل از اسناد و مدارک، چاپ تهران، تصویر شماره ۳۷



خط سوم، شماره: ۳۷ و چهار ۷۳

اشاره



مقاله حاضر و مقاله ای که پس از این تحت عنوان «امان الله مدافع بد فرجام تجدیدگرایی» می آید، برگردان دو فصل از کتاب «ظهور افغانستان جدید» نوشته گری گورین است. در دوم به دلیل تفصیل بسیار، مترجم ناگزیر از تلخیص گردید و نیز در هر دو مقاله با مترجمین کلیه ارجاعاتی را که در آخر هر دو فصل آمده بود حذف نمودیم. در مقاله نخست «طرزی و سراج الاخبار» تنها دو مورد از ارجاعاتی که از سوی نویسنده مهم تلقی شدند در پاورقی از مترجم آورده شده است.

سراج الاخبار افغانیه که در خلال سلطنت جانشین عبدالرحمان، حبیب الله به نشر می رسید، نخستین رسانه خبری موفق در تاریخ افغانستان جدید بود. این هفته نامه که از اکتبر ۱۹۱۱ تا جوتوز ۱۹۱۹ منتشر می شد، نقش مهمی در توسعه جنبش نوگرایی افغانستان ایفا کرد. سراج الاخبار نیروی برای گروه کوچکی از روشنفکران جوان افغان به شمار می رفت که در پی توجیه اخلاقی اصول اساسی ناسیونالیسم و نوگرایی افغانی بودند. عضو برجسته این گروه محمود طرزی سردیر و نویسنده اصلی مجله بود.

طرزی (۱۸۶۶ - ۱۹۳۵) فرزند سردار غلام محمد خان رئیس قبیله محمزلایی زشاد معروف بود که با نام محمد طرزی شعر می سرود. در سال ۱۸۸۲ عبدالرحمان سردار را متهم به جاسوسی علیه دولت کرد و او و خانواده اش را به خارج از کشور تبعید نمود. پس از اقامت کوتاهی در کراچی، طرزی به دمشق رفت و سلطان عبدالحمید دوم، امپراطور عثمانی، به وی اجازه اقامت در آنجا را داد. سالهای تبعید که دو دهه طول کشید، سالهای مهمی برای طرزی جوان بود. او در مدارس دمشق و قسطنطنیه با فرهنگ و نهادهای اروپایی تماس حاصل کرد و با جنبش ملی احیای عثمانی و دیدگاههای پان اسلامی سید جمال الدین افغانی آشنا شد. او همچنین با کار در اداره بلدیة عثمانی در دمشق، تجارب اجرایی به دست آورد.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

محمود طرزی

- وارتن گریگورین
- برگردان: حسن رضایی



در سال
همراه خان
خان اعظم
نایب‌الملک
توجه امیر
اربابان و
فرهنگی و
در باره
که در چهار
در اثر
بزرگترین
افغانستان
حمایت امیر
سال انتشار
ایران چاپ
بیودیفکت
نشریات
هدف
ایران تمدن
تهران می
سلمان‌یانه
خرجی و
انگلیسی،
ترجمه و
رایه برا
سردیری
موزن
در
دومین
جمعیت
افغان
غیر افغان

در سال ۱۹۰۲ پس از مرگ سردار و عبدالرحمان خان، طرزی به میراث خانواده در مسأله عفو و تسامح رسماً از سوی امیر جدید، حبیب‌الله خان اعطا شده بود. به افغانستان بازگشت. طرزی جوان به زودی دولتشاهی را برای آغاز برنامه اصلاحات در افغانستان شروع کرد. او توجه امیر را به ضعفهای عمده کشور در زمینه‌های تعلیم و تربیت، بهداشت و صنعت جلب کرد و اثرات نامطلوب انزوای سیاسی، ارتباطات و فکری را خاطر نشان ساخت. طرزی به ریاست دفتر ترجمه فرهنگی و فکری و وظیفه اصلی او این بود که امیر را در جریان حوادثی دربار منصوب شد و اروپا رخ می‌داد قرار دهد.

به داد جهان اسلام و اروپا رخ می‌داد قرار دهد. در اثر تلاشهای خستگی ناپذیر طرزی و حمایت عنایت‌الله خان، برترین فرزندان امیر (سرپرست اداره تعلیم و تربیت و چاپخانه دربار) افغانستان صاحب نشریه شد. این نشریه با نام فارسی سراج الاخبار، با حمایت امیر و با نظارت ملازم دربار منتشر می‌شد. در خلال نخستین سال انتشار، هفته‌نامه با کیفیت چاپی نازل نشر می‌یافت؛ اما پس از آن که هزار چاپ جدید وارد شد، هفته‌نامه و کیفیت چاپ آن تا حد زیادی بهبود یافت، به طوری که سراج الاخبار در بسیاری از زمینه‌ها بر سایر نشریات موجود در افغانستان آن روز برتری یافت.

هدف عاجل طرزی آن بود که نشریه‌ای را که به نظر او یکی از مهمترین ابزار تمدن جلید به شمار می‌رفت برای افغانستان به ارمغان آورد. او اظهار می‌داشت که به جز قبایل بدوی و وحشی هیچ جامعه سازمان یافته‌ای بدون رسانه خبری وجود ندارد. با این هدف او هم اخبار خارجی و هم داخلی را منتشر می‌کرد. این اخبار هم از مطبوعات انگلیسی، اردو، ترکی و عربی و هم از روزنامه‌ها و مجلات فارسی ترجمه و نقل می‌شد. او همچنین در مجله‌اش عکس و طرح می‌گنجاند و البته برای آن آرزوهای بلندی در سر می‌پروراند. سراج الاخبار تحت سرپرستی طرزی، از نوگرایی و ناسیونالیسم حمایت می‌کرد و عهده‌دار آموزش سیاسی و اجتماعی طبقه حاکم افغانستان بود.

در تلاش برای ترویج اصول ناسیونالیسم افغانستان، طرزی و دوستانش وظایف سنگینی به عهده داشتند. در کشوری که تقریباً نیمی از جمعیت آن به لحاظ قومی افغان (پشتون) نبودند، آنان مجبور بودند واژه «افغان» را بر مبنای دین و جغرافیا تعریف کنند و بدین ترتیب به همه غیرافغانها اطمینان خاطر دهند که نوگرایی به تقویت حاکمیت پستونها

بر کشور نخواهد انجامید. وظیفه مهم دیگر، متقاعد نمودن حبیب‌الله بود که تغییر اجتماعی - اقتصادی افغانستان، مداخله و تسلط خارجی را به باز نمی‌آورد و به تضعیف سلطنت و خاندان سلطنتی منجر نمی‌شود. برعکس چنین تحولی قدرت و اقتدار شاه را افزایش خواهد داد. به شایسته کشور کمک خواهد کرد و مانع تهدیدهای خارجی خواهد شد. علاوه بر این افغانهای جوان با وثیفه دشوار متقاعد ساختن دستگاه رسمی دینی مبنی بر این که اسلام، نوگرایی و سکولاریسم با هم سازگارند، مواجه بودند. همچنین آنان باید شیعیان را متقاعد می‌کردند که نوگرایی صرفاً ابزاری برای تضعیف بیشتر موقعیت ضعیف آنان نیست و منجر به تسلط همه جانبه اهل سنت نخواهد شد. همین طور مجبور بودند سران قبایل افغان را راضی کنند که افغانستان نوین به معنی پایان امتیازات حاکمیت قبیله‌ای آنان بر کشور نیست.

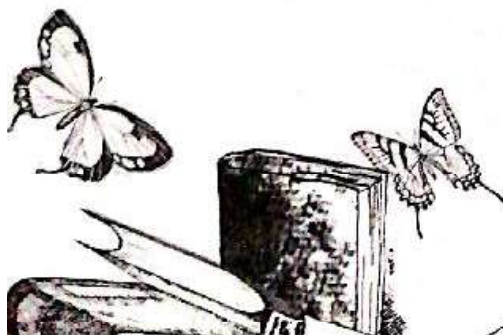
عقاید اجتماعی - سیاسی طرزی و افغانهای جوان تا حد زیادی با شماری از وقایع خارجی و جریانات فکری شکل گرفته بود. وقایعی چون جنگ روسیه و جاپان، قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس، جنبش مدنی^۱ در ایران، امپراتوری عثمانی و چین (۱۱ - ۱۹۰۶)، گسترش پان اسلامی، جنگ ایتالیا، ترکیه و بالکان در سالهای ۱۳ - ۱۹۱۲، جنگ جهانی اول، انقلاب روسیه و بیانیته چهارده ماده‌ای ویلسون، هر کدام تأثیر زیادی بر طرزی و یارانش داشت. آنان هم چنین تحت تأثیر عمیق موج عظیم تفکر اصلاح طلبی و نوگرایی اسلامی که در خلال این سالها هند و خاورمیانه را فرا گرفته بود قرار داشتند.

نوگرایی راه حلی برای عقب افتادگی افغانستان

طرزی و دوستانش به عنوان مدافعان نوگرایی به تجزیه و تحلیل عواملی توجه نشان می‌دادند که باعث عقب ماندگی افغانستان و جهان اسلام به طور عام شده بود. طرزی تأکید می‌کرد که چنین ترجیحی نه تنها یک افتخار بلکه وظیفه هر مسلمان واقعی و هر افغان وطن پرست به شمار می‌رود.

ملت‌ها همچون افراد، تنها باید به مطالعه و انتقاد از خود امیدوار باشند تا بتوانند بر نارساییها غلبه کرده و از تکرار اشتباهات گذشته خود جلوگیری کنند. طرزی معتقد بود تمام تجارب تاریخ افغانستان نشان می‌دهد که یکی از دلایل اصلی عقب افتادگی این کشور، به فراموشی

بنیاد اندیشه پستونها
تأسیس ۱۳۹۴



سراج الاخبار

میردن آموزش و کسب علم می باشد. او خاطر نشان ساخت که در سال ۱۹۱۸ تنها افراد تحصیل کرده ایالت پنجاب هند از تمام افغانستان بیشتر بوده است. او می گفت: این امر به نوبه خود به مشغله ذهنی افغانها در دفاع از سرزمین آبایی شان و تکیه بیش از حد به قدرت و نیرویی فیزیکی تبدیل می شود. البته این واقعیت که سواد در انحصار میزها و ملایانی بود که آموزش شان به ویژه در زمینه های علمی به نحو تأسف باری ناکارآمد بود عامل دیگری به شمار می رفت. طرزی اظهار می داشت که مردم افغانستان، چندین نسل، از معلمان باسواد و توانا محروم بوده اند. سنت و خرافه پرستی مسلط بوده و بنابراین افغانها همچون سایر هم کیشان مسلمانان قادر به بهره برداری از منابع انسانی و طبیعی سرشار خود نبوده اند. در نتیجه خورشید دانش در غرب طلوع کرد و شرق را تاریکی فرا گرفت. حجاب بی تفاوتی بر افغانها سایه افکنده و توجه آنان به تمایلات و انگیزه های شخصی باعث شده است که ایشان سرزمین اجدادی خویش را فراموش کنند و بدین ترتیب استقلال و آینده آن را با خطر مواجه سازند.

طرزی بر پراکندگی افغانها و مفهوم آزادی و قانون همراه با هرج و مرج در نزد آنان انگشت می گذاشت که همچون دیگر عوامل، به عقب افتادگی کشور کمک می کرد. او اظهار می داشت تفرقه به حدی است که به نحو مصیبت باری شهر در برابر روستا، قبیله در برابر قبیله و حتی محله ای در برابر محله دیگر و بدین ترتیب برادران در برابر هم قرار گرفته اند. چنین تفرقه ای هم مخالف احکام اسلام است که طبق آن کلیه مؤمنان برادر خوانده می شوند و هم مخالف با عقل است که بر اساس آن جامعه در چهارچوب وحدت و همکاری متقابل بهترین کارایی را از خود نشان می دهد. آیا کسی می توانست، پشاور، بلوچستان و سیستان را قبل از این که با تفرقه ملی تضعیف شود، از افغانستان جدا کند؟

به نظر طرزی، یکی از نتایج مهم این تفرقه آن بود که اکثر افغانها مفهوم متنی ای از آزادی را بسط دادند که در آن آزادی با نفی اقتدار الزام آور حکومت، یکی دانسته می شود. او بی قانونی را یک چرخش قهقروایی و بیگانه با روح و اخلاقیات متعالی اسلام می دانست. طرزی می گفت: آزادی واقعی در التزام به مفهوم عینی قانون است، مفهومی که بر اساس آن قانون همچون نیروی انسجام بخش و سازنده ای تلقی می شود که به پیشبرد دین (تفکر دینی) اصالت ملی و تمدن سازی کمک می کند. ^{۱۳۹۴}

از نظر طرزی در میان دیگر عوامل انحطاط افغانستان، فقدان تماس با جهان خارج و تعصب گروهی سنت گرا و نافر هیخته در کشور بود. افغانها با قطع پیوندشان با روند زندگی جدید، قادر نخواهند بود به انتخاب خود از تمدن غرب دست به گزینش بزنند. در عوض تنها آن دسته از دستاوردهای فرهنگ اروپایی که صرفاً برای مستعمرات اروپا تدارک دیده شده اند، در دسترس آنها خواهند بود. این گونه صادرات فرهنگی اروپایی که آمیخته با مادی گرایی و اهداف سیاسی است، قدرت انتخاب افغانها را محدود می کند و مانع آن می شود که آنان بتوانند با موفقیت بین میراث دینی و ملی خود و علوم خارجی، بیوند برقرار کنند.

افغانهای جوان نظر آن دسته از غربیها را که معتقد بودند، اسلام تنها عامل اصلی عقب افتادگی مسلمانان و برعکس مسیحیت، یکی از عوامل

طرزی می گفت: از آن جا که دانش مفید بوده و می تواند به بهترین وجه در خدمت اسلام و افغانها قرار بگیرد، آموزش زبانهای خارجی، نه جوانان افغان را به فساد می کشد و نه به اصالت ملی افغانها آسیب می رساند. او به رهبران افغانستان یاد آور می شد که این حکام استفاده از زبان انگلیسی را در امور نظامی پذیرفته بودند.

اساسی رشد و پیشرفت در اروپا بوده است، مردود می دانستند. آنها پاسخ می گفتند که پیشرفت مادی در اروپا دقیقاً به دلیل جذابی علم دین حاصل شده است و نه به دلیل وحدت این دو. جوامع اسلامی در نتیجه کشمکش های توسعه طلبانه بین حکام مسلمان که سرانجام منجر به هم پاشیدگی جهان اسلام شد، دچار انحطاط شده اند به علاوه شکاف بین اهداف سکولاریسم و معیارهای اخلاقی اسلام که از هر وقتی بیشتر شده است، موجب فراموشی و انحطاط نهادهای آموزشی اسلامی شده است.

طرزی استدلال می کرد که توفیقات گذشته تمدن اسلامی ثابت کرده است که سنت ها و خرافه پرستی هایی که مانع از سلطه عقل و علم می گردند، اساسی در مبانی اسلامی ندارند. بنابراین، خود مسلمانان مسئول انحطاط جوامع خود می باشند، نه دینشان. او اشعار زیر را که در روزنامه فارسی زبان نوبهار به چاپ رسید، در این موضوع سروده است: دود سیاهی که از سقف وطن برمی خیزد از سوی ماست شعله هایی که از چپ و راست مارا به کام خویش فرو می برد توسط خود ما برافروخته شده اند. تجزیه و ضعف اسلام نه توسط مسیحیت و کلیسا که توسط خود ما صورت گرفته است.



دیده
لام و
ش
نان
ونه
سیب
،
لکه
بان
لامی

اسلام و نوگرایی

طرزی یکی از نخستین افغانهایی بود که استدلال می کرد، سلطه اروپا را نباید تنها به قدرت نظامی آن نسبت داد، بلکه باید متناسب به دستاوردهای فرهنگی، اقتصادی و صنعتی اروپا دانست. بنابراین، نباید انتظار داشت که افغانستان فقط بتواند با به دست آوردن تکنولوژی نظامی با اروپا مقابله کند.

جوامع سنتی همچون جوامع اسلامی، تنها با بازسازی تمام عیار نهادهایشان می توانند خود را احیا کنند. این کار در کلیه کشورهای نوظهور (همچون روسیه در عصر پتر کبیر و ژاپن)، صورت گرفته است. افغانستان نه تنها باید به اصلاح نهادهایش بپردازد بلکه همچنین باید در کنار تکنولوژی نظامی، صاحب برق، شیمی، تلگراف، خط آهن و غیره شود. طرزی آگاه بود که هدف از اقتباس این مواهب نباید تنها دفاع ملی باشد و افغانها نباید خود را با تقلید صرف راضی کنند. برعکس افغانستان باید اقتباس این امور را به صورت فرهنگی، علمی و نهادمند انجام دهد، به نحوی که زمینه توسعه علم و دانش به نفع کلیه افغانها در کشور فراهم شود.

به نظر طرزی و دوستانش، نوسازی آگاهانه با اسلام ناسازگار نیست. برای نشان دادن این نکته آنان تفسیر مورد نظرشان را از معنی و اهمیت دستورات قرآن و احادیث نبوی درست می دانستند. تفسیر آنان به خودی خود، گام مهمی به شمار می رفت، زیرا برای نخستین بار بود که تحصیل کردگان غیرروحانی آشکارا تفسیر دینی سنت گرایان و ملاهارا که به شدت مخالف نوگرایی بودند زیر سؤال می بردند. به عنوان مثال طرزی از کسانی که استفاده از پوشش غربی را مخالف با اصول اسلامی می دانستند، سؤال می کرد که آیا سبب تمایز مسلمانان پوشش آنهاست یا ایمانشان؟ پاسخ او این بود که ایمان و اخلاق و نه ظواهر و آداب عناصر مهم اسلام را تشکیل می دهند، لباس نشانه ایمان نیست، زیرا اگر چنین بود طبق عرف مسلمانان باید برای کلیه مسلمانان جهان پوشش خاصی تعیین می شد.

طرزی سنت گرایان دینی را که دانش جدید را به عنوان محصول کفر رد می کردند، به باد انتقاد می گرفت و می گفت: چنین دیدگاه خیانت آمیزی جهل محض است. او اظهار می داشت که در غرب علم و دین به طور جداگانه مورد مطالعه و مراجعه قرار می گیرند، در حالی که در افغانستان متأسفانه نه تفکیکی وجود دارد و نه مطالعه ای. طرزی تأکید می کرد که علمای کشور با سهل انگاری، بی اعتنایی و جهلشان به کودکان این سرزمین آسیب عظیمی وارد کرده اند. به علاوه جهل آنان حتی به الهیات نیز سرایت کرده است. به جای مطالعه قرآن و سپس بیان دستورات درست اسلامی، علما قرآن را طوطی وار از حفظ قرائت می کنند و منتقدانشان را برای پنهان کردن جهلشان مرتد و بی دین می خوانند. سنت گرایان دینی، با اصرار بر این که علوم در انحصار آنان است، سد وحشتناکی در برابر توسعه تعلیم و تربیت و اشاعه دانش در میان هم کیشان مسلمان خود ساخته اند.

طرزی اصرار می ورزید که نباید به اتهامات و بدگوییهای

سنت گرایان دینی که از روی جهل به آن متوسل می شوند، مجال داده شود تا در راه نوگرایی که به اعتقاد او در اساس و اصول با آموزه های متعالی اسلام سازگار است، مانع ایجاد کرده یا آن را تحریف کنند. او این سؤال را مطرح می کرد که چطور می توان از مسلمانان افغانستان خواست که علم و تکنولوژی را بی دینی تلقی کنند در حالی که پیشرفت در این زمینه ها به میزان زیادی به استحکام دفاعی کشور اسلامی کمک خواهد کرد و استقلال آن را تأمین خواهد نمود. پذیرش تکنولوژی اروپایی لزوماً به معنی پذیرش اخلاقیات اروپایی نیست. علاوه بر این، طرزی استدلال می کرد، مطالعه تاریخ اسلام به وضوح نشان می دهد که در عصر طلایی اسلامی، دستگاه مذهبی حاکم به نشر و اشاعه علم و دانش می پرداخت و تا حد زیادی سرزندگی اش را از آن کسب می کرد. دانش و تلاش برای کسب آن از طریق تعلیم و تربیت، نه تنها با قرآن سازگار است بلکه بخش مهمی از آن را تشکیل می دهد. قرآن با دستور دادن به مؤمنان که برای بهبود وضع جامعه اسلامی تلاش کنند، با روح هر عصر و نیازهای هر دوره ای سازگاری دارد. قرآن تنها به زندگی ابدی تعلق ندارد، بلکه به این جهان نیز اهمیت می دهد که در آن بهبود بخشیدن وضع جامعه، ملت و شخص با اعمال نیک از اهمیت اساسی برخوردار است. به علاوه، طرزی استدلال می کرد که کسب دانش و علم از نظر حضرت محمد (ص) به روشنی واجب دانسته شده است. آن حضرت فرموده که جهل با علم همچون پانکی با پیلیدی و نور با ظلمت ناسازگار است. او خاطر نشان می ساخت که طبق یکی از احادیث اسلامی «ایمان شخص به خرد او بستگی دارد». بنابراین دانش برای انسان نه تنها برای شناخت خودش بلکه همچنین برای شناخت خداوند، یعنی خالق انسان، اساسی است. از آن جا که ملاک تمایز و برتری انسان از سایر حیوانات موهبت الهی عقل است، اهمال در بهره برداری و به کارگیری آن خیانت بزرگی به خود، جامعه اسلامی و خداوند به شمار می رود.

دیگر نویسندگان سراج الاخبار، در این اعتقاد که قرآن دیدگاههای آنان را تأیید می کند، از طرزی پیروی کردند. به عنوان مثال از جمله عبداللّهی داوی تلاش کرد تا سفر به خارج برای تحصیل را به دستور قرآن نسبت دهد. او نوشت که اگر غیر مسلمانان دانشی را داشته باشند که کسب آن برای مسلمانان مفید است، قرآن تصدیق می کند که اگر لازم که مطمئناً این عبارت در صورت تعمیم، شامل مسافرت به غرب برای تحصیل نیز می شود. عبداللّهی مسافرتها متعدّد جغرافی داناں، حکما و کاشفان مسلمان را نمونه ای برای ذهن باز مسلمانان و شاخصی برای جهانی بودن دانش می دانست. مسئله جهانی بودن دانش مورد توجه طرزی نیز بود. به نظر او همین مسأله باعث شد که غرب، بسیاری از دستاوردهای علمی گذشته اسلام را جذب کند. علم و دانش با هر زبان و خاستگاهی مفید است. «الماسی که گردد و خاک روی آن آلوده باشد. همچنان الماس است».

طرزی می پرسید: چرا ایمان استوار به اسلام، به عنوان بهترین و مقدس ترین دین، مانع تلاش افغانها برای رهایی کشورشان از جهل، فقر، فلاکت، بیماری و وابستگی شود؟ برعکس تلاش برای ایجاد



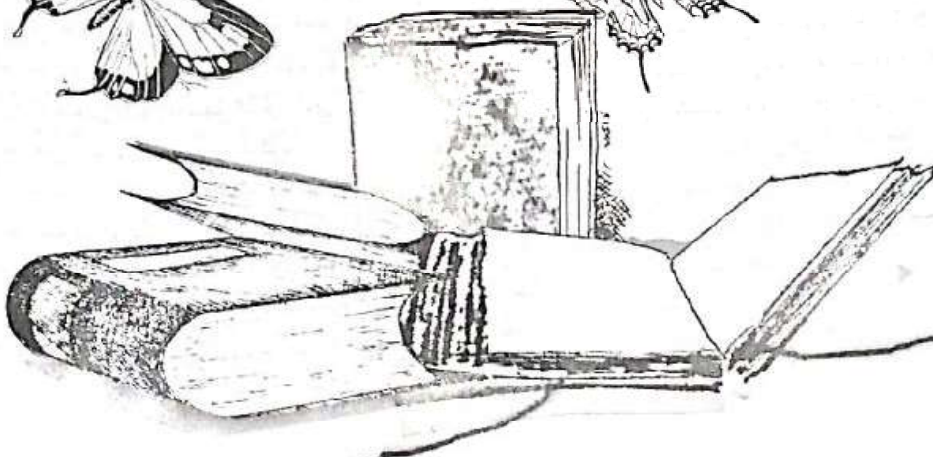
خطوط شماره شده و شماره ۷۷۱

جامعه اسلامی سالم، قوی، آزاد و مستقل در افغانستان باید به عنوان عملی دینی مورد استقبال قرار گیرد. یکی دیگر از نویسندگان سراج الاخبار که با نام اختصاری «م.ا.» شناخته می‌شده، در افشا کردن تناقض گویی‌های کسانی که معتقد بودند علم جدید و کلیه دستاوردهای آن با اسلام بیگانه است، از این نیز فراتر رفت. او نوشت که اگر این نتیجه‌گیری را بپذیریم باید وارد کردن کلیه کالاهای خارجی حتی گوگرد و پوشاک را متوقف کنیم، کاری که منجر به برهنه ماندن مردم افغانستان و فقدان روشنایی خواهد شد.

طرزی می‌گفت: از آن جا که دانش مفید بوده و می‌تواند به بهترین وجه در خدمت اسلام و افغانها قرار بگیرد، آموزش زبانهای خارجی، نه جوانان افغان را به فساد می‌کشد و نه به اصالت ملی افغانها آسیب می‌رساند. او با اشاره به افغانهایی چون دوست محمد و شیرعلی که تردیدی در وطن پرستی شان نبود، به رهبران افغانستان یادآور می‌شد که این حکام استفاده از زبان انگلیسی را در امور نظامی پذیرفته بودند. طرزی همچنین خاطر نشان می‌ساخت که فراگیری زبانهای خارجی همراه با تکنولوژی جدید توسط مردم جاپان، یکی از ملت‌های آسیایی غیر مسیحی، به روشنی نهادهای ملی این کشور را بهبود بخشیده و اصالت آن را حفظ کرده است. طرزی حتی از احساسات ضدانگلیسی افغانها استفاده می‌کرد تا دلیلش برای آموزش زبانهای خارجی در افغانستان مورد قبول واقع شود. او تأکید می‌کرد که دانش انگلیسی، افغانها را قادر خواهد ساخت دستاوردهای علمی - تکنولوژیکی سری بریتانیا را بیاموزند و علاوه بر این، سیاستها و نقشه‌های سیاسی بریتانیا را بهتر درک کنند. به همین سان طرزی معتقد بود که تورسم و به طور کلی مسافرت مفید است و نه تنها موجب رونق تجارت خواهد شد بلکه افق دید افغانها را وسیع خواهد ساخت و دانش آنان را در باب مسائل سیاسی پیچیده و استراتژیک افزایش خواهد داد.

طرزی اظهار می‌داشت آنچه مورد نیاز است، اصلاح اساسی جامعه افغانستان است که سازماندهی مجدد نهادهای این کشور را همراه ترویج علم و تکنولوژی در پی داشته باشد. تحقق این وظیفه سنگین، مسئولیت مشترک رهبران روشنفکر دینی، افغانهای تحصیل کرده، نخبگان حکومتی است. این وظیفه رهبران دینی و روشنفکران است که روح پیشرو اسلام را نشان دهند و جامعه اسلامی افغانستان را از چنگ خرافات، سنتها و آدابیه که در اساس غیراسلامی است نجات دهند. نوشت که «دوره شعار گذشته است. اکنون زمان عمل و تلاش است. دوره دوره خط آهن و برق است. زمان شتر و گاو و الاغ سپری شده است.»

طرزی معتقد بود که نخستین گام عملی به سوی اصلاح و تغییر اجتماعی، باید برقرار کردن تماس فرهنگی با جهان خارج باشد. برای این هدف او وظیفه سراج الاخبار را ایجاد پلی بین افغانستان و سایر جهان می‌دانست. این وظیفه عبارت بود از آگاه کردن افغانها از دستاوردهای فکری، علمی و تکنولوژیکی اروپا و بالابردن درک آنان از ماهیت نهادهای غربی. او مقالات زیادی را به مفاهیم و حوزه‌های مطالعاتی جدید اختصاص داد. از جمله موضوعاتی که طرزی مورد بحث قرار داد، عبارت بودند از پیشرفت طبیعی و سریع بشر، عوامل چرخه‌ها، نظام گردش خون انسان، هواشناسی، زمین شناسی، کیهان شناسی، باستان شناسی، جغرافی، تاریخ نگاری، حقوق بین الملل، علم سیاست، اداره شهرداری و اهمیت شرکت‌های تضمینی. در مقالات دیگری به موضوعاتی چون دستاوردهای تکنولوژیکی همچون قطار، اتومبیل، تلفن، میکروسکوپ، تلسکوپ و عکاسی پرداخته به تمجید از مدرنیته می‌پرداخت و نیروی عظیم دانش علمی را مورد تأکید قرار می‌دهد. افغانها تشویق می‌شدند که از راه دشواری که جاپان، امپراطوری عثمانی و ایران ناگزیر طی کرده‌اند، درس بگیرند. یعنی این که در جهان معاصر



هیچ کشوری نمی تواند با ارزشهای نوین اروپایی و برتری تکنولوژیکی آن، بدون کسب این تکنولوژی به مقابله برخیزد.

طرزی مقالات متعددی را در تأسیف از این امر که افغانستان فاقد امکانات تعلیم و تربیت جدید است، به چاپ رساند. او همچنین سراج الاطفال، نخستین نشریه افغانستان را که مخاطبان آن نوجوانان بودند، به راه انداخت. در این نشریه او به چاپ داستانهای برگزیده، قصه های پندآمیز و اخلاقی، معما و جدول می پرداخت. هدف از همه آنها نشان دادن اهمیت تعلیم و تربیت برای جوانان افغان بود.

در مقاله ای ویژه، او از جوانان افغان خواست تا ایمان خود را با کسب دانش که تنها چیزی است که آنان را قادر به شناخت خداوند و آفرینش می سازد و موجب می گردد که علم را از جهل بازشناسند، تقویت کنند. در سراج الاخبار و دیگر آثارش، طرزی به تمجید از اهمیت علم و تخصص پرداخت که پرتو آن جهان را فرا گرفته است. به نظر او دانش تنها منبع سلامت اجتماعی و کمال فردی است.

او از پدران و مادران می خواست که ارزش و حقوق فرزندان را بشناسند. طرزی نوشت: کودکان اشیاء و ابزار کار یا منبع درآمد نیستند. تعلیم و تربیت برای آنان مهم تر از به دست آوردن توفیقات مادی زودگذر می باشد. آموزش به تنهایی سرمایه دایمی است، سرمایه ای که به همان میزان که برای فرد مفید است، به کشور نیز فایده می رساند. آموزش اجباری برای تضمین رشد و نوسازی ضروری است و برای این هدف، باید به تأسیس کتابخانه های عمومی و مجموعه ای از مدارس جدید با برنامه های آموزشی مناسب پرداخت.

برای جلب توجه عمومی به علم و دانش، طرزی تعدادی از رمانهای اروپایی را به فارسی ترجمه کرد که در میان آنها «هشتاد روز دور دنیا»، «بیست هزار فرسنگ زیر دریا» و جزیره «اسرارآمیز» از آثار ژول ورن به چشم می خورد. او همچنین، دو اثر مهم ترکی را تحت عناوین «حقوق بین الملل» نوشته حسن فهمی پاش - که شاید با همین کتاب مفهوم عدالت و نظم بین المللی را وارد افغانستان کرده باشد - و داستان پنج جلدی جنگ روسیه و جاپان، اثر رئیس ستاد ارتش ترکیه را به فارسی ترجمه کرد. آثار عمده طرزی شامل خاطرات او تحت عنوان «سفر به سه قاره در بیست و نه روز» است که طرزی آن را در دهه ۱۹۹۰ نوشت، اما تا سال ۱۹۱۴ منتشر نکرد و مجموعه ای از مقالات و جزواتی می شود که مهمترین آنها «چه باید کرد؟» و «علم و اسلام» است. در اثر اخیر، وی مجدداً تلاش می کند که سازگاری اسلام و علم جدید را نشان دهد و موفقیت های علمی گذشتگان جهان اسلام را برشمرد.

تقریباً موضوعی وجود نداشت که طرزی و دوستانش برای آموزش مردم افغانستان از طریق سراج الاخبار به آن نپرداخته باشند. موضوعی که به ویژه علاقه آنان را به خود جلب کرده بود، بهداشت عمومی بود. آنان طی مقالاتی توضیح دادند که مکر و ب چیست و ضرورت استفاده از آب سالم را مورد تأکید قرار دادند. در مقالات دیگری استفاده از صابون را توصیه کردند. طرزی حتی برای نفی ناپاکی با این نوشته که ناپاکی نماز را باطل می کند، به دستورات قرآنی متوسل شد.

در برخی از مقالات، دانش ناقص و ناکافی «حکیم ها» مورد انتقاد

قرار می گرفت. طرزی اظهار می داشت که دانش پزشکان سنتی فراتر از دانش یونانیان قدیم و معالجه کنندگان قرون وسطی نیست. او تأکید می کرد که کشور نیاز به پزشکانی با آموزش جدید، داروخانه و کلبیک دارد. از دیگر موضوعات مورد علاقه طرزی، حقوق زن بود. اگر چه او نظر افراطی و غیر ضروری برخی از فیمینست های فرانسوی را به تمسخر می گرفت، اما اولین افغانی بود که در این مورد موضعی صریح اتخاذ کرد. او چندین مقاله را به زنان مشهور در تاریخ اختصاص داد و توانایی های مختلف زنان را به بحث گرفت. طرزی به سهم زنان در علم و پیشرفت انسانی انگشت گذاشت و به خوانندگانش می گفت که در اروپا زنان پزشک، دانشمند، نویسنده، حقوق دان، معلم و کارمند دولت هستند. اما با این که وی از حقوق فردی زنان از جمله حق آموزش آنان دفاع می کرد، اظهار می داشت وظیفه اولیه زن تربیت فرزندان و خانه داری است. طرزی به عنوان یک فرد تک همسر، هیچ گاه به روشنی از چند همسری انتقاد نکرد، اگر چه با اشاره مکرر به خانواده ایله آل به عنوان خانواده ای که در آن یک زن و چند فرزند وجود داشته باشد، تلویحاً از آن انتقاد می کرد.

طرزی در کتابش با عنوان «روضه الحکم» اظهار می دارد که تک همسری در سراسر اروپا تجربه شده و او پایانبه سنت مسلمانان که بر اساس آن مردان می توانند تا چهار همسر اختیار کنند، به دلیله تحقیر می نگرند. از آن جا که به نظر طرزی، بهداشت، رفاه و آموزش خانواده های افغان برای پیشرفت افغانستان اساسی بود، او صرف هزینه های سرسام آوری را که در ازدواج های مجدد به مصرف می رسید و اغلب خانواده ها را دچار مشکلات مالی می کرد، به شدت مورد انتقاد قرار می داد.

زمینه اجتماعی دیگر مورد علاقه طرزی اقتصاد افغانستان بود. طرزی هموطنانش را ترغیب می کرد که نوآوری هایی چون تلفن، تلگراف و اتومبیل را بپذیرند و به وارد کردن ماشین آلات صنعتی، تأسیس دفتر پست و تشکیل شرکت های تضامنی که به نظر او به انسجام اقتصاد افغانستان کمک می کرد، تن دهند. او تأکید می کرد که وجود خط آهن برای سرعت بخشیدن به این روند ضروری است. خط آهن تأثیر عظیمی بر جامعه افغانستان خواهد گذاشت و نظر مردم را درباره زمان و فاصله که به طور مثال، مسیر هرات کابل را از سی و پنج روز مسافرت به سه روز تقلیل می دهد، دچار دگرگونی کامل خواهد نمود.

خط آهن این فرصت را برای افغانها فراهم خواهد کرد که به بهره برداری سریع از معادن خود بپردازند و در صورت وجود تحطی، مواد غذایی را از منطقه ای به منطقه دیگر انتقال دهند، چنان که سرعت انتقال تولیدات عمده کارخانه ها و میوه تازه نیز افزایش خواهد یافت. گذشته از اینها خط آهن قدرت دفاعی کشور را به میزان زیادی بالا خواهد برد، به ویژه پس از آن که روسیه و هند بر بنیاد خطوط آهن شان را تا مرزهای افغانستان گسترش داده اند. طرزی خاطر نشان می ساخت که روسیه و هند در صورت لزوم می توانند صدها هزار سربازشان را به سرعت علیه افغانستان به حرکت در آورند، در حالی که برای رسیدن نیروهای افغانستان با اسب و شتر به مرزهای شمالی، یک ماه کامل زمان





طرزی معتقد بود تمام تجارب تاریخ افغانستان نشان می دهد که یکی از دلایل اصلی عقب افتادگی این کشور، به فراموشی سپردن آموزش و کسب علم می باشد. او خاطر نشان ساخت که در سال ۱۹۱۸ تنها افراد تحصیل کرده ایالت پنجاب هند از تمام افغانستان بیشتر بوده است. او می گفت: این امر به نوبه خود به مشغله ذهنی افغانها در دفاع از سرزمین آبایی شان و تکیه بیش از حد به قدرت و نیرویی فیزیکی تبدیل می شود.

نوسازی را بدون کمک خارجی به پیش خواهد برد. طرزی خود طرحی معقول را - اگر چه به همان میزان غیر عملی - پیشنهاد کرد. او گفت همه ساله هزاران دانش دام به منظورهای معی قربانی می شود. اگر پوست این قربانی ها در تعلیم و تربیت هزینه شود، سالانه یک میلیون یا بیشتر از یک میلیون افغانی قابل حصول است. به نظر او این عمل هم خدمت به کشور محسوب می شود و هم معنی و حوزة آیین قربانی را گسترش می داد.

واقعیت آن است که اصلاح طلبان افغان راه حلی عاجل و عملی برای معضلی نداشتند که در طول قرن نوزدهم رژیمهای افغان با آن دست و پنجه نرم می کردند؛ این معضل که چگونه می توان کشور را به سوی نوگرایی سوق داد و در عین حال استقلال و ماهیت سلطنتی آنرا حفظ کرد. اما اگر چه آنان راه حل عاجلی برای این معضل نداشتند، تصور می کردند که یک راه حل همه جانبه را یافته اند، به این معنی که آنان ناسیونالیسم قنوتی را می دیدند که تصور می کردند برای حفظ حاکمیت افغانستان کافی است و به افغانستان این مجال را می دهد که بدون هیچ مانعی به نوسازی خود بپردازد.

ناسیونالیسم و نوگرایی

طرزی که وضعیت افغانستان را در آینده آموزه های اسلامی می دید، تلاش داشت تا آرمان های ملی را با مقاصد نوگرایی پیوند بزند. او برای اثبات این دیدگاهش که مفهوم روح ملی و سرزمین افغانستان از اسلام سرچشمه گرفته است، این حدیث پیامبر را که «حب الوطن من الایمان» نقل کرد، از آنجا که افغانها اسلام را با عنایت و اراده خداوند پذیرفته اند، به این نتیجه می رسیدم افغانستان کشوری است که خداوند اعطای فرموده و بنابر این محبت و وطن تقدیر الهی است. وطن گهواره دین است و دین بنیان آزادی، عزت، ملیت و هویت فردی را تشکیل می دهد. در تلاش برای

لازم است. البته طرزی تشخیص می داد که مسأله خط آهن افغانها را با دشواری مواجه خواهد ساخت، زیرا ممکن است مشکلات سیاسی بر منافع اقتصادی غلبه کند.

خط آهن که قنرتهای بزرگ با آن سازگار بوده یا به تدریج خود را با آن سازگار کرده اند، ممکن است برای کشورهایی چون چین، عثمانی، ایران و مراکش هولناک باشد. حتی ممکن بود خط آهن افغانستان را به دو حوزه نفوذ روسیه و بریتانیا تقسیم کند. طرزی راه حل معقول این معضل را در حقوق بین الملل یافت. طبق این حقوق، هر یک از دو جانب ذی نفع تعهد خواهند سپرد که به امور داخلی افغانستان دخالت نکنند. فقط و فقط با این مبنا دولت افغانستان می توانست اجازه تأسیس راه آهن را که کشور نیاز میرمی به آن داشت بدهد، با این حال، طرزی در پذیرش تعهد عدم مداخله و اعتماد بر عقیده ای در حقوق بین الملل آن قدر خوش بین بود که آن را تضمینی کافی برای حفظ وحدت و حاکمیت افغانستان به شمار آورد. او می گفت: افغانها که به آزادی بیشتر از رفاه مادی ارزش قائلند، در صورتی که کشورشان را در معرض مداخله ببینند، خطوط راه آهن را از بین خواهند برد. او حتی از این هم فراتر رفت و دست به انتشار افشانه های

برای ارتش افغانستان زد که چگونه به تخریب سریع خطوط آهن بپردازند. به دلیل ریشه دار بودن مداخله خارجی و تسلیم در برابر دشمن، طرزی و برخی از همکارانش به دور از واقع بینی اظهار می داشتند که طرحهای نوسازی چون خط آهن بدون نیاز به سرمایه گذاری فراوان خارجی قابل اجراست. برخی از پیشنهادات آنان برای سرمایه گذاری داخلی در طرحهای نجر مشابهی غیر واقع بینانه بود. به عنوان مثال یکی از این افراد به نام علی اکبر پیشنهاد کرد که هزینه بر نامه های نوگرایی از طریق یک نظام پس انداز الزامی فردی در سطح ملی تأمین شود. او برآورد کرد که اگر جمعیت افغانستان را بیست میلیون در نظر بگیریم، با چنین طرحی سالانه ده میلیون افغانی جمع آوری خواهد شد. این مقدار پول



نشان دادن این امر که هیچ تناقضی بین مفهوم ملیت افغانی و مفهوم قرآنی امت واحده اسلامی وجود ندارد، طرزی استدلال می‌کرد که اگرچه همه مسلمانان اعضای جامعه واحدند، در درون این جامعه واحدهای سیاسی متعدد وجود دارد. هر یک از این واحدها وطن جوامعی است که بر آن زندگی می‌کنند و ملت خوانده می‌شوند. از آنجا که این واحدهای سیاسی بر دین اسلام هستند، دوستی هر شهروند نسبت به وطنش هم از پیش در اسلام و از سوی خداوند مجاز دانسته شده است. دوست داشتن کشور به معنی دوست داشتن دین و بالعکس می‌باشد.

طرزی همچنین تلاش کرد تا مشروعیت پادشاهی افغانستان را به دستورات اسلامی ربط دهد. او معتقد بود که دین، ملت، وطن و حکومت از یک ناپذیر و مفاهیم مقدس هستند. اگر وطن را به یک انسان تشبیه کنیم، ملت گوشت و استخوان و شاه روح آن است. بنابراین وظیفه دینی هر مسلمان متدین است که نه تنها به وطن و ملت خود خدمت کند بلکه همچنین خدمت حکومت و شاه را نیز به جای آورد. زیرا وطن بدون ملت، ملتی بدون وطن و هر دو بدون حکومت و حکومت بدون شاه همچون جسم بی جان است.

گم بعدی طرزی آن بود که محبت وطن را با مقاصد نوگرایی یکی بنامند. او استدلال کرد، همان گونه که وطن دوستی به وضوح در اسلام به عنوان یک وظیفه دینی مورد تشویق و تأیید قرار گرفته است، تقریباً در تعریف وظیفه دفاع از وطن لازمه مسلمان بودن است. از آنجا که پیشرفت و نوسازی از این منظر اجتناب ناپذیرند، با اسلام سازگار هستند. تنها از طریق نوسازی، پادشاهی افغانستان قادر است به سازماندهی مجدد ارتش خود بپردازد و بر نیروی دفاعی آن تکیه کند و بدین ترتیب در برابر انتهای سیری ناپذیر امپریالیستهای اروپایی از اسلام و استقلال کشور دفاع کند.

بنابراین، وطن دوستی واقعی فراتر از اشتیاق نشان دادن در دفاع از وطن است. به همین نحو، وطن دوستی مستلزم تمایل به اصلاح و نوسازی وطن نیز می‌باشد. وظیفه هر وطن پرست واقعی است که آموزش را گسترش داده و به توسعه نهادهای آموزش که رشد افغانستان را تضمین خواهد کرد، کمک کند.

اصول تقدیر الهی همچون آزادی و پیشرفت، مستلزم وحدت ملی هستند. بنابراین، کسانی که با پیشرفت مخالفند، اختلاف را دامن می‌زنند و به دشمنان اسلام و وطن کمک می‌کنند. سرانجام، طرزی تأکید می‌ورزید که وظیفه اصلی هر افغان است که از سیاستهای پادشاه که هدف از آنها حفظ وحدت کشور و تضمین پیشرفت آن از طریق نوسازی است، حمایت کند.

افغانهای جوان توسعه تاریخ نگاری را در افغانستان در رشد تالیف تاریخ افغان اساسی می‌دانستند. آنان از متخصصان می‌خواستند که به بسط عقل گرایی تاریخی بپردازند و با مطالعات مقایسه‌ای، ریشه‌های ضعف و قوت تمدنهای مختلف را کشف کنند. مطالعه دقیق عواملی که باعث ضعف یا قدرت کشوری می‌شود، به افغانها کمک خواهد کرد که آینده کشورشان را تضمین کنند.

طرزی معتقد بود که این مطالعات باید با تلاش متمرکز برای بالا

بردن موقعیت پشتو که او و دوستانش آن را «زبان افغان» و در مقابل فارسی، «زبان رسمی کشور» می‌دانستند، همزمان باشد. پشتو یا «افغانی» تبلور اصالت ملی و «ریشه کلیه زبانهای زبان واقعی ملی دانسته می‌شد. بدین ترتیب، این زبان باید برای کلیه گروههای قومی در افغانستان آموزش داده شود.^{۲۴} اسلام، تاریخ افغانستان و پشتو مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهند که ساختار موزاییکی قبایل افغانستان را به شکل ملتی واحد درمی‌آورند.

پان آسیایی و پان اسلامی

اصلاح طلبان افغان همچنین تلاش داشتند که ناسیونالیسم و نوگرایی افغانستان را با مفهوم پان اسلامی پیوند بزنند.^{۲۵} آنان با تکرار دیدگاههای «افغانی» موضع بسیاری از نویسندگان اروپایی را مبنی بر این که امپریالیسم اروپایی به لحاظ تاریخی یک نیروی گسترش یابنده است، مورد حمله قرار دادند. طرزی معتقد بود که استعمارگران اروپایی طرحهای سیاسی و مذهبی را که هدف از آنها اشاعه مادی گرایی و سرانجام از بین بردن تدریجی اسلام است، دنبال می‌کنند. با این هدف، استعمارگران از فعالیتهای مبلغان مسیحی حمایت کرده و در آن سرمایه گذاری می‌کنند و حتی به اختلافات بین مسلمانان دامن می‌زنند و در مستعمراتشان برنامه‌های آموزشی را اجرا می‌کنند که هدف از آن متوقف ساختن احیای دین در جهان اسلام است. به نظر طرزی مسلمانان می‌توانند با توسل به پان اسلامی، عقاید افغانی و ارتقا بخشیدن وحدت اسلامی، در برابر امپریالیسم اروپا مقاومت کنند. در این رابطه، امپراتور عثمانی، ایران و افغانستان سه واحد سیاسی اسلامی‌ای که استقلال شان را حفظ کرده‌اند، می‌توانند نقش تاریخی مهمی بازی کنند. برای ایجاد روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نزدیک، این سه کشور باید وحدت و انسجام جهان اسلام را ارتقاء بخشند. طرزی اظهار داشت که ایران در گذشته در راه چنین دوستی سیاسی بار و یکبار خاص گرایی، مانع ایجاد می‌کرد، اما اکنون جهان اسلام با خطرانی مواجه است که وحدت را هم یک وظیفه دینی و هم یک ضرورتی سیاسی ساخته است. حل اختلافات شیعه و سنی در افغانستان به نوبه خود می‌توانست منجر به تحکیم موقعیت اسلام شود. علاوه بر این، حل اختلافات، قدرت دفاعی افغانستان را بالا می‌برد و رابطه سیاسی و فرهنگی نزدیک تری را با ایران به ارمغان

می‌آورد.

طرزی به هیچ وجه نخستین کسی نبود که حل اختلافات شیعه و سنی را پیشنهاد می‌کرد. در سال ۱۷۴۳، نادر شاه به دلایل سیاسی، نخستین کسی بود که طرح حل اختلافات مسلمانان را در درون امپراتوری خود داد. او پیشنهاد کرد که شیعیان مشروعیت سه خلیفه نخست را بپذیرند و در عوض اهل سنت شیعه را به عنوان پنجمین مذهب رسمی اسلامی که به ترتیب عبارتند از، حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی و جعفری خواهند پذیرفت. هم شیعیان و هم رهبران به شدت محافظه کار با طرح نادر به مخالفت برخاستند و این طرح به نتیجه‌ای نرسید.

یک قرن بعد، الافغانی به منظور حل اختلافات دو گروه طرح دیگری را پیش کشید. او پیشنهاد کرد که شیعیان سلطان عثمانی را به عنوان خلیفه



قریب الوقوع علیه امپریالیسم اروپا ضروری است.

نفوذ سراج الاخبار

با ارائه تمامی این دلایل روشن برای دولت جدید افغانستان، طرزی و دوستانش در سراج الاخبار، نخبگان حاکم را تشویق کردند که برای اصلاحات سریع اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی برنامه همه جانبه و منظمی در پیش بگیرند. در تلاش برای به دست آوردن حمایت طیف حاکم، مشکل ترین مانعی که طرزی و دوستانش در پیش رو داشتند، ترس از این بود که نوسازی بدون ایجاد اصلاحاتی در منافع قبیله ای، خاندانی و ملی افغانستان به نتیجه نرسد. برای فرو نشاندن بدبینی های قبیله ای و ملی، برخی همچون محمد برکت الله، انقلابی مسلمانی که برای سراج الاخبار مقاله می نوشت، بر پان آسیایی تأکید می کردند و معتقد بودند که نوگرایی در افغانستان با کمک جاپان، کشوری آسیایی و ضدامپریالیسم، به فرجام می رسد. البته طرزی و دوستانش بر هدف محدودتر استقلال افغانستان تأکید داشتند. آنان اصرار می ورزیدند که رشد و توسعه ملی اصیل، هنگامی امکان پذیر است که جامعه از استقلال، حاکمیت و آزادی برخوردار باشد. استقلال کامل افغانستان و حفظ جایگاه واقعی این کشور در خانواده ملتها برای تحقق آرزوهای ملی و نوسازی سریع کشور اساسی بود.

اهمیت تاریخی سراج الاخبار در طرح اصول و اهداف ناسیونالیسم جدید افغانستان خلاصه می شود. طرزی و دوستانش اولین توجیه روانی نوگرایی افغانستان را فراهم کردند و نوگرایی را مکمل ناسیونالیسم افغانی دانستند. مطمئناً هفته نامه به صورت وسیع توزیع نمی شد. سراج الاخبار به زبان فارسی و (بعضاً با اشعاری در زبان پشتو) منتشر می شد که عمدتاً در دسترس خوانندگانی در مراکز شهری شرق و غرب افغانستان قرار می گرفت. بیفزاییم بر این که مردم عموماً بی سواد بودند. فقدان کتابخانه یا قرائت خانه عمومی، غرابت ایده های مطرح شده در مجله، نرخ اشتراک بالا (یک پوند انگلیسی در سال)، طرح موضوعات ناآشنا در مقالات متعدد و استفاده مکرر از اصطلاحات اروپایی، مانع از آن می شد که سراج الاخبار تبدیل به مجله ای واقعاً عمومی شود. مع الوصف، هفته نامه به دست تعداد زیادی از خوانندگان می رسید. فارسی، هنوز بیابان آبدیستان بود و زبان این کشور هنوز به دلیل علاقه شدید امپریه هفته نامه و حمایت وی از آن، مجله در میان دریاریان، فرهیختگان، ادبا، اعضای خانواده شاهی و حتی برخی از نمایندگان دستگاه مذهبی رسمی توزیع می شد. برخی از خوانندگان سراج الاخبار که از پیش با تفکرات احیاگری و نوگرایی اسلامی از طریق مراسم حج، آثار چاپی که وارد افغانستان می شدند یا توسط معلمان از هندو امپراتوری عثمانی آشنا شده بودند، پذیرای ایده های طرزی و دوستانش بودند. بنابراین هفته نامه علی رغم توزیع محدودش، تا حدودی موفق بوده است.

سراج الاخبار با آشنا کردن نخبگان افغان و معرفی پیشرفتهای حاصله در دیگر نقاط جهان اسلام به آنان، افق دید این نخبگان را گسترش داد. مجله همچنین باعث شکوفایی ادبیات مدرن افغانستان و روزنامه نگاری

مسلمین پذیرند و سلطان نیز شاه ایران را به رهبری دولت شیعه به عنوان یک پادشاه مستقل، به رسمیت بشناسد. قرار بود به عنوان نشانه حسن نیت، سلطان عثمانی اماکن مقدس شیعیان را که در عراق کنونی واقع اند، به شاه ایران تحویل دهد. طبق این طرح هر دو رهبر موضوعات مربوط به منافع مشترک را مورد بحث قرار می دادند و سیاستهای شان را برای زنی هماهنگ می کردند. این طرح نیز شکست خورد.

برنامه ای که طرزی در ذهن داشت، بسیار ساده بود. سه اصل اساسی اسلام شهادتین (خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد پیامبر خداست)، قرآن و کعبه، اصول اتفاقی هستند و به همین جهت مبنای وحدت شیعه و سنی را تشکیل می دهند. به علاوه، این وحدت ریشه در تعلیمات قرآن و پیامبر اسلام دارد که بر اساس آن همه مسلمانان برادر خوانده می شوند. طرزی سؤال مربوط به شناسایی خلیفه را توسط شیعیان بی پاسخ گذاشت. به رغم برخی از پان اسلامی ها طرزی باور نداشت که احیای مجله جهان اسلام تنها با وحدت مسلمانان قابل حصول است. او معتقد بود که یک برنامه پان اسلامی باید شامل طرحهایی برای اصلاح اجتماعی - اقتصادی بوده و آموزش، آزادی اندیشه و علم را توسعه ببخشد. بنابراین، طبق هدف پان اسلامی، افغانها برای نوسازی و متحد کردن کشور شان که چشم امید مسلمانان شرق به آن دوخته شده است و وظیفه سنگینی دارند.

طرزی و دوستانش همچنین از مفهوم وحدت آسیا در برابر استعمار اروپایی، همچون دلیلی برای نوسازی کشورشان استفاده می کردند. طرزی از افغانها و سایر مسلمانان می خواست که با هوشیاری با واقعیت ها روبه رو شوند. اروپایی ها تقریباً تمام آسیا را تحت کنترل در آورده اند. مردم هند و بلوچستان که پنج برابر مردم انگلستان هستند، تحت فرمان یک اقلیت چند صد هزار نفری انگلیسی قرار دارند. روسیه با غلبه بر مسلمانان ترکستان و با قرار دادن آنان در معرض حداکثر زور و اجبار، همچون اختیاری حوزة تسلطش را از بالتیک تا اقیانوس آرام گسترش داده است. انگلیس و روسیه با مشارکت هم، حمله ای را علیه قسطنطنیه (مرکز سیاسی جهان اسلام در اروپا) تدارک دیده اند. مسلمانان توسط ایتالیایی ها و یونانیان و بلغارها تحقیر می شوند و در هندوستان بریتانیایی ها مساجد مسلمانان و معابد هندوها را ویران می کنند. افغانستان نیز در معرض حمله حکومتی قرار دارد که در پی از بین بردن استقلال این کشور هستند، حکومتی که دشمن دین و عزت افغانستان می باشد.

در برابر زورگویی ها و دست اندازی های مسیحیت، در شرق، به ویژه علیه مسلمانان، سراج الاخبار از مسلمانان خواست تا با کشورهای غیر اسلامی شرقی که بیداری شان در پیروزی جاپان بر روسیه تبلور یافته است صف واحدی تشکیل دهند. اگر چین همان راه جاپان را در پیش گیرد، هر دو کشور سرانجام نبردی را برای آزادی آسیا به راه خواهند انداخت. نبردی که در آن امپراتوری عثمانی، ایران، افغانستان و عربستان ناگزیر زیر پرچم واحد آسیا برای آسیایی ها قرار خواهند گرفت. چنین نبردی یک بار برای همیشه به افزودن طلبی اروپا پایان خواهد داد و حتی شاید آن را در معرض نابودی قرار دهد. بنابراین، تغییر اجتماعی - اقتصادی افغانستان در جهت آمادگی برای مبارزه



شد. بسیاری از شاعران و نویسندگان به ویژه محمد امین (عندلیب)،
 و دیم، عبدالعلی مستغنی، عبدالهادی داوی، سردار عزیزالله، عبدالحق
 بیاب و عبدالله خان قاری همچون بسیاری از روزنامه نگاران از قبیل
 صفا، علی احمد نعیمی، سرور صبا و عزیز الرحمن صافی، هر کدام با
 نخستین تریبون خود را صفحات سراج الاخبار می دانستند و یا به میزان
 زیادی تحت تأثیر سبک و ایده های مطرح شده در آن قرار گرفته بودند.
 بعضی از اهداف طرزی و افغانهای جوان در آن زمان بسیار
 بلندپروازانه بود. بسیاری از طرحهای آنان، اگر نه کاملاً غیر واقع بینانه،
 به مجموع خوش یاورانه بودند. اگر چه آموزه های پان اسلامی و
 ناسیونالیستی و دعوت آنان به حفظ استقلال افغانستان، جاذبه زیادی در
 میان توده ها و حامیان سیاسی و دینی آنان داشت، طرح آنان برای نوسازی
 و اصلاحات در افغانستان از چنین حمایتی برخوردار نشد. بسیاری از
 سران قدرتمند قبایل از ترس این که حکومت مرکزی به پهای حذف آنان
 غیرت شود، به مخالفت خود با نوآوری و اصلاحات ادامه دادند. دستگاه
 مذهبی رسمی ترس مشابهی داشت و با اشتیاق از اهداف سیاسی پان
 اسلامی و دعوت به مبارزه علیه امپریالیسم حمایت می کرد، اما به طور
 کلی با برنامه های نوسازی که از بهبود بخشیدن سیستم دفاعی افغانستان
 فراتر می رفت، به مخالفت برخاست. رهبران دینی در طرحهای اصلاح
 اجتماعی-اقتصادی، پایان تدریجی تسلط خود بر تعلیم و تربیت، کنترل
 شدیدتر دولت بر موقوفات، سکولار شدن روزافزون نظام حقوق
 اسلامی و طرد شیوة زندگی سنتی افغانی را مشاهده می کردند.
 در نبود یک طبقه متوسط قوی و منسجم در افغانستان، سلطنت تنها
 قدرتی بود که ابزار و نهادهای تمدن جدید را در اختیار داشت. بنابراین،
 طرزی و دوستانش بر آموزش نخبگان حاکم تأکید داشتند. آنان تلاش
 فراوانی به خرج دادند تا خانواده های مهم، به ویژه خاندان محمدزایی را
 که حکومت را در دست داشت، تشویق به آموزش فرزندانشان با
 شیوه های جدید نمایند.
 هر یک از طرح های اصلاح و نوسازی، در هر حدی، در
 سراج الاخبار پخته شده و به اطلاع عموم می رسید و دیدگاه تاریخی بر
 آن سایه افکن می شد. مقالات بسیاری در مدح امیر که با عناوین نمونه،
 حاکم بشرو، مردی که احترام و حق شناسی جهان اسلام را برانگیخته
 است، معمار پیشرفت و ستاره ای درخشان، به رشته تحریر درآمد.
 البته حبیب الله از حمایت عاطفی طرزی و دوستانش استقبال می کرد.
 او به وضوح از تلاش آنان برای یافتن مشروعیت سلطنت در ناسیونالیسم
 و اسلام، از توجیه آنان که تلاشهای وی را در جهت تمرکز قدرت سیاسی
 و آغاز برخی اصلاحات، ضروری جلوه می دادند و از دفاع آنان در برابر
 انتقادات خارجی ای که از وی می شد، استقبال می کرد.
 بنا بر این حال، او شدت اظهارات پان اسلامی یا دیدگاههای
 ناسیونالیستی را که ممکن بود روابط افغانستان و انگلیس یا روس و انگلیس
 را تضعیف کند، در سراج الاخبار تخفیف داد. از این گذشته، در خلال
 جنگ جهانی اول، او توصیه های نوگرایان و ناسیونالیست ها را که وی
 را تشویق می کردند افغانستان را با مطالبات عثمانی و قدرت مرکزی

مسلمانان هماهنگ سازد و بر مواضع انگلستان در طول مرزهای هند
 حمله کند، ناشنیده گرفت. به این ترتیب، او افغانهای جوان را مأیوس
 کرد که معتقد بودند امیر می تواند به زودی استقلال کامل کشور را که
 نخستین گام اساسی در جهت توسعه اجتماعی و اقتصادی است به دست
 آورد. به همین نحو حبیب الله از این که نتوانست انتظارات ایشان را در
 باب نوسازی برآورده کند، آنان را ناامید کرد.
 تا آخر سال ۱۹۱۸ اهداف سیاسی و اجتماعی مورد نظر
 ناسیونالیستها، با اهداف امیر در تعارض کامل قرار گرفت. روابط بین دو
 جناح رو به ضعف نهاد و طرزی ناگزیر شد انتشار سراج الاخبار را
 متوقف کند. البته سرانجام، او و یارانش در هفته نامه به اثبات رسانده
 بودند که آنان قهرمانان استقلال خواهی و ناسیونالیسم افغانستان هستند.
 با فاصله کمی از توقف هفته نامه، نوگرایان و سنت گرایان افغان با
 حمایت از جنگ بر ضد بریتانیا به طور موقت زیر پرچم پان اسلامی و
 ناسیونالیسم متحد شدند. پس از این جنگ (سومین جنگ افغان و
 انگلیس)، افغانستان به استقلال کامل دست یافت.
 در سالیهای بعد، طرزی همچنان در شکل دهی سیاستهای حکومت
 با استفاده از موقعیت خود به عنوان پلرزن وزیر خارجه و مشاور اصلی
 جانشین حبیب الله، امان الله خان، نقش مهمی ایفا کرد.

پی نوشت ها:

- ۱- Constitutional Movements
- ۲- این عبارت بخشی از حدیث پیامبر است نه آیه قرآن م.
- ۳- این سیاست در دهه ۱۹۳۰ به اجرا گذاشته شد و با جدیت تا دهه ۱۹۵۰ که پشتوزبان رسمی و ملی افغانستان گردید، ادامه یافت. البته در قانون اساسی کنونی زبان پشتو و فارسی هر دو زبان رسمی کشور دانسته شده است.
- ۴- طرزی پیشنهاد کرد که از افسران، تکنیسینها و پزشکان ترک برای کمک به تکمیل برنامه نوسازی افغانستان به عنوان نمونه ای از همکاری و هماهنگی اسلامی استفاده شود. او استدلال کرد که ترکها به دلیل هم آیین بودن، هیچ مشکل داخلی خلق نخواهند کرد و بنابراین حضور آنان باعث تسهیل و تسریع روند نوسازی خواهد شد.
- ۵- Profession of Faith

بنیاد اندیشه
 تاسیس ۱۳۹۴





امان الله مدافع بد فرجام آ

□ وارتن گریگورین

□ برگردان: محمد صادق محسنی (اصغری)

مهم کرد و دستور تحقیق و بازجویی برای پیدا کردن قاتل پادشاه را داد به استقبال از شهرت شخصی امان الله، قوم بارکزی متحد شدند و او را حمایت کردند و حقوق افسران و سربازان نظامیه را افزایش دادند. در تاریخ ۲۱-۲۲ فبروری ۱۹۱۹، امان الله به عنوان پادشاه افغانستان اعلان شد.^۲

او برای حفظ مشروعیت و قیومیتش در جهت حاکمیت، اعلان کرد که از جانب ملت افغانستان برگزیده شده است.^۱ حاکم جدید اولین بیانیه اش را خطاب به ملت افغانستان و ارتش صادر کرد و با ملاحظاتی سنجیده، از نهادهای دینی اسمی به میان نیاورد و در اولین اقدام دستور داد که عمویش را با تمام اطرافیان پادشاه مقتول بازداشت کنند. او در حین بازجویی برای یافتن قاتل پدرش امان الله، یک حرکت هوشمند انجام داد و تمامی رهبران نیروهای سنت گرا را بازداشت کرد و حتی برای مدتی میانه روها را نیز بازداشت کرد که از میان آنها یکی بازداشت شدند، تعدادی زیادی از خانواده مصاحبانی بودند که شامل نادرخان می شد (فرمانده عمده نیروهای افغان) ولی آنها زود بی گناه حساب شدند و آزاد شدند.

سرانجام نصرالله در زندان مرد. بعد از این که امان الله کنترل تمامی کشور را گرفت، خود را موظف دانست که استقلال کامل افغانستان را به دست آورد، اقدامی که منجر به جنگ سوم افغان و انگلیس شد.

امان الله و پان اسلامیسیم

امان الله در اوایل حاکمیتش یک پالیسی اتحاد اسلامی و نظامی

قتل حبیب الله جرقه مبارزه برای کسب قدرت بین نوگرایان اصلاح طلب و نیروهای سنت گرای محافظه کار را در افغانستان زد. امان الله خان، جوان ترین پسر حبیب الله گروهی از طرفداران اصلاح طلب را رهبری می کرد و نصرالله خان برادر حبیب الله، مخالفین محافظه کار را. نصرالله خان نه تنها علیه دسته بریتانیایی در خراسان سلطنتی صحبت می کرد، بلکه علیه تغییرات صنعتی و خصوصاً تغییرات اساسی و بنیادین مقابله می کرد. نتیجه مبارزه برای به دست آوردن قدرت را، بیشتر شرایط سیاسی تعیین می کرد تا ملاحظات ایدئولوژی. مادر امان الله، علیاحضرت، همسر تأثیرگذار و مهم پادشاه مقتول و یکی از کلانهای قدرت مند طایفه بارکزی بود.^۱ مواضع مؤثر او به ظهور چشم گیر در رشد تفکرات سیاسی پادشاه جوان نقش داشت.^۲ تاسیس ۱۳۹۴ علاوه بر این، امان الله والی ولایت کابل بود و در زمان قتل پدرش در کابل حضور داشت. پادگان کابل، وزارت خزانه داری در تحت کنترل ایشان بود.^۳

سرانجام سنت گرایان اشتباهات تاکتیکی فاحش را مرتکب شدند: در یک حالت سردرگمی و نامعلومی قاتل، آنها موفق نشدند که تحقیقات کامل جنایی را شروع کنند و در جلال آباد بدون مشورت سران قبایل با شتابزدگی نصرالله را به عنوان امیر اعلان کردند. این اشتباهات، قدرت امان الله را در جهت حربه سیاسی و روانی تثبیت کرد. امان الله خودش را وارث قانونی پدرش خواند و اطرافیان پدر فقیدش را قاتل معرفی کرده و



آزادی



مسلمانان را دنبال کرد. او بعد از این که به تاج و تخت رسید، تلاش کرد روابط افغانستان را با همسایه بخارا بهبود بخشد. در این ارتباط مادر امان الله نامه یللیق به سید میر عالم خان، امیر بخارا فرستاد که در آن، احیاء همبستگی مسلمین را برای مردم بخارا و افغانستان و مسلمین عالم، اساسی ذکر کرده بود. در این مورد افغانستان حسن نیت خود را نشان داده بود، او نوشته بود که امان الله پیمان یاروسیه بسته و در آن قید شده که روسیه استقلال بخارا را به رسمیت بشناسد.^۵

امان الله در یک سخنرانی به مناسبت اولین سالگرد قتل بلوش، اظهار کرد که او سایه یک فاجعه بزرگ و هولناک را که سراسر دنیای اسلام را فرا گرفته، می بیند و «قدرتهای بزرگ اروپایی نابودی خلافت را به طور اساسی مد نظر دارند».

امان الله از یک مسئله خوشحال بود و آن این که او می گفت که مسلمانان هندوستان که از حمایت هندوها برخوردار شده اند، مشکلات شان را با جهاد مقدس حل کنند یا از سرزمین هندوستان مهاجرت کنند، اگر موضوع خلافت طبق خواست مسلمانان حل نشود. و نیز اظهار داشت که او شخصاً به بریتانیایی ها نامه نوشته و به آنها اطلاع داده است که هیچ مسلمانی دیگر تحمل هر نوع دخالت در امور خلافت را ندارد و بیش از این نمی تواند شاهد این مسئله باشد که خلافت، تسلیم هر نوع حکومت باشد و چنین نوع ترکیب حکومتی سازگار با غرور و مقام افغانستان نیست.

پیشینه
تأسیس ۱۳۹۴

امان الله از ایالت متحده و فرانسه به خاطر عدم نشان دادن میل شان در مشارکت با بریتانیایی بزرگ مبنی بر پالیسی ضد خلافت تشکر و قدر دانی کرد و از روسیه به خاطر پالیسی اش نسبت به دنیای اسلام به گرمی تمجید کرد. او از اده اش را برای حمایت خلافت و شهادت در راه خداوند اعلان کرد و خواهان اتحاد مسلمانان شد. در عین حال امان الله از مسلمین خراست که سعی و تلاش شان را در جهت پیشرفت و ترقی و تجددگرایی اختصاص دهند. و اظهار کرد که تنها تجددگرایی است که دنیای اسلام را از نابودی نجات خواهد داد.^۶

اصلاحات تعلیم و تربیه

اصلاحات عمده امان الله در یک دوره نه ساله حاکمیت او بود. در اوایل فبروری ۱۹۱۹ او این مسئله را روشن ساخت که اهداف نهایی او تبدیل افغانستان به یک کشور مدرن است: «به توفیق خداوند دولت بزرگ ما اقدامات اصلاحی خود را اجرا خواهد کرد و ثابت خواهد کرد که این پلانیها برای کشور و مردم مناسب و مفید هستند. بنابراین دولت و ملت افغانستان شهرت زیادی را در دنیای متمدن امروزی کسب خواهند کرد و به جایگاه مناسب خود در میان قدرتهای متمدن عالم خواهند رسید. اما راجع به سایر مطالب من خداوند را برای لطف و مهربانی اش سپاسگزارم و از خداوند می خواهم که برای سعادت و کامیابی مسلمانان و تمام بشریت کمک کند و از خداوند می خواهم که من را راهنمایی کند تا به تمام آرمان هایم برسم.»^۷

اولین اقدامات اصلاحی او در زمینه تعلیم و تربیه بود و اهمیت زیادی به آن می داد. او برای سازماندهی مجدد و تقویت سیستم تعلیم و تربیه معلمین مصری و ترکی را استخدام کرد و برای استقرار دایمی مأمورین فرانسوی راجع به تعلیم و تربیه در افغانستان مذاکراتی را انجام داد. در ضمن آلفرد فوجیر [Alfred Foucher] یکی از اساتید دانشگاه سوربن در رأس یک هیأت از باستان شناسان فرانسوی در سال ۱۹۲۲ در افغانستان مأموریت یافت تا در جهت یک سیستم جدید برای آموزش عالی طرح بریزد.^۸

سه مدرسه متوسطه (دیرستان) راه اندازی شد که تماماً در امتداد و ردیف مکتب حبیبیه بود. در داخل هر مکتب زبانهای مختلف خارجی تدریس می شد.^۹

بنیاد اندیشه

اولین مدرسه که در سال ۱۹۲۲ تأسیس شد، مکتب امانیه بود که بعد از سقوط امان الله، این مدرسه با نام جدید لیسه استقلال مشهور شد. بعد از مدرسه های فرانسوی، این مدرسه ای نمونه بود و کلاس ها به زبان فرانسوی تدریس می شد. کارمندان این مدرسه عبارت بودند از پنج استاد فرانسوی که یکی از آنها زن بود و دوازده معلم افغانی.^{۱۰} تا سال ۱۹۲۶ این مدرسه امانیه تقریباً ۳۰۰ تا ۳۵۰ دانش آموز داشت.^{۱۱}

در سال ۱۹۲۳ یک مدرسه همانند مدارس آلمان به نام مدرسه امانی تأسیس شد. این مدرسه به نام امان الله اسم گذاری شد و بعداً به مدرسه نجات تغییر نام داد. مدرسه امانی تحت سرپرستی دکتری بود به نام آی وین [Iven] و کارمندان آن عبارت بودند از سه استاد آلمانی و چند معلم

افغانی ۱۲. در یک دوره ۲۶ - ۱۹۲۴ این مدرسه تقریباً صد دانش آموز داشت.^{۱۳}

در تاریخ ۱۹۲۷ سومین مدرسه به نام مدرسه غازی تأسیس شد. در آن، به زبان انگلیسی تدریس می شد. اولین امتحانات لیسانس بین سال در همین سال در مدرسه حبیبیه برگزار شد.^{۱۴}

امان الله به علاوه آنها مدارس دیگری نیز تأسیس کرد، که از میان آنها آنها مدرسی بود در زمینه آموزش زبانهای خارجی، به طور عمده زبان انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، روسی و ترکی و هم چنین مدارس برای آنها کورسهای در زمینه تلگراف، شیشه سازی، خانه سازی و حسابداری برگزار می شد. در ۱۹۲۸ دانشکده ای تأسیس شد دانشجویان آن از میان دانش آموزان فارغ التحصیل دوره متوسطه انتخاب می شدند. بر اساس اقتضای این مدرسه، تعدادی از آنها برای ادامه تحصیل به خارج فرستاده شدند، اما این مؤسسه زود از هم پاشید.^{۱۵}

در سال ۱۹۲۸ طبق اظهار دکتر تبری [Tenebre] مدیر بعدی مدرسه امانیه، چهارده مدرسه متوسطه در کابل وجود داشت، به علاوه یک مدرسه در مرکز هر ولایت. ۱۶ اهداف سیستم جدید تعلیم و تربیه آن گونه که امان الله و محمود طرزی (مشاور با نفوذ و اصلی امان الله در این زمان) توضیح داده اند دو جنبه داشت:

۱- ترویج افکار روشنفکری در افغانستان به عنوان یک دالان اساسی برای رسیدن به اصلاحات موفقیت آمیز و تجددگرایی.

۲- تأمین و تجهیز یک گروه از مدیران توانمند برای خدمت به نظام پادشاهی.

امیر تلاش می کرد تا بی علائگی به تعلیم و تربیه را خاتمه دهد و از دو عامل تشویق و اجبار در جهت تحصیل استفاده کرد و اعلامیه هایی را در محلهای عمومی بدین منظور پخش می کرد و به تمامی کارمندان دولت دستور داده بود که فرزندان شان را به مکاتب بفرستند و الگو برای دیگران باشند و آنها که اطاعت نمی کردند، بعد از تذکر از کار اخراج می شدند.^{۱۷}

اصلاحات اقتصادی و نظامی

امان الله ارتش را تقریباً به طور کل مثل ترکیه و آلمان سازماندهی مجدد کرد. او هم چنین کارخانه ای برای تولید لوازم نظامی تأسیس کرد که مهمات این کارخانه توسط شرکت کروپ [Krupp] آلمان تجهیز می شد. ۱۸ به علاوه تمام هواپیما را از کشورهای روسیه، آلمان و بریتانیا خریداری می کرد. تعداد صد کامیون و موترهای کوچک را در سال ۱۹۲۷ از میلان (منطقه ای در شمال ایتالیا) سفارش داد.

اهداف نهایی او تشکیل یک ارتش جدید دارای هشت لشکر بود. آن گونه که ذکر شده، تعدادی از افغانها برای آموزش پرواز طیاره به روسیه و آسیای مرکزی فرستاده شدند و تعداد دیگری توسط استادهای ایتالیایی که بدین منظور به افغانستان آورده شده بودند، آموزش خلبانی می دیدند و باز هم تعدادی را به فرانسه و ایتالیا فرستادند. هر چند دولت ایتالیایی یک تیم از مشاورین و مربیان ایتالیایی را در سال ۱۹۲۷ برای آموزش لشکر



کارخانه فرستاده بود و آلمان نیز تعدادی از مریبان را فرستاده بود^{۱۹} و تمامی نظارت و آموزش ارتش افغانستان به افسران ترکی سپرده شده، مسئولیت اصلی برعهده یک هیأت به سرپرستی جنرال کاظم پاشا [Gen. Kazimpasha] (رئیس قبلی و مهم ارتش ترکیه) بود. به علاوه پنجاه افسر افغانی برای آموزش عالی به ترکیه فرستاده شده بودند. ۲۰ قبلاً در تاریخ ۲۱-۱۹۱۹ امان الله سعی و تلاش کرده بود که از افسران خدمت نظام ترکیه که در سربازنمایی بودند لیست تهیه کند و آنها را به خانه شان برگرداند. ۲۱ و گروهی از افسران افغانی با یونیفرم جدید مجهز شدند که عبارت بود از کلاه پوست قره کل و کبرینهای مخصوص که تسمه روی شان دارند و چکمه های سواره نظام ترکی. ۲۲ قبایل افغانستان عمیقاً از تلاشهای امان الله مبنی بر ملی کردن سیستم خدمت نظام مثل بقیه کشورها خشمگین شدند. ۲۳ آنها در واقع با هر نوع خدمت نظام مقابله می کردند و مخالف بودند. به این جهت یا احتمالاً به خاطر این که امان الله ارتشی را می خواست که بر تمامی طرفداران فتودال ها و قبائل تفوق داشته باشد، عسکرها به خدمت نظام فراخوانده شده بودند، آن هم عمدتاً از میان اقلیتهای قومی. ۲۴ و این سربازها معمولاً مدت دو سال خدمت می کردند.

قوی ترین ارکان اقتصاد افغانستان تجارت و کارخانه ها دولتی بودند. اگرچه امان الله تعدادی کارخانه جدید و قابل توجه نظیر کارخانه های کبریت و صابون را ساخت و مقدار زیادی ابزار آلات از جاپان و آلمان وارد کرد، ۲۵ این اعتبار کمی به پیشرفت اقتصادی در طول حاکمیتش بخشید، چون او هیچ گونه برنامه منظمی برای توسعه صنعت دنبال نکرد. انواع ماشین از خارج سفارش داده بود، اما وقتی آنها رسید، هیچ کسی نمی دانست که با آنها چه کار کند. افغانستان شده بود یک موزیم و قبرستان از کارخانه ها و ماشین های بلااستفاده. هیچ نوع پروژه مهم صنعتی در افغانستان در سال ۱۹۲۰ تکمیل نشده بود، در زمینه زراعت نیز هیچ نوع اقدام مهم در این دوره وجود نداشت. ۲۶

امان الله و بنیادگرایی مذهبی

ملاها به عنوان یک قشر از جامعه از ابتدا تقریباً از امان الله روی گردان بودند. از سال ۱۹۱۹ به بعد آنها در مقابل خیلی از برنامه های امان الله قرار داشتند که بیشترین آنها آزادی بخشیدن قانونی و اجتماعی به زنان بود. سعی امان الله بر این بود که آموزش (تعلیم و تربیه) زنان را در جامعه تأمین کند و به آنان حق دهد که بدون چادر در جامعه ظاهر شوند که به خصوص این مسئله به مذاق عناصر مذهبی خوشایند نبود. حتی امیر می خواست این حق را به زنان دهد که موهایشان را به مدر روز آرایش کنند، آرایشی که دیکته شده بود و بارسم افغانی برخوردار داشت. آرایش موهای زنان فقط باعث رسوائی و انگ قلمداد می شد. در نظر اکثر ملاها عقیده امیر و دستورات او به مردان افغانی که لباسهای غربی بپوشند، معادل با کفر بود و یکی از مصداقهای بارز مدلل غربی، کالاهای مدل اروپایی بود، و ملاها به خصوص از اجبار پوشیدن چنین لباسهایی خشمگین شده بودند. به علاوه امان الله گامهای مشخصی گذاشته بود که مستقیماً روی ملاها تأثیر کرده بود. به طور مثال او ملاها را اجازه نداده بود که در مکتب دینی دیوبند [Deoband] هندوستان تحصیل کنند. آنها از شغل های مهم و نیز جلسه با برخی از ملاهای آسیای مرکزی منع شده بودند، هم چنین با ملاهایی که به داشتن اعتقادات مذهبی خشک شهرت داشتند. او هم چنان به کار پلش در مورد نگهداری و کنترل موقوفات ادامه داد.

امان الله تلاش می کرد قدرت قانونی ملاها را محدود کند و ملاها را از کنترل تمامی امور تعلیم و تربیه محروم سازد و از اقدامات آنها پیشگیری کند. بنیادگرایان مذهبی احتمالاً از این مسئله راضی نبودند که او در مسجد جامع کابل

قوی ترین ارکان اقتصاد
افغانستان تجارت و
کارخانه ها دولتی بودند.
اگرچه امان الله تعدادی
کارخانه جدید و قابل توجه
نظیر کارخانه های کبریت و
صابون را ساخت و مقدار
زیادی ابزار آلات از جاپان و
آلمان وارد کرد، ۲۵ این
اعتبار کمی به پیشرفت
اقتصادی در طول حاکمیتش
بخشید، چون او هیچ گونه
برنامه منظمی برای توسعه
صنعت دنبال نکرد. انواع
ماشین از خارج سفارش داده
بود، اما وقتی آنها رسید،
هیچ کسی نمی دانست که با
آنها چه کار کند. افغانستان
شده بود یک موزیم و
قبرستان از کارخانه ها و
ماشین های بلااستفاده. هیچ
نوع پروژه مهم صنعتی در
افغانستان در سال ۱۹۲۰
تکمیل نشده بود، در زمینه
زراعت نیز هیچ نوع اقدام
مهم در این دوره وجود
نداشت.





برای نماز و کمک به مردم افغانستان و اسلام حضور یابد. امان الله از مناسبتها استفاده می کرد و علیه سوء استفاده از دین و تبعیضات و تعصبات مذهبی که به نام اسلام حمایت و پشتیبانی می شدند، سخنرانی می کرد. شهرت یابی امان الله در بخشهایی از عالم اسلام به عنوان مدافع اسلام و همبستگی مسلمانان بدین منظور بود که او می خواست مخالفت ملاها را در داخل افغانستان کاهش دهد. بر عکس پیمانهای دوستی امیر با ترکیه و فارس (ایران) به عنوان کشورهایی که پالیسی تجددگرایی و سکولاریزم را ترغیب می کردند، مانع بود برای پان اسلامیزم من حیث یک آرمان سیاسی و در این میان، فقط موضع امان الله را تضعیف می کرد. به علاوه تصور امان الله از دانش و تمدن جدید باعث شد که دهها پیمان مهم و غیر مهم را امضا کند تا افغانستان را در جامعه جهانی مکانی امن نشان دهد.

سقوط امان الله

در سال ۱۹۲۸ امان الله از حمایت عمومی کمی برخوردار بود. گرفتن مالیات و اقدامات اصلاحی او باعث شده بود که جمعیت شهری به علاوه زارعان و بنیادگرایان مذهبی و اکثر از قبایل افغانستان از او روی برگردانند. اصلاحات اجتماعی او مرکز و عامل اصلی حملات علیه او شده بود که اکثر آنها اتهامات شخصی بود. مخالفین او طرفداری اش از اسلام را مورد خنده و سؤال قرار داده بودند و بعد از ملاقات رسمی او با پاپ، شایعه شده بود که او از اسلام منحرف شده و به آئین کاتولیک روم پیوسته است. در مورد توافقات امیر با فرانسه و آلمان و بالاخص بریتانیای بزرگ تحلیل این بود که آنها در جهت منافع افغانستان نبوده است. سفر امان الله به اروپا به شدت مورد انتقاد قرار گرفت. شایعه ای پخش شده بود که این سفر یک میلیون پوند خرج داشته و امیر در اروپا مرکب اعمال بی دینی شده؛ دانس کرده، شراب نوشیده و حتی گوشت خوک خورده است. و نیز ملکه بدون چادر به کشورهای خارجی سفر کرده بود که این را سنت گرایان بی حرمتی به خودشان قلمداد کرده بودند. به علاوه عکس ملکه در بسیاری از روزنامه های فارسی مثل «ستاره ایران» و «کوشش ایران» چاپ شده بود. همین طور سنت گرایان به دستور اداری امیر که روز تعطیلی را پنجشنبه اعلان کرده بود، اعتراض داشتند. و از نظر آنان این یک عمل ضد دینی بود، به خاطر این که از فضای اسلامی و اهمیت و قداست روز جمعه کاسته می شد.

تحت چنین شرایطی، امان الله مرحله ای جدید از اصلاحاتش را بعد از برگشت از اروپا اعلان کرد و این موضوع بی نهایت وضعیت خطرناکی را ایجاد کرد. خطر هنگامی تشدید شد که در تن از رهبران برجسته مذهبی افغانستان، حضرت صاحب شویبزار و پسر برادرش را به جرم ایجاد آشوب و جمع آوری مدارک و امضاء برای دادخواست و شکایت علیه اصلاحات امیر زندانی شده بودند.

بعد از قیامهای قبایل و حملات بی دربی بجهت سقاء و با همدستی سنت گرایان، امان الله مجبور شد که با مخالفین مذاکره کند تا ناچ و تخش را از سقوط نجات دهد. همین طور او مجبور شد بیشترین اصلاحات

اجتماعی اش را قطع کند و تمامی اقدامات اداری جنجالی اش را معطل کند.

سرانجام تمامی امتیاز دادن ها و دست برداشتن از اصلاحات و مذاکره سودمند واقع نشد در ۱۲ جانوری ۱۹۲۹ حمله دیگری نیروهای بیجهت سقاء علیه شهر کابل شروع شد که در نتیجه آن امان الله استعفا کرد و دلیلش را چنین اظهار داشت: «سعادت کشور ایجاب می کند که من باید از پرداختن به امورات ملت عقب نشینی کنم برای این که تمامی آشوب ها و خونریزی ها مربوط به بیزاری همگانی نسبت به من است.» او سلطنت را به برادرش عنایت الله سپرد. بعداً عنایت الله نیز استعفا داد و بجهت سقاء اعلان پادشاهی کرد.

دلایل سقوط

تاریخ نویسان تحلیلیها و تفاسیر مختلفی در علل سقوط امان الله ذکر کرده اند. اکثر این تحلیلیها در بررسیهای مختلف تاریخی مسلماً واضح نیستند. اغلب آن نظریات مانع شده که یک مطالعه انتقادی صورت بگیرد. بدین معنی که همه واقعه های دخیل در سقوط به صورت شفاف بیان شود. و آنها اهمیت فاکتورهای مهم اجتماعی، اقتصادی داخلی را که خیلی تأثیر گذار در حادثه ۱۹۲۸ بودند ذکر نکرده اند.

مقامات شوروی از ابتدا تاکنون تأکید زیادی روی یک مسئله داشتند و آن این که «فاکتورهای خارجی در پدید آمدن تحولات ۱۹۲۸ سرعت بخشیده اند» و بیشتر سقوط امان الله را به دسیسه های بریتانیایی ها نسبت داده اند. آنها بجهت سقاء را ضد جماهیر شوروی و طرفدار مرتجعین مسلمان بسمچی و یک مزدور در جهت منافع سیاسی بریتانیا قلمداد کرده اند، ولی بریتانیاییها کاملاً این اتهامات را رد می کنند و ادعای بی طرفی دارند. این اتهامات مذکور تنها در مطبوعات شورویها محدود نمی شد، بلکه در مطبوعات آلمان و فرانسه نیز به طور قابل ملاحظه ای نوشته می شد و علت عمده سقوط امان الله را در دخالتهای بریتانیایی ها می دانستند. حتی روزنامه های بریتانیا مثل دیلی هرالت [The Daily Herald] که به گرمی از اصلاحات امان الله حمایت می کرد و دیلی نیوز [The Daily News] نسبت به فعالیتهای محرمانه دولت بریتانیا

سقوط امان الله و قیام بجهت سقاء موانع جدی در مسیر تجددگرایی بود. بنیادگرایی مذهبی و قبایل، دو نیرویی بودند که بیشتر سبب سقوط امان الله شدند و نیز بخشهای قابل توجه از مشکلات اقتصادی، اداری و قانونی که از عبدالرحمان و حبیب الله به جا مانده بود ضمیمه موانعی شد که بر امان الله تحمیل شد.

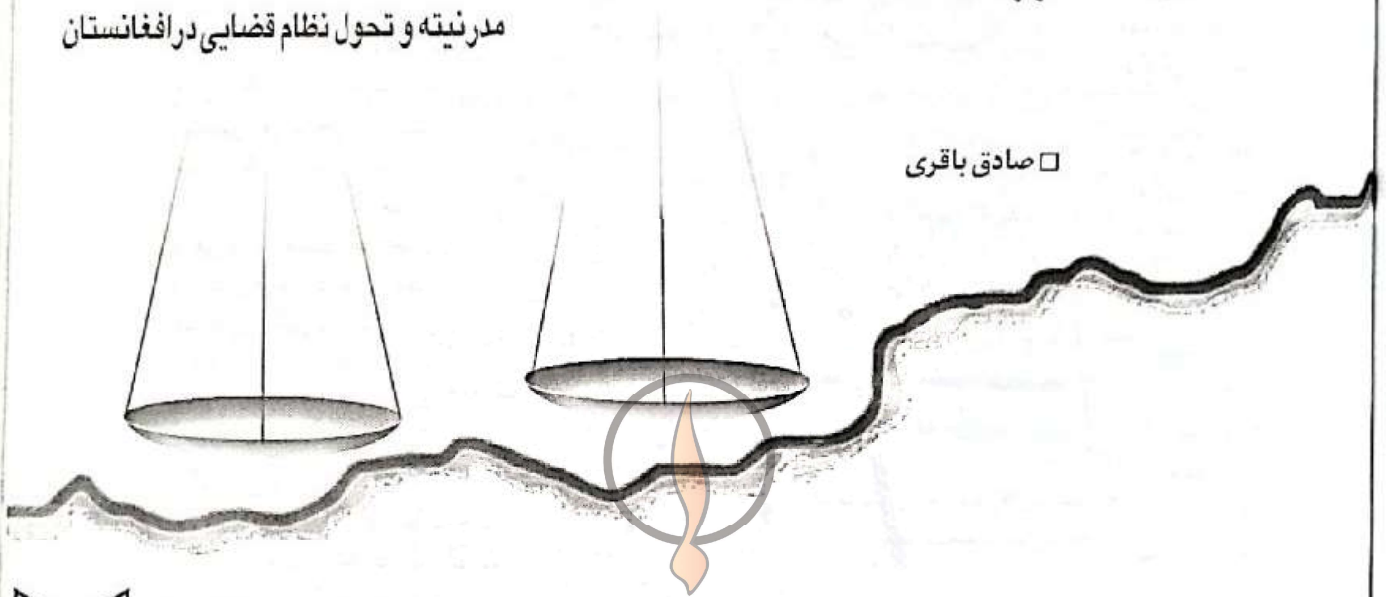
سرانجام افغانستان در پی جنگ داخلی و حکومت بجهت سقاء در هرج و مرج و بی قانونی فرو رفت و غرق شد و اغلب دست آوردهای امان الله از بین رفت. یک رؤیای هیجان انگیز محو و نابود شد.



مدرنیته و تحول نظام قضایی افغانستان

مدرنیته و تحول نظام قضایی در افغانستان

□ صادق باقری



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴



خط سوم، شماره سه و چهار / ۸۹

دینی و اصول و ضوابط اخلاقی مردم سازگاری ندارد. عده‌ای دیگر در وجود وی چهره اصلاح طلب بزرگی را می‌بینند که بیان‌کننده مدرنیسم در افغانستان است. در این برداشت، امان‌الله و یاران نواندیش او سر سلسله جریان نوگرایی و ترقی خواهی در کشور هستند. او شخصی است آشنا با تمدن غرب، آگاه از راز و رمز ترقی و توسعه جوامع بشری که از سر اخلاص و دردمندی سعی دارد موانع جدا افتادن افغانستان از قافله تمدن بشری را برطرف سازد. او که در عین تجددگرایی به دیانت اسلام و عنعنات ملی نیز وفادار است، به کمک عده‌ای از یاران روشنفکر خود و تنی چند از عالمان نواندیش دینی «می‌کوشد تا بر خرابه نظام کهنه قبایلی

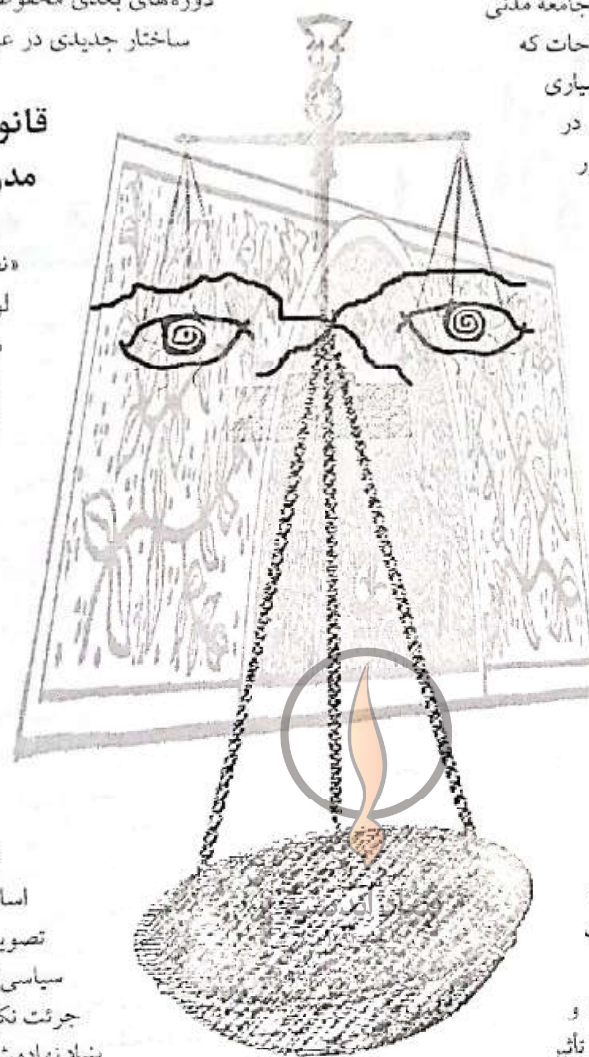
در مورد امان‌الله خان دو برداشت متفاوت وجود دارد؛ برخی از وی تصویر شاه جوان و بی‌الهیوسی را در ذهن دارند، با اندیشه‌ها و افکار رؤیایی و بیگانه با واقعیت‌های آن روز افغانستان که تحت تأثیر برخی از جلوه‌های تمدن غرب، عنان اختیار از کف داده و بی‌تابانه تلاش می‌ورزد با تقلید از کورگورانه از آداب و سنن غریبان، به زعم خود، راه کشور را برای رسیدن به اوج پیشرفت و ترقی، به سبک جوامع غربی هموار سازد. طرح‌های اصلاحی‌ای که او ارائه می‌دهد (تغییر لباس سنتی به مدل اروپایی، ایجاد مراکز آموزشی مختلط، رفع حجاب، تغییر روز تعطیلی از جمعه به پنجشنبه و...) هم ناشیانه و نهخته است و هم با عنعنات ملی، مقررات

و خان سالاری کشور، شالوده یک دولت کارآمد و اداره عصری را بریزد. و آخرین دست آوردهای تمدن بشری، از قبیل پست، تلفن، تلگراف، قطار و ابزارهای شهرسازی و راه سازی جدید و... را به سرعت وارد افغانستان کند؛ به جای حکومت اشخاص و سلیقه ها، حاکمیت قانون را استقرار بخشد؛ اصول آزادی، دموکراسی و برابری شهروندان را بر اساس شور ملی (نظامنامه اساسی) در کشور تثبیت کند و با تعمیم نظام آموزش همگانی، گشایش مکاتب و مدارس جدید و نشر جراید، زمینه های توسعه فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را فراهم آورده و زیربنای یک جامعه مدنی مدرن را اساس گذاری کند. اما این اصلاحات که از رأس هرم قدرت آغاز شده، به مذاق بسیاری از لایه های مقتدر اجتماع که به نحوی در قدرت سهیم بودند و از اصلاحات متضرر می شدند، از جمله فیودالها، خوانین، مالایان سنتی، عشیره محمدرزایی و... خوش نیامد. مداخلات خارجی، فساد اداری برخی از مدیران دولتی و... مزید بر علت شد. عناصر فرصت طلب بر اساس منافع شخصی و قشری خود و با استفاده از کم تجربگی اصلاح طلبان و بزرگ نمایی برخی از جنبه های فرعی و کم اهمیت اصلاحات، توده های عوام را علیه برنامه های اصلاحی تحریک نموده و سرانجام توانستند کشور را به دوران قبل از اصلاحات بازگردانند.

در این دو دیدگاه، یک نکته مشترک وجود دارد؛ این که امان الله خان و یاران او کاری از پیش نبردند. آنها به سرعت با مقاومت گسترده مسلحانه مواجه شدند. دولت سقوط کرد و برنامه اصلاحات بی فرجام ماند.

جنبش نوگرایی عصر امان الله خان و برنامه های اصلاحی او، کم تر از زاویه تأثیر پایداری که بر ساختارهای سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، حقوقی و... افغانستان بر جای گذاشت، مورد بررسی قرار گرفته است. واقعیت این است که نخستین جنبش نوگرایی و استقلال خواهی افغانستان که به استقرار نظام پادشاهی امائی انجامید، هم به لحاظ تئوریک و هم به لحاظ برنامه های عملی، از ضعفهای فراوانی رنج می برد. عامل عمده سقوط حکومت را نیز بیشتر باید در ضعفها و

نقصهای آن جستجو کرد. اما در عین حال، این حکومت تا آنجا که گسترده ای نیز در عرصه های مختلف حیات جمعیتی کشور، خود بر جای نهاد، یکی از این عرصه ها، عرصه حقوقی و قضایی است. بارزترین شاخصه دوره حکومت امان الله خان، قانونگرایی آن است. برخی معتقدند کار دولت او در این زمینه به افراط کشید. این دوره نقطه عطفی در تاریخ افغانستان محسوب می شود. اصلاحاتی که در دوره کوتاه حکومت وی در نظام حقوقی و قضایی کشور به وجود آمد، علی رغم غلبه قهرآمیز مخالفان و سقوط حکومت او، همچنان در دوره های بعدی محفوظ ماند^۱ و مبنایی شد برای شکل گیری ساختار جدیدی در عرصه حیات حقوقی و قضایی کشور.



کاستیهای خود آن جست و جو کرد. اما در عین حال، این حکومت تا آنجا که گسترده ای نیز در عرصه های مختلف حیات جمعیتی کشور، خود بر جای نهاد، یکی از این عرصه ها، عرصه حقوقی و قضایی است. بارزترین شاخصه دوره حکومت امان الله خان، قانونگرایی آن است. برخی معتقدند کار دولت او در این زمینه به افراط کشید. این دوره نقطه عطفی در تاریخ افغانستان محسوب می شود. اصلاحاتی که در دوره کوتاه حکومت وی در نظام حقوقی و قضایی کشور به وجود آمد، علی رغم غلبه قهرآمیز مخالفان و سقوط حکومت او، همچنان در دوره های بعدی محفوظ ماند^۱ و مبنایی شد برای شکل گیری ساختار جدیدی در عرصه حیات حقوقی و قضایی کشور.

قانون اساسی نخستین تحفه مدرنیته

تدوین قانون اساسی تحت عنوان «نظامنامه اساسی» و تصویب آن در لویه جرگه بزرگ پغمان نخستین و شاید مهم ترین تحفه ای بود که جنبش نوگرایی برای مردم کشور ما به ارمغان آورد. با طرح قانون اساسی، نخستین بار برای تنظیم روابط اجتماعی و اداری کشور سخن از قانون مکتوب و معینی به میان آمد که فراتر از اراده پادشاه بود. در نظامهای گذشته افغانستان مثل نوع نظامهای سلطنتی مطلقه بلاد عالم، چیزی جز اراده مطلق العنان پادشاه بر جان و جهان مردم حکم نمی راند. قانون چیزی بود که شاه می فرمود، نه چیزی که شاه باید بدان پایبند می بود. بر اساس میثاق ملی ای که در پغمان به تصویب رسید، تعریف قانون در فرهنگ سیاسی کشور تغییر کرد و دیگر هیچ حاکمی جرئت نکرد این سنت خجسته را که در پغمان بنیاد نهاده شده بود، منسوخ اعلان کند. بحث بر سر این نیست که قانون اساسی مصوب ۱۳۰۱ (نخستین قانون اساسی کشور) با معیارهای یک قانون اساسی مدرن و شایسته آن روز منطبق بود یا خیر. نکته مورد ادعای این است که نوگرایان و اصلاح طلبان دهه سوم قرن بیست کشور ما، با توجه به شرایط آن روز کشور گامی بس بزرگ را در این زمینه برداشتند. قانون اساسی مصوب ۱۳۰۱ علی رغم همه ضعفها و کاستیهایی که در خود داشت، مشتمل بر چندین اصل برجسته و مترقیانه بود. به عنوان مثال به



دیروز و امروز احزاب افغانی



نقاشی واقعیت

مفهوم حزب: احزاب سیاسی یکی از عمده‌ترین دستاوردها و جریان‌ات تکاملی در عرصه حیات سیاسی انسانها به ویژه طی قرون نوزدهم و بیستم عیسوی به شمار می‌رود. اما احزاب سیاسی چه هستند و چه نقشی در تحولات جامعه بازی می‌کنند؟ از طرف اندیشمندان علوم سیاسی، احزاب سیاسی هم به صورت مظلوبانه یعنی با عنایت به مظلوبها، ارزشها و اولویتهای مورد نظر تحلیل گر، و هم به صورت تشریحی یعنی با توجه به حوزه فعالیتهایی که احزاب عملاً درگیر آن هستند، تعریف شده است.

طبق رویکرد مظلوبانه: احزاب سیاسی را می‌توان «جریانانی در جهت و جوی یافتن برنامه‌ها، سیاستها و خط مشی‌هایی تازه برای بیان آرمانهای شهروندان و تحقق این آرمانها» دانست.^۱

اما به اساس رویکرد تشریحی که با نقطه نظرات «ماکس وبر» بیونندی نزدیک دارد، «احزاب سیاسی جریانانی هستند که همواره در صدد کسب قدرت و مرفعت اند.»^۲

در هر دو نوع تعریف، حزب سیاسی به مثابه یک جریان یا تشکیلاتی تعریف یا در نظر گرفته می‌شود که اعضای آن در تعامل دایمی و مستمر با یکدیگر به سر می‌برند. به تعبیر پیگیان اندیشمند حزب سیاسی عبارت است از هر گروهی که عضویت در آن آزاد و باز بوده و به طور بالقوه با کل گستره امور مبتلا به جامعه در ارتباط است.

لذا احزاب بر خلاف بسیاری از انجمنهای ترویجی، ضرورتاً باید دارای اهداف، برنامه‌ها و سیاستهای عمومی باشند و بر خلاف انجمنهای حمایتی در عضوگیری و جذب نیرو با محدودیت و مانع روبه‌رو نیستند، بلکه بسیار آزاد و باز عمل می‌کنند.

به دلیل عمومی و کلی، بدون اهداف و برنامه‌های احزاب و باز بودن سیستم عضویت در آنها، احزاب غالباً خوارستار کسب قدرت بوده و به طور جندی به فعالیتهای سیاسی روی می‌آورند.



علاوه بر این، احزاب خود را به مسایل کوتاه مدت محدود و مقید نمی کنند، بلکه به کلیه امور و تصمیمهای موجود در سطح ملی علاقه مندند. لذا هر سازمان برای آن که بتواند از ویژگیهای لازم و کافی برخوردار باشد تا بتوان آن را یک حزب سیاسی به شمار آورد، باید یکی از اهداف خود را «فرستادن» یا «قرار دادن» نمایندگان مورد وثوق خود به پستها و مناصب دولتی و حکومتی قرار دهد.

احزاب به معنای کلاسیک آن از لین بار در نیمه اول قرن هفدهم بین سالهای ۱۶۳۰ تا ۱۶۷۰ در قالب دو حزب «تدری» و «ویگ» در کشور انگلستان سر برآوردند. اما این ایالات متحده آمریکا بود که نخستین احزاب نوده ای در آن شکل گرفت. احزاب سیاسی دارای موقعیت توده ای در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۸۰۰ عیسوی در آمریکا ظهور یافتند. از آن پس در اغلب کشورهای اروپای غربی و به تدریج در سایر قاره ها احزاب وارد صحنه رقابتهای سیاسی شدند، به صورتی که امروزه کشورهای اندکی وجود دارند که احزاب در آن نقشی نداشته باشند.

گرچه آقای بصیر احمد دولت آبادی از فعالیت دهها حزب در تاریخ معاصر افغانستان نام برده است،^۳ اما با مروری به نحوه عملکرد، ساحت فعالیت و اهداف این گروهها، قاطعانه می توان ادعا کرد که بسیاری از آنها نه حزب، بلکه در واقع از جمله گروههای فشار یا گروههای ذینفع بوده اند و یا این که عرصه فعالیتشان اهمیت چندانی در سطح ملی نداشته است. بنابر این از موضوع بحث ما خارج می باشند، هر چند به انگیزه روشن تر شدن سرچشمه های فکری پیدایش احزاب و تشریح اوضاع سیاسی دوره های معینی، اشاراتی به گروههای غیر حزبی هم شده است. ذکر این نکته لازم است که اطلاق عنوان «حزب» بر گروههای مشخص در این مقاله نیز با تسامح صورت گرفته است، و گر نه مشخص است که در تاریخ معاصر افغانستان اصولاً نظام چند حزبی استوار نمانده است تا احزاب به سطحی از اهمیت در عرصه سیاست ملی دست یافته باشند و این اهمیت را در قالب پدیده های قدرت، ثبات و جمعیت متجلی ساخته باشند.

با توجه به تعریفی که از مفهوم حزب ارائه شد، گروهی مانند جمعیت سری که جنبش مشروطیت اول نیز نامیده شده و طی سالهای ۱۲۸۲ الی ۱۲۸۸ هجری شمسی در زمان امارت حبیب الله خان فعال بود و همین طور جریانی که به صفت مشروطیت دوم نامیده شده علی الرغم آن که آقای عبدالحی حبیبی از آنها به نام حزب یاد کرده است، به عنوان حزب سیاسی شناخته نمی شوند؛ زیرا جنبشهای مذکور اولاً در صدد کسب قدرت نبوده و تنها در جهت آوردن اصلاحاتی در نحوه اعمال حاکمیت تلاش می کردند و ثانیاً برنامه ها و عملکردهای تشکیلاتی آنها از چشم عموم مردم پنهان و در دایره بسیار کوچکی محدود بوده است. اما نظر به این که مرامهای اساسی و نتایج برنامه های کاری جنبشهای مذکور به ویژه مشروطیت دوم تأثیرات مهمی بر طرز اداره و تغییر سیاست کشور و مبنای فکری بنیان گذاران اولین احزاب سیاسی افغانستان گذاشت، فضای حاکم در آن زمان را به طور فشرده مروری می کنیم. زمینه های رویارویی مشخص جریانهای سیاسی عصری در عرصه قدرت افغانستان در واقع در اولین دهه قرن بیستم عیسوی در زمان امارت

حبیب الله خان شکل گرفت. با این توضیح که اطلاق اصطلاحات «اصلاح طلب» و «محافظة کار» به دو جریان عمده آن دوره مفهوم خاص خودش را دارد. می توان گفت که سر دسته جناح محافظه کار سردار نصر الله خان برادر امیر بود که از انزوای افغانستان طرفداری می کرد، و محور جناح اصلاح طلب سردار عنایت الله خان فرزند جوان امیر بود که اصرار به ارتباط بیشتر با جهان خارج به ویژه انگلستان داشت.

امیر محمد صدیق فرهنگ در این رابطه می نویسد: «تا وقتی که امیر شخصاً به هند مسافرت نکرده بود، در حد وسط بین این دو قرار گرفته و توازن را حفظ می کرد، اما در نتیجه مسافرتی که در سال ۱۹۰۷ صورت گرفت، قلباً به دسته طرفدار انگلستان پیوست، زیرا مرام آن درباره وارد کردن بعضی از وجوه تمدن جدید با طبیعت او سازگار بود.»^۴

بدین صورت زمینه برای تشکیل «جمعیت سری ملی» که میر غلام محمد غبار از آن به صفت «حزب سری سیاسی» نام می برد، فراهم شد. مرام این جمعیت را که متشکل از روشنفکران خارج و داخل دربار بود، علاوه بر تبدیل رژیم مطلق ائمانی به یک حکومت مشروطه، تحصیل استقلال افغانستان و نشر فرهنگ و تمدن جدید در کشور تشکیل می داد. اما امضای مقوله نامه بین روس و انگلیس راجع به افغانستان که همزمان با سفر حبیب الله به هند انجام یافت، به تدریج اثرات معکوسی بر روحیه امیر گذاشت و به تعبیر آقای فرهنگ دسته خوبی برای تبر نصر الله خان و سایر سرداران محافظه کار فراهم کرد. فرهنگ می نویسد: «آنها به امیر حالی کردند که منفعت کشور در همان سیاست انزواجویی و حداقل رابطه با دنیای خارج است. به این صورت... نقشه تأسیس وسایل مواصلاتی جدید به تعویق افتاد.»^۵

موج دوم اصلاح طلبی در سال ۱۲۹۰ شمسی و با انتشار مجلد جریده سراج الاخبار به مدیریت محمود طرزی به وجود آمد که مضمون اصلی آن را ناسیونالیسم آمیخته با پان اسلامیزم و مجادله با استعمار تشکیل می داد. به عقیده آقای غبار اصلاح طلبان لیبرال درباری خود قدرت حرکتی نداشتند، جز آن که در دور یکی از اعضای خاندان شاهي جمع شدند و یگانه شخصی که در خاندان شده مورد توجه آنان قرار گرفت، عین الدوله امان الله خان بود. عین الدوله به زودی در رأس یک حلقه متجدد درباری قرار گرفت و بعدها با افسران بزرگ اردو در تماس آمد. او توانست نایب السلطنه را به حیث رئیس این جمعیت سری شامل نقشه کودتایی نماید که در نظر داشت، یعنی امیر حبیب الله خان در جلال آباد توسط عسکر از بین برده شده و جایش به نایب السلطنه داده شود.

غبار در عین حال خاطر نشان می سازد که امان الله خان اقدامات مذکور را در حالی انجام می داد که می دانست کاکایش نایب السلطنه بعد از حصول سلطنت یک قدم در راه ترقی و تحول کشور بر نخواهد داشت.^۶

عبدالحی حبیبی از این موج اصلاحی که با خشونت سرکوب شده به صفت مشروطیت دوم نام برده می گوید: «مشروطیت دوم از جهت تشکیلاتی و کمی، یک حزب متشکل و حاوی بر اکثر مردم مملکت نبود، ولی به لحاظ نتیجه و اثرافکنی و تغییر سیمای سیاست و طرز اداره در نهایت اهمیت بود، زیرا... جوانان مبارز این حرکت ملی، سرچشمه



اولین هسته‌های حزبی به مفهوم کلاسیک آن در
آستانه انتخابات ولسی جرگه و مشرانو جرگه در
سال ۱۳۴۴ پدید آمد. در این انتخابات از یک سو
برای اولین بار به کاندیداها فرصت داده شد که پیش
از موعد رأی‌گیری در بین مردم به تبلیغات بپردازند
و از سوی دیگر علی‌رغم آن‌که قانون احزاب هنوز به
میان نیامده بود، یک عده اشخاص که به سازماندهی
گروه‌های سیاسی دست زده بودند، فعالانه در
انتخابات مذکور شرکت کردند.

امور مملکت را تصفیه نموده و بعد از کشتن امیر حبیب‌الله، زمام اداره را
به اعلان امارت شاهزاده امان‌الله خان و استقلال افغانستان، به دست
گرفتند.^{۷۰}

امان‌الله خان توانست استقلال افغانستان را به دست آورد که در نتیجه
آن مناسبات سیاسی، تجارتي و فرهنگی با کشورهای مختلف قایم گردید
و دروازه‌های کشور بر روی افکار و تکنیک عصری باز شد و معارف
محدود کشور گسترش یافت. با این حال وی به تحقق مشروطیت واقعی
تن نداد و حتی زمانی که در سال ۱۳۰۷ تحت فشار اصلاح‌طلبان، سردار
شیر احمد خان را به تشکیل کابینه مأمور ساخت. به اعتقاد اکثر مورخان
افغان نظر به جاه طلبی مفرطی که داشت، ترجیح می‌داد خودش این وظیفه
را اجرا نماید. شاید به همین دلیل بود که فردی را به عنوان رئیس‌الوزرا
انتخاب کرد که فاقد پایگاه سیاسی قدرتمند در مرکز بود.

آقای فرهنگ در این رابطه می‌نویسد: تعیین صلا‌اعظم یا
رئیس‌الوزرا به ذات خود فکر معقول و بابرنامه مشروطیت که شاه ادعای
تطبیق آن را داشت، موافق بود، اما چون در آن هنگام دو جریان سیاسی
مشخص تحول طلب و محافظه کار در کشور وجود داشت که رهبری آن
غیررسمی دسته اول با محمد ولی خان و قیادت باز هم غیررسمی دسته
دوم با محمدنادر خان بود، بایستی مقام صدارت به یکی از این دو تن
تفویض می‌شد تا کابینه را از بین همکاران خود تشکیل می‌داد و با این که
کار تعیین صلا‌اعظم که برای مدت نه سال به تعویق افتاده بود، باز تا
تأسیس اولین پارلمان ملتوی می‌ماند.^{۸۰}

یکی از مهمترین دستاوردهای دوره حکمرانی امان‌الله خان تصویب
اولین قانون اساسی در افغانستان است که از جانب هشتصد نفر از ارکان
دولت و سران قبایل تحت عنوان لویه جرگه جلال‌آباد در سال ۱۳۰۲
صورت گرفت. به موجب این قانون، برای بار اول در تاریخ افغانستان
قدرت شاهی توسط قانون و مؤسسات سیاسی مثل هیأت وزرا، شورای

دولت و محاکم محدود گردید و موارد معینی از حقوق سیاسی افراد
آزادی بیان و نشریات با مصونیت مسکن و محرمیت مکاتبات تأمین شد
در لویه جرگه بعدی (۱۳۰۷) مطالب مهم دیگری مثل تأسیس پل‌لما
انتخابی، امشاح‌گیری از ملایان و امثال آن هم تصویب شد. اما نکته
مهمی که در هیچ یک از مصوبات این لویه جرگه‌ها به آن اشاره مشخص
نشد، آزادی و مشروطیت دادن به فعالیت احزاب بود.

بنابراین می‌توان گفت در واقع اولین حرکت ملموس در جهت
بنیان گذاری احزاب سیاسی در زمان صدارت شاه محمود خان صورت
گرفت، یعنی پس از طی مرحله اغتشاش بچه سقا و مراحل قدرت
اختناق آمیز نادر خان و بعد برادرش هاشم خان، شاه محمود خان پس از
آن که به صدارت رسید تا حدودی از فضای اختناق آلود کاست و زمینه را
برای فعالیتهای سیاسی فراهم کرد، به طوری که در سال ۱۳۲۸ از
مداخله در انتخابات شورا آن گونه که در عصر صلا‌اعظم قبلی معمول
بود، خودداری کرد.

آقای فرهنگ وضعیت جناح بندیها در داخل مجلس مذکور را چنین
شرح می‌دهد: به زودی و کلاً در سه دسته تقسیم شدند. دسته اول خلون
سی نفر آزادی خواه که می‌خواستند شورا وظایفش را به شیوه پارلمان
یک کشور مشروطه اجرا نموده حکومت را در کارهای خلاف قانون
مورد سؤال و انتقاد قرار دهد. آنان از جمله بیگاری یعنی کار اجباری
بلون مزد برای دولت و حواله غنه بالای مالیه دهندگان را از حکومت
تقاضا کردند.

دسته دوم مرکب از اکثریت محافظه کار که در اغلب موارد به دستور
حکومت رفتار می‌کردند و بالاخره دسته کوچک اما فعال دیگری مرکب
از کارمندان سابق دولت که هدفشان ضعیف ساختن حکومت شاه محمود
خان و مساعد ساختن زمینه جهت تشکیل کابینه جدید از جانب داوود



خان بود. ۱۳۲۹ مجلس شورا قانون مطبوعات را که برای جراید و نشریات اجازه انتشار و آزادی محدود می داد به تصویب رساند و همزمان غیر دولتی اجازه انتشار و آزادی محدود می داد به تصویب رساند و همزمان با آن یک تعداد حلقه های سیاسی توسط روشنفکران در کابل و سمت مشرقی و قندهار بنیان گذاری شد. از نظر قدمت تاریخی اولین حلقه سیاسی که به میان آمد، «ویش زلمیان» بود که در تأسیس آن عمدتاً نویسندگان پشتو زبان سهم داشتند. حلقه دوم در محور جریده «وطن» شکل گرفت و حلقه سوم به ابتکار دکتر محمودی پیرامون جریده «ندای خلق» تأسیس یافت. از نظر فلسفه سیاسی هر سه جمعیت با تفاوتهایی در ساختار و شدت و ضعف در عمل، اصولاً از دموکراسی به شکل دولت پادشاهی مشروطه طرفداری می کردند.

در این هنگام جمعیت نیمه علنی دیگری هم با عنوان اتحادیه آزادی پشتوستان پی ریزی شد که رهبری آن را غلام حیلر خان عدالت به عهده داشت از جانب داوود خان که بنیان گذار واقعی آن تلقی می شود، حمایت می شد.

از جمله بنیان گذاران ویش زلمیان می توان به نور محمد تره کی اشاره کرد. همین طور می توان از ببرک کارمل نام برد که از جمله فعالان اتحادیه آزادی پشتوستان بود. در سال ۱۳۳۲ زمانی که سردار داوود خان به صدارت رسید، مجدداً فعالیتهای سیاسی محدود شد. وی باین استدلال که دموکراسی در جامعه عقب مانده چانس کامیابی ندارد، این شعار را مطرح کرد که اول انکشاف اقتصادی و بعد دموکراسی.

اولین هسته های حزبی به مفهوم کلاسیک آن در آستانه انتخابات ونسی جرگه و مشرانو جرگه در سال ۱۳۴۲ پدید آمد. در این انتخابات از یک سو برای اولین بار به کاندیدها فرصت داده شد که پیش از موعد رأی گیری در بین مردم به تبلیغات بپردازند و از سوی دیگر علی رغم آن که قانون احزاب هنوز به میان نیامده بود، یک عده اشخاص که به سازماندهی گروههای سیاسی دست زده بودند، فعالانه در انتخابات ملگور شرکت کردند.

نور محمد تره کی، ببرک کارمل و میر اکبر خیبر که در جریان سال ۱۳۴۳ یک عده افراد جوان تر را به سوی ایدئولوژی مارکسیست-لنینست جلب کرده بودند. آنها در زمستان همان سال مجلسی را با شرکت تقریباً سی تن، به نام کانگرس نخستین حزب دموکراتیک خلق در خانقین نور محمد تره کی واقع در کارته چهار کابل منعقد ساختند.

تقریباً در همان اوان، جمعیتی به رهبری انجنیر غلام محمد قریه به میان آمد که بعدها نام «افغان سوسیال دموکرات» را اختیار کرده جریده «افغان ملت» را با مرام ملیت خواهی قومی پشتون در داخل، و ادعای سرحدات افغانستان در خارج نشر کرد.

در عین حال خلیل الله خلیلی که در آن وقت وظیفه مشاوره ظاهر شاه را به عهده داشت، به تأسیس حزبی به نام «وحدت ملی» معروف به زورنگار دست زد که مرام محافظه کارانه با گرایش اسلامی داشت و اعضای آن بیشتر ملاکان اطراف و صاحبان رسوخ بودند.

حزب وحدت ملی که بر اساس مصالح و منافع تعریف نشده و مبهم ملی-ملتهبی شکل گرفته بود پس از خارج شدن خلیلی از آن، به زودی

از هم فروپاشید و اعضای آن متفرق شدند. اما دو حزب دیگر به تعاقبشان عمق و وسعت بخشیدند، به ویژه حزب دموکراتیک خلق که هسته گذاران آن قبلاً یا سازماندهی مظاهرات محصلان در روز سوم عقرب سال ۱۳۴۱ توانسته بودند یک مانور سیاسی موفقیت آمیز را در کارنامه خود به ثبت رسانند. عملیه ای که در نهایت به صورت غیر مستقیم به استعفای دکتر محمد یوسف صدراعظم وقت منجر شده بود. اما این حزب در سال ۱۳۴۶ به دو گروه انشعاب یافت، یکی به رهبری نور محمد تره کی و دیگری به رهبری ببرک کارمل.

همزمان با انشعاب حزب دموکراتیک خلق، محمد هاشم میوندوال که کرسی صدارت را در اختیار داشت، تأسیس حزبی را به نام «حزب دموکراتیک خلق مترقی» اعلان کرد که در مر امانه آن سوسیالیزم به عنوان یکی از اهداف اساسی ذکر شده بود.

اما این ابتکار به نوشته آقای فرهنگ به جای آن که مقام او را استحکام بخشد، آن را نسبت به گذشته ضعیف تر ساخت، زیرا عناصر چپ گرا که قبلاً در احزاب دموکراتیک خلق و دموکراتیک نوین (مارکسیسم خط پیکنگ) جذب شده بودند، ادعای سوسیالیزم او را زیگاری شعوره از نزدیکی به او خودداری کردند و عناصر محافظه کار از جمله وابستگان خانواده شاهی، آن را دلیل عدم صمیمیت و عدول او از مرامی تلقی کردند که توسط آن مقام صدارت را به دست آورده بود.

در دوره صدارت نور احمد اعتمادی، قانون احزاب که از هر دو مجلس و کمیسیون مختلط شورا گذشته و برای توشیح آماده شده بود به دلیلی که رسماً اعلان نگردید از توشیح باز ماند.

در سال ۱۳۴۷ احزاب دموکراتیک نوین با انتشار جریده «شعله جاوید» به صاحب امتیازی دکتر عبدالرحیم مجلدی حضور خود را در عرصه رقابتهای سیاسی افغانستان پر رنگ کردند. این حزب که از نظریات مارکسیستی خط پیکنگ پیروی می کرد، در محیط به نام شعله جاوید شناخته شد. از رهبران آن می توان به محمد عثمان معروف به لندی، و محمد اکرم و محمد صادق یاری اشاره کرد.

جریان سیاسی دیگری که در این وقت به میان آمد، نهضت اسلامی بود که بعد به چند شعبه جداگانه تقسیم شد. این نهضت که گفته می شود تهداب آن با عنوان حزب الله از جانب مولوی قلععه بلند در زمان صدارت شاه محمد خان گذاشته شده بود، در سال ۱۳۴۳ به نام جمعیت اسلامی تاسیس حزب اسلامی ظهور نمود. بنیانگذاران این حزب که فرد محوری آن غلام محمد نیازی رئیس فاکولته شرعیات دانشگاه کابل بود، در داخل دانشگاه کابل و بعد در خارج از آن نیز عمدتاً به تبلیغات علیه گروههای مارکسیستی می پرداختند.

به طور کلی مشروطیت سوم یاده دموکراسی به گسترش نسبی پایگاه قدرت و پیدایش احساس مصونیت فردی در میان جامعه افغانی انجامید. این دهه را می توان درخشان ترین مرحله در تاریخ سیاسی معاصر افغانستان در زمینه فعالیت احزاب عنوان کرد، اگر چه بی تجربگی و زیاده خواهی اغلب فعالان سیاسی آن دوره، هرج و مرج و بی نظمی را در اداره کشور سبب شد که در نهایت منجر به انجام کودتای سرطان ۱۳۵۲ از سوی داوود خان گردید. در اجرای این کودتا حزب دموکراتیک





خلق، به ویژه جناح پرچم آن که با داوودخان مناسبات نزدیک داشت، نقش قابل ملاحظه‌ای ایفا کرد.

با انجام کودتای مذکور بار دیگر فعالیت احزاب سیاسی عملاً محدود شد. در این راستا بیشترین فشار متوجه فعالان اسلام گرا شد، امری که نتیجه آن را به رویکردهای خشونت آمیز سوق داد. در اسد سال ۱۳۵۴ رهبران نهضت اسلامی که هنوز کاملاً شکل حزب اختیار نکرده بود، نقشه عملیاتی را در نقاط مختلف افغانستان به غرض تحریک قیام عمومی روی دست گرفتند که گرچه ناکام ماند. اما نتایج غیرمستقیم مهمی به دنبال آورد.

اولاً مباحثه راجع به علل ناکامی این قیام، نهضت اسلامی را به گروههایی جداگانه تقسیم کرد. ثانیاً این قیام در جانب نظام حاکم نیز موجب تغییری نشد. از یک سو داوودخان را وادار کرد به بازنگری در سیاستهای پیرداز و از سوی دیگر جناحهای خلقی و پرچم را مجدداً به طرف یکپارچگی سوق داد. داوودخان در لویه جرگه‌ای که در زمستان ۱۳۵۵ ترتیب داد، قانون اساسی جدیدی را از تسوید نمایندگان گذراند که در یکی از ماده‌های آن نظام حزبی را در کشور به حزب واحد دولتی به نام «حزب انقلاب ملی» منحصر می ساخت، و به موجب یکی دیگر از ماده‌های آن اعضای ملی جرگه نخست، از جانب حزب مذکور تعیین شده سپس به گونه تشریفاتی از مردم رای می گرفتند.

بلین ترتیب رویارویی میان داوودخان و حزب دموکراتیک خلقی تندرجا عمیق تر شد، تا این که با کشته شدن میر اکبر خیبر از رهبران حزب دموکراتیک خلق، بلافاصله اعضای این حزب دست به کار شده و کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ را پی ریزی کردند.

رهبران حزب دموکراتیک خلق پس از موفقیت کودتا و کسب قدرت با این سؤال اساسی مواجه شدند که آیا دولت خود را به صفت یک دولت متعهد به ایدئولوژی کمونیسم معرفی کنند یا یک دولت انقلابی غیرکمونیست. تره کی به عنوان رئیس جمهور دموکراتیک خلق افغانستان در مرحله اول راه دوم را انتخاب کرد و به نوشته آقای فرهنگ در اولین کنفرانس مطبوعاتی اش انتساب خود را به کمونیسم با وابستگی آن به مسکو رد کرد و اظهار داشت که حزبی با چنین عنوانی در افغانستان وجود ندارد. اما نیم سالی نگذشت که با صدور فرمانهای شماره بندی شده عملاً روشهای سخت گیرانه تری را در پیش گرفت. در همین چهارپایه اندیشه ۱۳۹۴ بزرگ کارمل و دیگر اعضای جناح پرچم را که مخالف این روش بودند از مرکز قدرت به حاشیه راند. و به دستگیری گسترده ملاکان و خوانین ملی، ملایان و اشخاص متنفذ، و کلاً هر فردی که تصور می شد مخالف رژیم است، پرداخت.

سیاستهای رژیم تره کی موجب نفرت عمومی مردم از حزب دموکراتیک خلق شد، به طوری که واژه «خلق و خلقی» به زودی به یکی از منفورترین کلمات رایج در جامعه تبدیل شد. عمده ترین دلایل انزجار مردم مشخصاً یکی وضع لوایحی بود که به باور آنان مخالف ارزشها و فرهنگ بومی افغانستان محسوب می شد و دوم رفتار بسیار خشن و کینه توزانه مأموران دولتی با افرادی که تصور می کردند - و حتی به علت دشمنی فردی منهم می کردند - به صورت بالفعل یا بالقوه مخالف سیاستهای

دولت است. چنین سیاست تندروانه‌ای به حذف و هراس شدید مردم در مواردی به درگیریهای پراکنده آنان با مأموران رژیم تره کی منجر شد که این فعل و انفعالات در نهایت قیام عمومی مردم را علیه دولت او اواخر سال ۱۳۵۷ و اوایل سال ۱۳۵۸ به بار آورد.

جنگ داخلی و تشکیل گروههای جهادی: با اوج گیری قیام مردمی علیه دولت، تندرجا گروههای کوچک و بزرگ متعددی از داخل خارج از افغانستان فعالیت داشتند، با استفاده از امکانات کشورهای میزبان و همین طور کمکهای ایالات متحده آمریکا به گسترش پایگاههای قدرت خود در داخل افغانستان پرداختند. این گروههای تقریباً تمامی آنان داعیه اسلام خواهی داشتند. به طور کلی در در مدت محافظه کار و بنیادگرا قرار گرفتند. این دوگانگی در کنار رقابت بر سر کسب هرچه بیشتر پایگاههای قدرت محلی در طول دهه شصت شمسی، کشمکشها و درگیریهای خونینی در سراسر افغانستان به بار آورد و پی آمدهای زیانبار آن تاکنون نیز بر زندگی افغانها سنگینی می کند. از طرف دیگر پس از آن که اقدامات تندروانه خلقی نتیجه معکوس داد، زمامداران اتحاد جماهیر شوروی که در آن وقت به صورت تصمیم گیرنده اصلی سرنوشت افغانستان درآمد بودند، در زمستان ۱۳۵۸ به ابتکار جدیدی دست زده همزمان با اشغال نظامی افغانستان و انگذاری قدرت به جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق که طرفدار سیاست غیرسخت گیرانه‌ای بود اقدام کردند.

اما ظرف چند سال ناکار آمدی این سیاست نیز قطعی شد و این در حالی بود که پایه‌های سلطه ایدئولوژی کمونیسم در خود شوروی به لرزه درآمد بود. در سال ۱۳۶۵ بزرگ کارمل بار دیگر در یک اقدام درون حزبی و با حمایت مقامات شوروی از قدرت برکنار و به خارج تبعید شد و دکتور نجیب الله با اعلان سیاست آشتی و تغییر نام حزب دموکراتیک خلق به حزب و وطن قدرت را به دست گرفت.

عقب نشینی آشکار دولت از مواضع قبلی و پس از آن عقب نشینی قوای شوروی از افغانستان که در زمستان سال ۱۳۶۷ تکمیل شد. گروههای مخالف جهادی را که تا آن زمان عمدتاً متوجه مبارزه نظامی با دولت بودند در اندیشه سازماندهی متمرکز اعضا و هاداران خود فرو برد. حتی تعدادی از گروههای کوچکتر در هم ادغام شده گروه بزرگتری را پدید آوردند.

در اواخر دهه شصت شمسی مهمترین گروههای مجاهدین عبارت بودند از حزب اسلامی، حزب جمعیت اسلامی، حزب وحدت اسلامی و حزب اتحاد اسلامی. گروههای دیگری هم بودند که اگرچه در میان مردم نفوذ قابل ملاحظه‌ای داشتند اما به لحاظ ساختار بسیار ضعیف تشکیلاتی بر جریان حوادث و تحولات سیاسی - نظامی تأثیر کمتری داشتند، مانند حزب محاذ ملی اسلامی، حزب اسلامی یونس خالص، حزب حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی محمدی، حزب حرکت اسلامی و حزب جبهه نجات ملی.

گروههای مجاهدین تلاش زیادی کردند تا از نفوذ شعارهای جدید و آشتی جویانه حزب و وطن و دولت - که برای مردم خسته از جنگ

افغانستان
سالها از
پیش از
هوا افتاد
صعود
نیست
با
دکتر
سیاست
را به
طرف
جمله
متحد
منجر
شد.
از قد
صحنه
حزب
برناه
شد
راه ا
شد
- ال
گروه
پایت
صبر
مقرر
از
تار
نه
اح
چو
در
زیر
به
به
ش

افغانستان خالی از جذابیت نبود - به صفوف مجاهدین جلوگیری کنند، اما به لحاظ این که فاقد استراتژی مشخصی بودند، نتوانستند کار زیادی از پیش ببرند و به خصوص در سه سال آخر دهه شصت تعداد زیادی از هواداران خود را از دست دادند. در این مقطع زمانی افراد زیادی از صفوف مجاهدین جدا شده در چوکات کدکهای قومی به نیروهای دولت پیوستند.

با وجود این، اگر چه پروسه مزبور توانست موقتاً پایگاه قدرت دولت دکتر نجیب الله را گسترش دهد، به موازات آن یک فاکتور بسیار مهمتر در سیاست افغانستان ایفای نقش کرد و به طور روزافزونی کفه ترازوی قدرت را به نفع مجاهدین سنگین تر کرد. این فاکتور که مؤثریت آن برای هر دو طرف درگیر روشن بود عبارت بود از کاهش تدریجی کمکهای اتحاد جماهیر شوروی به دولت نجیب الله و در عین زمان تداوم کمکهای ایالات متحده آمریکا و سایر هم پیمانان آن به مجاهدین، به گونه ای که در نهایت منجر به سقوط دکتر نجیب و پیروزی مجاهدین در هشت ثور ۱۳۷۱ شد.

گروههای مجاهدین گرچه در ابتدای پیروزی، ائتلاف شکننده ای از قدرت را در قالب دولتهای دو ماهه و چهار ماهه به ترتیب به ریاست صبحان الله مجلدی رئیس جبهه نجات ملی و برهان الدین ربانی رئیس حزب جمعیت اسلامی بر سر کار آوردند، اما پس از آن به علت نبود برنامه منسجم همه جانبه، از جمله نبود قانون احزاب از یک سو و عمیق تر شدن اختلافات و کردتای سفیدی که احمدشاه مسعود وزیر دفاع وقت به راه انداخت از سوی دیگر، کشمکشها و درگیریهای مسلحانه، دامنه دار شد و هرج و مرج سرتاسر کشور را فرا گرفت. این امر، زمینه های روانی - البته متفاوت - را در داخل و خارج از کشور برای ظهور و قدرت یابی گروه طالبان فراهم نمود، و نتیجتاً به سلطه آن گروه در سال ۱۳۷۵ بر پایتخت و در نهایت به سرتاسر نقاط مهم افغانستان انجامید. گروهی که صراحتاً و آشکاراً با تمامی اصول دموکراتیک و مظاهر تمدن عصری و مقررات بین المللی به مخالفت برخاست و با انجام اقدامات سخت گیرانه از نوع دیگر و همین طور قتل عامهای گسترده، افغانستان را در یکی از تاریک ترین دوره های تاریخش فرو برد.

نکته هایی درباره احزاب

نکته ای که در وهله نخست باید به آن توجه داشت، این است که احزاب در افغانستان برخلاف آنچه که در سایر جوامع به ویژه اروپایی به چشم می خورد در بستر تکوینی تاریخی خود به وجود نیامده اند. به عبارت دیگر شکل گیری احزاب در افغانستان بدون طی مراحل اعمار زیرساختهای اجتماعی صورت گرفته است. به علاوه این احزاب در بسامان حیات سیاسی شان از منافع و برنامه های قدرتهای مافوق مرزهای افغانستان متأثر شده اند.

در هر حال احزاب یا حلقه های فشاری که در تاریخ معاصر افغانستان شکل گرفته اند به لحاظ ساختار تشکیلاتی به انواع ذیل تقسیم می شوند:

۱. احزابی با محوریت خاندانی یا قومی - قبیله ای
۲. احزابی دارای ملاحظات سیاسی - ایدئولوژیک

۳. احزابی بر اساس مصالح و منافع تعریف نشده ملی یا ملی - مذهبی.

از منظری دیگر یعنی با توجه به عملکردها و برنامه ها و پایگاه اجتماعی، می توان احزاب افغانی را به دو دسته عمده تقسیم کرد یعنی:

الف: اصول گرایان اسلامی و چپ.

ب: محافظه کاران ملی (به مفهوم پشتونیزم) و مذهبی

احزاب محافظه کار عمدتاً ملهم از سرکردگان و بزرگان محلی و در رابطه ای نزدیک با اشرافیت زمین دار، ملایان سنی، طبقه متوسط تجاری و بعضاً گروههای متخصص رده های بالای جامعه بوده اند.

اما احزاب اصول گرا که غالباً دغدغه «عدالت اجتماعی» را در سر داشته اند، در نتیجه پیدایش طبقات اجتماعی جدید سر بر آورده و تا حدودی سر آغاز ظهور احزاب نوده ای بوده اند که بیانگر حضور طبقات متوسط و پایین جامعه در عرصه حیات سیاسی است.

در هر حال تمامی این احزاب با شدت و ضعف ویژگیهایی دارند که اینک به مهمترین آن اشاره می شود.

الف. شخصیت محوری:

تقریباً تمامی احزاب افغانی «شخصیت محور» بوده اند. به همین دلیل، این احزاب با مرگ یا کنار رفتن شخصیت یا شخصیتهای کلیدی شان ضرورت وجودی خود را از دست می داده اند، زیرا وفاداری و پایداری اعضا و هواداران به برنامه ها و اهداف آن حزب شدیداً تضعیف می شده است. حتی در برخی احزاب رهبر کاریزمائی وجود داشته که هاله ای از قداست و ابهت گرداگرد شخصیت وجودی وی را فرا می گرفته و پرتو این هاله بر توده هوادار حزبی اش تأثیر می گذاشته است.

ب. فقدان ساختار سیاسی - تشکیلاتی:

احزاب افغانی در عمل تا حد زیادی قادر به ایجاد تشکیلات حزبی نیرومند، دقیق و دایمی نبوده اند. به این معنی که گرچه بعضی از احزاب اصول گرای اسلامی یا چپی در مقاطعی از دوره فعالیتشان موفق به ایجاد سازماندهی نسبتاً نیرومند و دقیق شده اند، این حالت زود گذر بوده و احزاب مذکور پس از پشت سر نهادن مرحله ای از فعالیت، انضباط درون حزبی را از دست داده اند.

به این دلیل منابع عمده پویایی سیاسی غالباً در جاهایی خارج از بنیان احزاب جستجو می شود. به عنوان مثال اصول گرایان اسلامی و محافظه کاران مذهبی در فعالیتهای سیاسی شان در حد قابل توجهی به نیروهای برون حزبی مساجد و دستجات متنفذ مذهبی اتکا داشته اند و در مقابل گروههای محافظه کار ملی گرا و احزاب اصول گرای چپی تا حدود زیادی به قدرتهای برون حزبی اردو و گروههای فشار دانشگاهی و تکنوکرات تکیه کرده اند. نفوذ کشورهای همسایه به خصوص اتحاد جماهیر شوروی و در دو دهه اخیر پاکستان و در سطح نازل تری ایران نیز عامل نیرومندی به شمار می رفته است که مقابله یا مصالحه با آنها نقش مؤثر و بعضاً تعیین کننده ای در سرنوشت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور و ملت افغانستان داشته است.

ج. فقدان همبستگی و تجانس حزبی:



نبود ساختار دقیق و تدوین شده در واقع بیانگر مسئله مرتبط دیگری است که بر حمایت سیاسی احزاب تأثیر گذاشته است. این مسئله عبارت است از فقدان تعاضد و همبستگی حزبی. یکپارچگی حزبی دائماً از جانب جریانات معارض مورد تهدید قرار گرفته و همین امر موجب ظهور واکنشهای متعدد و انشعابات زیادی در این احزاب شده است. عوامل متعددی موجب این جناح بندیها شده است که اهم آن عبارتند از: شخصیت محوری بودن احزاب و اولویت دادن به بحثهای ایدئولوژیک در سطوح بالایی و میانی احزاب و شکاف متناوب میان نسل قدیمی و نو. به این معنی که جوانان پر جوش و خروش انقلابی همین که پا به سن گذاشته اند، تا اندازه ای سازشکار شده اند و در این حال نسل جوان و پر خروش دیگری پا به عرصه حیات سیاسی نهاده است. مثلاً مبارزان دوره های مشروطیت اول و دوم که در آن زمان حاضر بودند برای رسیدن به اهدافشان دست به اسلحه ببرند، پسانها در زمان سلطنت ظاهر شاه محافظه کاری و یا حداقل میانه روی پیشه کردند و یا اصول گرایان چپی و اسلامی که در دوره مشروطیت سوم برنامه های تندروانه ای را دنبال می کردند، اغلبشان هم اکنون محافظه کار شده اند و در عوض جوانان امروزی با عنوانهای دفاع از آزادی و حقوق بشر و دموکراسی شعارها و برنامه های تندروانه ای را مطرح می کنند.

د. توسل به خشونت و دگرگون سازی:

این مطلب به ویژه در جمله استراتژی احزاب اصول گرای اسلامی و چپ قرار داشته است. سران احزاب مذکور هر زمان که مناسب تشخیص داده اند، از توسل به این ابزار غیردموکراتیک دریغ نورزیده اند. کودتاهای سفید و خونین و موفق و ناموفق عمدتاً توسط این دسته احزاب صورت گرفته است. در مقابل گروههای محافظه کار ملی گرا و مذهبی از خشونت و دگرگون سازی به صورت دیگری بهره گرفته اند. آنها با استفاده از باورهای قومی و مذهبی توده های مردم، اقدامات وسیع خشونت بار را سازمان داده و بدین ترتیب رقبایشان را از صحنه قدرت برانداخته اند. از جمله نمونه های بارز این قبیل اقدامات می توان به تحریکات موفقیت آمیز نادرخان در حدود هفتاد سال قبل و همین طور به مبارزات طالبان در چند سال پیش اشاره کرد.

ضرورت به وجود احزاب:

رایج شدن اصطلاح حزب در بین عامه مردم افغانستان تقریباً همزمان شد با آغاز جنگها و درگیریهای خونین داخلی. لذا در ذهن مردم، همین درگیریها که نتایج آن بر زندگی مردم سایه نفرت انگیزی انداخته است، رقابتهای حزبی را تداعی می کند. ذهنیت غالب در بین جامعه ما بر این پایه استوار است که تنها از طریق کنار رفتن احزاب از صحنه قدرت می شود به صلح و آرامش مطمئن در افغانستان دست یافت. غالب توده های مردم علی الرغم آن که از اصطلاحاتی همچون دموکراسی و آزادی به نیکی یاد می کنند، به علت تجربیات تلخ گذشته و درک مبهم و غیردقیق از مفاهیمی چون دموکراسی و آزادی، آزادی و دموکراسی بدون چارچوب رقابتی حزبی می خواهند.

این ذهنیت غالباً منفی عمومی نسبت به احزاب، منجر به مشارکت



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴

ضعیف مردم در جهت تأثیر بر سیاست گذارهای احزاب شده شکل گیری و تداوم ناقص حیات احزاب را در پی داشته است. این امر به علاوه وضعیت کنونی - که بعضی از جناحهای قدرت، هنوز در حفظ یا کسب قدرت زیاده تر از راه حمایت عمومی نبوده و خود را به استناد از ابزارهای غیر دموکراتیک بی میل نشان نمی دهند - شرایط شکل گیری احزاب واقعی را بیشتر دشوار کرده است.

آنچنان که «لاپالومبار» و «واینر» ابراز داشته اند، ظهور و پیدایش احزاب مستلزم وجود شرایط یا حداقل یکی از دو شرط زیر است: اول تحول در نگرش و دیدگاههای شهروندان، به طوری که به این نتیجه دست پیدا کنند که باید از «حق دخالت در اعمال قدرت» برخوردار گردند. دوم برخی از گروههای نخبه یا نخبگان قدرتمند خواستار کسب یا حفظ قدرت از طریق حمایت عمومی.^{۱۱}

حتی عده ای اظهار می کنند که احزاب در شرایط پیچیده و نیازهای اولیه و پراکنده اجتماعی جامعه ما ابزار چندان مهمی در جهت ایجاد پیوند میان دولت و جامعه به شمار نمی روند، بلکه در چنین شرایطی گروههای صنفی بهتر از احزاب عمل می کنند. در جواب باید گفت که چنین پیوندی به هیچ وجه توسط گروههای صنفی عملی نیست. حسینعلی نودری در این رابطه می نویسد: «گروههای صنفی جریاناتی تخصصی شده و تک وجهی هستند و کارکردهای محدود و خاصی دارند. اگر قرار است فرایند سیاسی جامعه به نحوی مؤثر و مفید عمل کند، به یک عنصر قوی تر و نیرومندتر نیاز است، یعنی احزاب... ثانیاً... احزاب نه تنها پدیده ای متعلق به مرحله ای خاص و لذا گذرا و مقطعی به شمار نمی روند، بلکه حداقل باید تا چندین دهه دوام آورده و وجود داشته باشند تا کارکرد اصلی و نهایی خود را به طور تدریجی ایفا نمایند.»^{۱۲}

البته احزاب سیاسی که ابتداعات نظامهای سیاسی مدرن محسوب شوند هم در خدمت نظامهای سیاسی لیبرال و دموکراتیک قرار گرفته و موجب افزایش کارایی و سودمندی آنها شده اند و هم در خدمت انواع بی شماری از نظامهای سیاسی دیکتاتوری و غیردموکراتیک، با این حال احزاب به طور کلی واجد دو جنبه مهم هستند.

از یک سو به مشروعیت بخشیدن تضادها کمک کرده و جایگاه آنها را در مناقشه عمومی مشخص می سازند و از سوی دیگر ابزاری هستند برای کاهش تضادها و در موارد حادث سرکوب و دفع آنها.

از منظری دیگر احزاب پل رابط بین جامعه و حکومت به شمار می روند. «شات اشنايدر» در این خصوص می گوید: «ظهور احزاب سیاسی بدون تردیدی از علایم متمیزه و شاخصه های اصلی حکومتها و دولتهای مدرن به شمار می رود. از یک سو این احزاب سیاسی بودند که دموکراسی را خلق کردند و از سوی دیگر دموکراسی مدرن نیز تنها در صورت حضور مداوم و فعالیت مستمر احزاب سیاسی قابل دوام و ماندگاری است. بدین ترتیب بین دموکراسی و حزب رابطه ای تنگاتنگ برقرار است.»^{۱۳}

از این روی انتظار داشتن نظام دموکراتیک بدون نظام چندحزبی و بالعکس نه تنها انتظاری غیرواقع بینانه است بلکه تجربه تاریخ معاصر کشور ما نیز به آن پاسخ منفی می دهد. تاریخ معاصر جهان نیز مبین آن

است که صلح پایدار، دموکراسی و پیشرفت مداوم تنها در کشورهایی نهقق یافته است که به حزب و رقابتهای قانونمند حزبی عملاً پایبند بوده اند. در واقع احزاب از یک سو موجب تجلی حق رأی مردم بوده اند و از سوی دیگر نقش اساسی در پروسه توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی و رشد و اعتلای فرهنگی داشته اند و بدین ترتیب بهترین ضمانت ثبات و ثبات یک ملت بوده اند.

اکنون که یک سال از برقراری نظام نوین بالنسبه مردمی در افغانستان می گذرد و شرایط آزادی مطبوعات و دیگر حقوق مدنی حداقل در مرکز کشور در قیاس با گذشته به مراتب بهتر شده است، یکی از سؤالاتی اساسی در افغان مردم این است که قانون تشکیل و فعالیت احزاب در نظام آینده کشورشان به چه صورت خواهد بود. البته فعلاً به اساس موافقت نامه بن تا زمان تسوید قانون اساسی جدید، چارچوب قانون اساسی سال ۱۳۴۳ - به غیر از موارد مستثنی - معتبر است که البته ساده ترین و بهترین ضوابط العمل محسوب می شود. زیرا هم وضعیت سیاسی کنونی بیش از همه به دهه دموکراسی شباهت دارد و هم این که در قانون اساسی آن زمان تا حد زیادی واقعیات و آرمانهای جامعه افغانی در نظر گرفته شده است. منتها مرحله فعلی با دهه دموکراسی اقلاداری دو نکته متفاوت است که در نظر داشتن توأم شباهت و تفاوتها می تواند به استفاده بهتر از فرصتهای پدید آمده و جلوگیری از تکرار اشتباهات یاری رساند.

اول این که درست است که در هر دو دوره دولت افغانستان متأثر از یک قدرت جهانی بوده و می باشد - در آن زمان اتحاد شوروی و اکنون ایالات متحده امریکا - و توقعات این قدرتها تا اندازه زیادی یک جانبه طرح می شود، اما به دلیل موقعیت دوگانه جغرافیایی آنها نسبت به افغانستان و ساختار متضاد قدرت آنها نسبت به هم در دوره های یاد شده، سطح و نوع این توقعات متفاوت است. در حالی که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی آن زمان در درجه اول در صدد ایجاد تغییرات همه جانبه در ساختار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه افغانستان بود - که مسلماً حساسیت فوق العاده ای دارد - ایالات متحده امریکا عمدتاً در پی منافع استراتژیک خود در سطح منطقه است که روشن است نگرانی کمتری را حداقل برای جامعه افغان در پی دارد.

ثانیاً تمامی گروههای فعال در آن زمان از جمله گروههای چپ و اسلامی به علت جوانی و ناپختگی رهبرانشان برای تأمین اهداف و برنامه های خود پروایی از این نداشتند که رفته رفته بر خطر را در پیش گیرند، اما اکنون انتظار می رود آتش جنگهای دو دهه اخیر و بی فایده ماندن برنامه های تلروانه رهبران، احزاب مذکور را بخته کرده و به این نتیجه ملموس رسانده باشد که جنگ، آنها را نیز از اهدافشان که مهمترین آنها عدالت اجتماعی است، دور می سازد و در دراز مدت بهترین راه همان گردن نهادن به اصول دموکراسی و رقابت در قضایی صلح آمیز است.

مسلماً دموکراسی فراز و نشیب دارد و لذا سؤال اساسی این است که احزاب و جریانهای اصول گرای اسلامی و چپ تا چه اندازه از طریق در پیش گرفتن شکیبایی و شفاف کردن شعارهایشان در پروسه پر فراز و

نشیب تجربه دموکراسی سهم مثبت می گیرند.

این سؤال به محافظه کاران مذهبی و ملی گرا نیز برمی گردد که تا چه اندازه خویشن داری سیاسی خود را ارتقا داده و همین طور به این نکته مهم پی برده اند که اولاً عدالت اجتماعی نه یک شعار حافظ منافع عده ای خاص، بلکه یک ضرورت برای زندگی صلح آمیز و رسیدن به توسعه پایدار یک جامعه به شمار می رود، و ثانیاً بها ندادن به آرای مخالف و سرکوب نمودن آنها تحت هر عنوان و با استفاده از هر شیوه خشونت آمیز و غیر قانونمند، نتایج غم انگیزی در پی دارد که مهمترین آنها سر خوردگی و بی تفاوتی عامه جامعه نسبت به سرنوشت خود و عدم مشارکت در جهت رشد و توسعه کشور است، فرایندی که از یک طرف جامعه را از توان تجربه و خلاقیت خیل عظیمی بی بهره می کند و از سوی دیگر ممکن است این توان بالقوه به شکل مخرب و کنترل نشده در معادلات جامعه وارد شود، امری که قطعاً به بی توازن و عمیق شدن گرایش به بی قانونی در پیکره جامعه می انجامد.

نگاه به عملکردهای یک سال اخیر احزاب و جریانات سیاسی افغانستان نشان می دهد که چرخشهایی در مواضع اغلب آنها صورت گرفته، اما هنوز محوریت تفکر نظامی مبدل به محوریت تفکر سیاسی نشده است و هیچ یک از احزاب مطرح ظرف یک سال اخیر اساننامه ای بر محوریت تفکر سیاسی منتشر نکرده اند. تداوم سکوت به این صورت می تواند برای آینده دموکراسی در افغانستان خطر آفرین باشد.

از سوی دیگر گرایش به سوی معیارهای غیر دموکراتیک در بعضی ارگانهای حکومت موقت به خصوص در قوه عدلیه و تفکیک پیشاپیش احزاب به «قانونی» و «غیرقانونی» می تواند زنگ خطر دیگری باشد برای شکل گیری و بقای نظام دموکراتیک و پلورالیستی. بقای دموکراسی در صورتی در یک کشور ضمانت می شود که در قانون اساسی آن کشور به احزاب صرف نظر از گرایشهای سیاسی آنها اجازه فعالیت داده شود و اگر یک رشته شرایط عمومی هم در نظر گرفته می شود، باید شامل تمامی احزاب گردد.

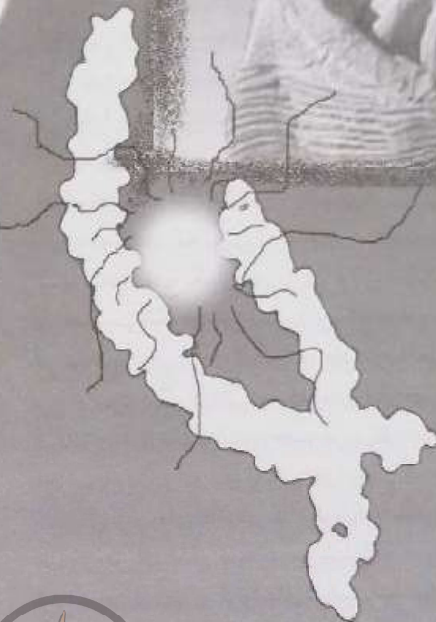
به نظر من در وضعیت فعلی نقش نیروهای مرکز یا میانه روها در جهت کاهش فاصله های مصنوعی - که بیشتر ناشی از سلطه رؤیهای استبدادی و خشونت و جنایات دوران جنگ است - و کمک به ترک بنیانهای فتنه انگیزی و جناحهای قدرت بسیار مهم و کارساز است.

پی نوشتها:

۱. احزاب سیاسی و نظامهای حزبی، حسینعلی نوذری، ص ۵۱
۲. همان، صفحه ۵۲
۳. شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان
۴. افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۴۴۸
۵. همان، صفحه ۴۵۱
۶. افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۱۱۴۷
۷. جنبش مشروطیت در افغانستان، ص ۱۷۲
۸. افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۵۲۱
۹. همان، ج ۲، ص ۶۶۰
۱۰. همان، ص ۸۷۳
۱۱. احزاب سیاسی و نظامهای حزبی، حسینعلی نوذری، ص ۶۵
۱۲. همان، ص ۱۵۸
۱۳. همان، ص ۴۹



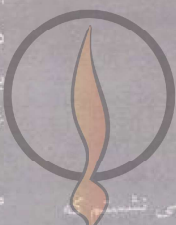
روزی زن نیستانی افغان



ازدواج دختران، دخالت در انتخاب همسر، شاغل بودن، درخواست حقوق شرعی به هنگام طلاق، حضور در محافل اجتماعی، سیاسی، ادبی و... مواردی هستند که می‌توان به عنوان نمونه‌هایی از این دگرگونی‌های روشنفکرانه به آن اشاره کرد. حادثه یازده سپتامبر هم‌چون به تغییراتی در وضعیت زنان افغانستان شد که در جای خود بررسی عمیق‌تری را می‌طلبد.

قسمتهایی از تاریخ را که به زن افغانستان مربوط می‌شود، رد می‌زنیم. شاید پاسخ پرسش ما را بیابیم. قصد ندارم مثل اکثر آثاری که در زمینه زنان چیزی نگاشته‌اند، تنها تصویق‌گر پلنجی‌ها و سیه‌روزی‌های زن باشم. حکایت زن دو افغانستان همواره حکایت از برای بودن او در جرم‌سرای پادشاهان و اسارت و پردگی او در جدالهای بین زمامداران وقت بوده است. قرن‌ها زن در خانواده و جامعه خود فرمان‌برداری بلاشروط بود. موجودی ضعیف که نمی‌داند چگونه نواسته است در برابر حقارت‌ها تاب آورد و همچنان سبکت و مطیع بماند.

دین تافتهای عایشه در آن و مشوره غوری که معاصران نیکوخواه امیر دوست‌محمد خان بودند. برایم شگفت‌انگیز است، شاعرانی که در فضایی متعصب آن روزگاران سیاه، آزادانه به بیان عواطف خود پرداختند و این کار چگنی نیست. در زمانه‌ای که زنان بی اجازه مردان خرد، حق نفس کشیدن نداشتند و سرودن غزل، نشانه افسانه‌ای روشن و همی والامست.



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۸۲

چند سال پیش، داخل القیوس، اتفاقی کنار خانمی نشستم که خودش را دانشجوی فرقی لیسانس حقوق معرفی کرد. آن روز حرف‌های من و او درباره کم بودن تعداد هنرهای مخصوص خانم‌ها نیست. آقایان، به مسائل حقوقی زنان کشانده شد و صحبت‌های زیادی پیرامون تفاوت‌دیه و ارث زن و مرده، حق حضانت، تساوی حقوق زن و مرد و... میان ما رد و بدل شد. او هنگام بنامه شدن حرفی زد که تمام این سالها به نوعی دغدغه ذهنی ام بوده است. او گفت: «فکر نمی‌کردم یک زن افغانی حتی بشود حق چیست، چه برسد به این که از زاویه دین به حقوق برخورد نگاه کند و در عین حال روشنفکر هم باشد». حرف‌های آن شبام ایرانی به بظرم عجیب آمد. اما او دارم ساخت کمی به گفته‌هایش فکر کنم. به خصوص که این سالها شاهد تحولات فراوانی در اندیشه و رفتار زنان هم‌وطن در مابین غربت بوده‌ام.

مقابله با اقبال‌های خانوانه، میل به ادامه تحصیل، افزایش سن



خط سوم، شماره سه و چهار، ۱۰۲

فکر کرد



□ زهرا حسین زاده

تا ۵ سپتامبر در پغمان انعقاد یافت، خطابه‌ای در مورد فرایند تمدن جدید و حقوق خانمها ایراد کرد و خاتمش را به عنوان ملکه رسمی معرفی نمود.^۱

جانب است بدانید پیشنهاد او درباره محدود شدن تعداد زوجات و تعیین حداقل سن ازدواج از جانب مجلس رد شد و هیچ اصراری از جانب شاه برای تأیید آن که می‌توانست فره‌ای به سود خانمها باشد صورت نگرفت. حتی بعدها با ازدواج مجدد شاه^۲ ملکه رسمی بودن تریا و محدود شدن زوجات که خواست شاه بود به راحتی زیر پا گذاشته شد، در حالی که او به زنان توصیه می‌کرد اگر شوهرانشان مرتکب بی‌عدالتی شدند، آنها را به گلوله بزنند. صدها فره ازدواج اجباری و ازدواج اطفال هر روز در جای جای کشور در ملا عام صورت می‌گرفت و شاه هیچ قدرت جلوگیری حتی از یک فره را هم نداشت.

پس تردید در جامعه آن روز افغانستان موضوعات قابل اصلاح فراوانی وجود داشت، اما امان‌الله انگشت روی چیزهایی گذاشت که می‌توانست به چشم می‌خورد، چون آموزش مختلط دختران، پسران و اعلان منع حجاب که با یک حرکت نمایشی ملکه در تاریخ ۲ اکتبر در یک مجلس عمومی و یا به دور انداختن برقع صورت پذیرفت. اقدامات شاه که به آزادی زن انجام گرفت به روشی سطحی بودن دریافت او مفهوم آزادی و تمدن است، تمدنی که برای زن مرئیانی جدید آورد و

لغو فرمان محرومیت دختران از ارت و منع ازدواج اجباری زن بیوه پاک‌نظر از اقوام شوهر فوت شده اش در عصر امیر عبدالرحمان و رعایت قانون حد نصاب مذهبی برای داشتن همسر که چهار تا بوده است در دوره حبیب‌الله خان از جمله اتفاقاتی نادری بود که به گاهش فاش‌های اجتماعی وارد بر زنان منجر می‌شد. هر چند این فرمانها نه به خاطر اثر افن و درخواست زنان که به میل امیران وقت وضع می‌گردید و اغلب هم اجرائی شد، حتی توسط خود امیران، بی‌تفاوتی زنان نسبت به آنچه مربوط به آنها می‌شد، از دلایل عمده عدم اجرای فرمانهای صادره بوده است.

در سال ۱۹۲۷ امان‌الله و همسرش تریاسفری به کشورهای خارجی داشتند سفری که دستاوردهای مختلفی به همراه داشت. آشنایی آنها با لیبای خارج منجر به اصلاحاتی شد که قشر نسوان هم از آن بی‌نصیب نماندند. در حقیقت تجدیدطلبی زنان افغانستان از همین زمان به شکل جدی مطرح شد. امان‌الله آن قدر تحت تأثیر وضعیت زنان غربی قرار گرفته بود که در اولین مرحله کاری خود بعد از سفر، به آزاد ساختن زنان به مفهوم غربی آن مشغول شد. در ماه جولای ۱۹۲۸ ملکه تریا در مقاله‌ای که در «امان افغان» منتشر شد به بیان ضرورت رفع حجاب پرداخت، حال آن که نخستین تجربه‌های او به عنوان یک زن افغانی بی‌حجاب غرب چندان خوشایند نبود. تریا بدون تسلط بر زبان غربیها و آداب و رسوم آنها، فقط به پوشیدن لباس آنها بسنده کرده، نقلیتی سطحی که به نظر غربی‌ها مسخره می‌آمد.

امان‌الله مادعرت از زنان مأمورین ارشد و مشاهیر شهر در قصرشاهی در آن زمان در سایر کشورها برای آنها گفت و در ضمن حرفهایش با همراهات آنها داشت که اگر شوهرانشان به آنها آزادی نمی‌دهند، حق دارند که آنها را هدف گلوله قرار دهند و وی شخصاً صلاح لازم را برای اجرای این کار به ایشان خواهد داد، او در خبر که ای که از تاریخ ۲۸ اگست

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲



خند سود، نشریه، شماره چهار، ۱۳۹۲

لغو فرمان محرومیت دختران از ارث و منع ازدواج اجباری زن بیوه با یک نفر از اقوام شوهر فوت شده اش در عصر امیر عبدالرحمان و رعایت قانون حد نصاب مذهبی برای داشتن همسر که چهار تا بوده است در دوره حبیب الله خان از جمله اتفاقاتی نادری بود که به کاهش فشارهای اجتماعی وارده بر زنان منجر می شد. هرچند این فرمانها نه به خاطر اعتراض و درخواست زنان که به میل امیران وقت وضع می گردید و اغلب هم اجرا نمی شد، حتی توسط خود امیران. بی تفاوتی زنان نسبت به آنچه مربوط به آنها می شد، از دلایلی عمده عدم اجرای فرمانهای صادره بوده است.



کار به آن جا کشید که عکس های ملکه ثریا با لباس نیمه برهنه شب به تعداد زیاد بین قبایل انتشار یابد و بدین ترتیب مخالفت و خرابی را با دولت و عملکردهای آن بیشتر می سازد. زنان افغانستان نا آن روز گرفتار مشکلات بزرگتری بودند که با رفع حجاب نه تنها حل نشد که بر آن افزوده هم شد، مشکلاتی که برای زنان غربی مدتها قبل حل شده بود. بی سواد می پدید می کرد و تنها کار ظاهراً مفید شاه برای حل آن، دایر کردن کورسهای تحصیلی، آن هم محدود، برای عده ای از زنان و فرستادن تعدادی از دختران برای تحصیل به ترکیه بود که فقط تحریر ملایان را علیه دولت موجب گردید. می توان گفت: شاه به سادگی و جاهلان در قالب آزادی زن و متمدن شدن به مبارزه ضد دینی پرداخت که عاقبتش فقط رسوایی بود و تعطیل شدن آموزش زنان. او در حالی که عده زیادی از زنان پایتخت نان خوردن نداشتند و مجبور بودند لباسهای مندرس خود را زیر برقع مخفی نمایند، رفت و آمد آنها را در خیابانهای مخصوصی از پایتخت ممنوع کرد.^۳

کارخانه ای هم نبود که خانمهای کم درآمد در آن جا مشغول به کار شوند و لاقلاً از پس خرید لباسهای مدرن بر آیند. نتیجه تمام این ماجراها آن شد که زنان همچنان در تاری و پوذهای تنیده به دورشان محصور عقاید خرافی دست و پا بزنند و عملی که باید به نفع زن ختم می شد نفرت عمومی و حساسیت بیشتر مردم را باعث شود. تنها کاری که خانمها انجام دادند تشکیل «انجمن حمایت نسوان» در تابستان ۱۹۲۸ بود که دوازده نفر وکلای زنان کابل اداره آن را در دست گرفتند و یک مکتب تدبیر منزل زنانه نیز در محله باغ علی مردان به معلمی خانمهای جرمنی و ترکی تأسیس گردید.^۴ حالا بین تدبیر منزل یک زن افغانی و آموزش آن توسط معلمان جرمنی و ترکی چه رابطه ای وجود داشت، خدا می داند؟ با شروع آموزش دختران که نیازمندیهای جدید آن را ضروری ساخت، معلمان و معلمان زن برای اولین بار خواستار رفع حجاب و تبلیغ آن شدند. این مرتبه خانواده شاهی (محمد ظاهر شاه، محمد داود خان و محمد نعیم خان) با تکیه به سلاح جدید شوری که اردو را به آن مجهز کرده بودند، با جرأت بیشتر در یکی از شبهای جشن استقلال در سال ۱۹۵۹ با ظاهر شدن ملکه و خانمهای صلا عظم و وزیر خارجه بلون رویند به کشف مجدد حجاب اقدام کردند. مخالفتیابی هم صورت نگرفت که توسط نیروی نظامی سرکوب شد.^۵

سرانجام، مطرح شدن آزادی زنان، حضور آنها را در کارهای دولتی طلبید در سال ۱۹۶۴ متن قانون اساسی جدید از مجلس وزرا گزارش یافت و مقرر شد که پیش از ارایه آن به لویه جرگه، کمیسیون مشورتی مرکب از نمایندگان اقشار مختلف آن را بررسی کند. از جمله اعضای این کمیسیون، معصومه وردکی و کبری نورزایی بودند که هر دو به شغل معلمی می پرداختند. خانم کبری نورزایی بعدها از اعضای کابینه میزبندوال و وزیر صحت عامه شد (۱۹۶۵ - ۱۹۶۷). هم چنین جزء اعضای کابینه اول اعتمادی و وزیر صحت عامه (۱۹۶۷ - ۱۹۶۹) شقیه ضیایی وزیر مشاور از اعضای کابینه دوم اعتمادی و از اعضای کابینه دکتر عبدالظاهر، خانم دیگری بود که در صحنه سیاست قدراست کرد. گسترش مناسبات افغانستان با اتحاد شوروی و ورود اتباع آن کشور رابه

اندیشه
۱۳۹۴

مملکت در پی داشت. اتباع شوروی که با عنوانهای مختلف به برقراری تماس با مردم مشغول بودند، آثار مارکسیستی را هم به تعداد زیاد توزیع می کردند. آنها با تشکیل حلقه هایی در کابل و سایر شهرها به تبلیغ ایدئولوژی مارکسیسم لیننیسم خط مسکو مبادرت ورزیدند. این تبلیغات عده ای از خانمهای تحصیل کرده را هم تحت تأثیر قرار داد، به طوری که به پشتیبانی از ایدئولوژی مارکسیسم جزء طرفداران آن شدند. عده این خانمها بسیار کم بود، به طوری که از جمله شرکت کنندگان در مجلسی که در اول جنوری ۱۹۶۵ به عنوان نخستین نشست تشکیل حزب دموکراتیک خلق در خانه نور محمد تره کی منعقد شد، فقط نام خانم لالهیار آتیب زاده ذکر شده است. اناهیتا از جمله زنانی است که عضو حزب دموکراتیک خلق بود و برای نخستین بار در کنار خانمهایی چون رفیه حبیب که مثل خود او کابلی بود، خدیجه احراری از هرات و معصومه عصمتی از معروف قندهار به عضویت ولسی جرگه انتخاب شد و در شورای ای گرفت. اناهیتا در تبلیغات انتخاباتی خود از دموکراسی سخن گفته بود. او بعدها جزء رهبران پرچم شد. در سال ۱۹۷۷ برای تدوین قانون اساسی از جمله اعضای هیأت تهیه مسوده قانون اساسی، پوهنمل غالبه حفیظ و پوهنمل فاطمه کیفی تعیین شدند.

حضور زنان در عرصه سیاست، فرصت مناسبی بود برای بیان اندیشه ها و خواسته های زن افغانستان، فرصتی که بازبهای سیاسی و اندیشه های انحرافی، آن را به بلاد داد، به گونه ای که امتیاز ویژه ای برای بانوان کشور به دست نیامد و حتی هویت حقیقی زنان را به عنوان نیمی از پیکره اجتماع به اثبات نرسانید. کم رنگ بودن حضور زنان در انتخابات و محروم بودن زنان اقوام ضعیف تر از حقوق سیاسی و اجتماعی، به وجود نیامدن سازمان منسجمی که به دفاع از حقوق زنان بپردازد و به دلایل اختلافات قومی، نژادی و زبانی زنان و هزاران معضل دیگر، دلیل این ادعاست.

نکته ای که در موردش می توان مطالب زیادی نوشت، اثر مخفی فمینیسم است با سفر امان الله و همسرش آغاز شد و بعدها ادامه پیدا کرد. تفاوت نیازهای زنان افغانستان با زنان غربی و همین طور اختلاف طرز فکر و باور زنان مسلمان افغانستان با فمینیسم های غربی، موجب تفاوت در خط مشی های آنها شد. بنابراین طبیعی است که بانوان ما انتظار نداشته باشند به دستاوردهای آنها برسند. خانواده دوستی، علاقه به فرزند پنداری احترام به حس مادری، نفرت از طلاق، آزادی جنسی را در محدوده شرعی قبول داشتن، عفت و نجابت و... خصیصه هایی است که زن افغانستانی را از زن غربی متمایز می سازد. بنابراین معیارهای روشنفکری ما با آنها یکسان نخواهد بود و اگر غیر از این باشد، ما دچار از خودباختگی خواهیم شد. به وجود آمدن تنظیمهای مختلف حزبی، جذب زنان را نیز به بعضی از تنظیمها و احزاب به همراه داشت و حتی به تشکیل نهضت های زنانه نیز انجامید، نهضت هایی که یا وابسته به یکی از گروه های مردان بودند و یا ظاهراً به شکل مستقل فعالیت می کردند. خانم های هم در راه دفاع از اهداف و آرمانهای خودشان جان باختند. به عنوان نمونه جمعیت انقلابی زنان افغانستان را نام می بریم که به ادعای خودشان یگانه سازمان مستقل زنان بوده است. ۷ این سازمان از

بقایای سازمان جوانان مترقی یا جنبش دموکراتیک نوین (شعله جاوید) می باشد که از لحاظ ایدئولوژیک معتقد به مارکسیسم، لیننیسم و مانوئیسم بودند. ۸ رهبر این سازمان بانویی به نام مینا بود که جان خود را نثار اهداف خود نمود. در شعری که از مینا به جا مانده است ۹ می توانیم تفکر او را ببینیم، آنجا که می گوید:

من زنم که دیگر بیدار گشتم
راه خود را یافته ام و هرگز بر نمی گردم
من دیگر آن زنجیرهارا از پا گشتم
من درهای بسته بی خبری هارا گشوده ام
من از همه چوری های زر وداع کرده ام
هموطن و ای برادر دیگر آن نیستم که بودم.

فریده احمدی یکی از اعضای این جمعیت ملی مصاحبه ای ۱۰ در جواب این سؤال که «چرا شما مخالف تنظیمهای افغان هستید؟» گفت: «ما مخالف همه سازمانها نیستیم و تنها اختلاف ما با تنظیمهای ضد زن است. آنان معتقد به عقید بودن زنان در چهار دیوار خانه اند. وقتی ما از آزادی زن سخن می گوئیم، آنان ما را کافر می نامند.» فریده در جواب این سؤال که «داکتر نجیب هم به زنان آزادی داده است، چرا شما او را به رسمیت نمی شناسید؟» چنین پاسخ داد: «داکتر نجیب دست نشاندۀ روسهاست. وی می تواند نمایندگی روسها را بکند نه ملت ما را. هیچ عمل داکتر نجیب مورد تأیید ما نیست. ما برای زنان آزادیهایی می خواهیم که آنان در تمام امور زندگی سهمی باشند. ما مخالف آزادیهای هرزه زنان هستیم. زنان افغان آزاد خواهند بود ولی با حفظ اخلاق و انسانیت شان.» همین جا لازم به ذکر می دانم که جمعیت انقلابی زنان افغانستان در نشریه سیاسی - فرهنگی «پیام زن» که وابسته به آنهاست گاهی با انتشار ضمیمه های بعضی از اشخاص سیاسی و مذهبی را زیر سؤال می بردند و با پیادگرا خواندن آنها و ذکر دلایلی که چندان منطقی به نظر نمی رسید آنها را محکوم می کردند. نویسندگان این نوشته ها پدیدگانی تخصصی به بیان مسایلی می پرداختند که چندان تأثیری در بهبود وضعیت زنان نداشت و فقط یا مقاصد سیاسی به منظور گسترش و تبلیغ اندیشه هایی بعضاً ضد دینی به شکل پنهانی طرح می شدند.

پروفسور نثار صفدر طی سخنانی در مراسم سالگرد مینا، فریاد او را اینگونه بیان کرد: «ما سکولاریزم را دوست داریم، سکولاریزم دین نیست، سکولاریزم باور دارد که هیچ فردی حق ندارد عقاید مذهبی خود را جبراً بالای دیگری تحمیل کند. سکولاریزم می گوید که دین هر کس برای خودش مبارک است و معتبر. سکولاریزم میگوید که بهشت شما بسیار زیبا و خوب است ولی اگر کسی نمی خواهد به آن برود او را جبراً به بهشت تان نکشانید. نمی دانم اگر مینا زنده بود چه مقدار از سخنان نثار صفدر را درباره خودش قبول می داشت. به هر حال تبلیغ علیه بنیادگرایی احزاب جهادی یکی از اهداف مهم اعضای جمعیت انقلابی زنان افغانستان بوده است. «سکولاریزم» ملی چند سال گذشته یکی از جنگالی ترین مباحث تبلیغاتی غرب در ممالک اسلامی بوده و حتی وسیله ای برای احقاق حقوق زنان در کشورهای اسلامی معروف شده است. زنان غربی



معتقدند دین برای زنان مسلمان دست و پاگیر است و تا موضوعات مختص زنان جدا از دین بررسی نشود، زنان نمی توانند به حقوق خود برسند. عده ای از روشنفکران ما که در غرب به سر می برند طرفدار این عقیده اند ولی اکثریت زنان هنوز شناخت درستی از سکولاریزم طبق تعریف غربی ها ندارند تا طرفدار یا مخالف آن باشند.

باید گفت همین دینی که به نظر روشنفکر غربی مزاحم آزادی زن مسلمان است، همان دینی است که قرن ها جلوتر از آن که مردان در اروپا تصمیم بگیرند زن را به عنوان یک انسان بپذیرند، به زن بها داد و او را در تمام مقامها و مراتب انسانی مساوی مرد اعلام کرد. عقده زنان غربی از رفتار اهانت آمیز کلیساها با آنها دلیل نمی شود که هر دینی را مانع رشد زنان معرفی کنند. مشکل زنان مسلمان مشکل حضور دین در زندگی آنها نیست، مشکل اجرای نادرست قوانین دینی و قرائت های ناصحیحی است که انسانهای متحجر از دین کرده اند و وظیفه زن متجدد مسلمان مبارزه با اینهاست.

تقسیمات کوهی که در فرصتهای به دست آمده از فضای باز سیاسی طی چند دهه قبل فراهم آمد، علاوه بر تجلی زنان در میدان سیاست نتایج دیگری نیز در پی داشت. حضور تأثیرگذار زن در عرصه های هنری، ادبی، علمی از جمله این دستاوردهای ارزشمند محسوب می شود که به بعضی از آنها اشاره می کنم. اشتراک زنان در نمایشنامه «از تاریکی تا روشنی» که حدود چهل سال قبل به اجرا درآمد، نقطه عطفی در تئاتر افغانستان بود که در آن کسانی چون فاضله، جمیله و عاده همگام با مردان به شکستن یک تابوی واپسگرایی دیرین پرداختند. نقش این خانمها افزون بر ارزشهای هنری در عرصه تئاتر گام ارزنده ای بود در راه آزادی زنان در میادین هنری.^{۱۲}

در کنار فعالیت های زنان در زمینه تئاتر، زنان گزیده و خواننده هم حق حضور در صدا و سیما را یافتند در زمینه داستان نویسی خانمهایی چون رقیه ابوبکر، سپوزمی زریاب، مریم محبوب و... کارهای خوبی انجام دادند. شریفه شریف در مجموعه سنگساران گنگبار (تورنتو ۱۹۹۴) از حقوق پایمال شده زنان اجتماع افغانستان و محروم کردن آنان از زمینه های سیاست و صنعت و ماندگار کردن آنها پشت دیوارهای خانه و وسیله شدن برای جبار و جنجال های زورگویی و تبلیغات سیاسی زورمداران بحث می کند.^{۱۳}

شاعران زن نیز درخشش خوبی نشان دادند. شاعرانی مثل لیلا صراحت روشنی، حمیرا روحی، خالده فروغ و... بهار سعید یکی از زنان شاعر ماست که در اشعارش از احساسات و طبع لطیف زنانه به ویژه احساس عاشقانه زنانه به آزادی سخن رانده و در آن پیغام رهایی زنان مشرق زمین را از تعصبات جاهلان روزگار به ارمغان آورده است.^{۱۴}

بیشتر هنرمندانی که از آنها نام بردیم، با تحصیل کرده غرب هستند و یا در آن جا سکونت دارند. در زمینه مطبوعات می توان به ارشادالنسوان اشاره کرد که نخستین نشریه بانوان افغانستان بوده است و در سال ۱۲۹۹ ش در کابل منتشر شد. مدیر مسؤول آن اسماء رسیمه معروف به بی بی



عربی همسر محمود طرزی و سردبیر آن روح افزا معروف به منشی دین محمد زمان خان خازن الکتب و خواهر حبیب الله خان طرزی بودند. آغازگر این کار محمود طرزی بود که پیش تر از آن ستون «عالم نسوان» در نشریه سراج الاخبار چاپ می کرد. پیام زن و دهها نشریه دیگری پاپ صورت مستقل بودند و یا وابسته به یکی از گروه ها و احزاب جهادی، حاصل بالندگی خانمهای روشنفکر ما در طی سالهای گذشته بوده است. چاپ بعضی از نشریات قدیمی هنوز هم ادامه دارد. بررسی مطبوعات گذشته و حال نشان می دهد که در نشریات زنانه کمتر به ایده ها و افکار زنان پرداخته شده است.

بعد از پایان سلطه طالبان که سالهای تاریکی را برای مارم زد و آینه یازده سپتامبر امیدهای تازه ای برای زنان ما به وجود آورد. راه یافتن زنان به کابینه دولت آقای کرزی، عضویت زنان در لویه جرگه و حتی کاندید شدن مسعوده جلال برای ریاست جمهوری از جمله تحولات شیرینی است که رخ داد اما حاصل این تحولات نشان داد که هنوز هم نقش زن فقط نمایشی است و سمبولیک.

نوشتن درباره سیر تجدد طلبی زنان هموطن، موضوع مینوی است که صفحه ها می توان درباره اش نگاشت و این از حوصله این مقاله کزانه خارج است. امیدوارم در آینده، کتابهای فراوانی در این مورد نوشته شود. آن هم توسط خود خانمها، کتابهایی که در آنها به تبیین ایده های روشنفکرانه یک زن شرقی مسلمان پرداخته شود با دلایلی منطقی نه احساساتی و از روی عقده. شاید روزی برسد که یک جریان هدف دار زنانه در افغانستان به وجود آید و در راستای تحقق اهداف مقدس زنان به انجام فعالیت بپردازد.

پی نوشت ها:

۱. افغانستان در پنج قرن اخیر، میر محمد صدیق فرهنگ، ویرایش محمد ابراهیم شریقی افغانستانی، تهران، مؤسسه انتشارات عرفان، ۱۳۸۰. ج یک صص ۵۵۴ و ۵۵۵
۲. همان، ص ۵۶۲
۳. افغانستان در مسیر تاریخ، میر غلام محمد غبار، ص ۱۲۷۶
۴. همان، ص ۱۲۵۵
۵. افغانستان در پنج قرن اخیر، همان، ص ۷۲۱
۶. درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام (بررسی مقایسه ای دیدگاه اسلام و غرب)، محمد رضا زیبایی نژاد و محمد تقی سبحانی، قم، دارالنور، ۱۳۸۱ صص ۹۸ و ۹۹
۷. پیام زن، سال دوم، دوره دوم، شماره ۱، صص ۸ و ۹، نامه سرگشاده عنوانی سرمنشی
۸. افغانستان و مداخلات خارجی، میر آقا حقجو، چاپ اول، ۱۳۸۰، چاپ سپهر، قم انتشارات مجلسی، ص ۶۱
۹. پیام زن، شماره فوق العاده، دوره دوم، سال اول، شماره ۴، دلو، ۱۳۶۶، مطابق با فهرزی ۱۹۸۸، ص ۳
۱۰. پیام زن، دوره دوم، سال دوم، شماره ۳، صص ۴۹ و ۵۰
۱۱. نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان، جوت، ۱۳۷۱، مطابق مارچ ۱۹۹۲، ص ۴۰
۱۲. فصلنامه صدف، سال پنجم، شماره نوزدهم و بیستم، ۱۳۸۱، ص ۱۱۹
۱۳. دانشنامه ادب فارسی، به سرپرستی حسن انوشه، تهران، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، معاونت امور فرهنگی، ۱۳۷۵، ص ۵۷۷
۱۴. همان، ص ۵۱۵